

گزارش گمان شکن

صادق هدایت



سر آغاز

سرزمین ایران همواره مهد آراء و عقاید و مذاهب گوناگون بوده است. از مراجعه بتاريخ قبل از اسلام ایران می بینیم که علاوه بر دینان رسمی و دولتی مملکت همیشه فرقه ها و مذاهبائی وجود داشته که به نسبت معکوس قوت و اقتدار کیش رسمی قوی یا ضعیف میشده است. در زمان ساسانیان علاوه بر دین رسمی، یعنی زرتشتی، در داخل ایران یک عده ادیان و مذاهب دیگر مانند: زروانی، مهرپرستی، یهودی، عیسوی، مانوی، مزدکی، سوسپطائی، بودائی و غیره در کشاکش بوده است. (۱) پس از فتح ایران بدست اعراب، همینکه ایرانیان بخود آمدند، در برابر دین اسلام؛ عکس العمل شدیدی نشان دادند و بوسایلی گوناگون، خاصه بوسیله تجدید ادیان و مذاهب پیشین به دین فاتحین خود تاخت آوردند. از تراجم احوال سرکشان زمان خلافت و همچنین بسیاری از شعرا و ادبا و سرکردگان صدر اسلام، (ابن مقفع، بابک، افشین، مازیار، برمکیان و غیره...) چنین بر می آید، که این مخالفت نهایت شدت را داشته است. لیکن برای مطالعه دقیق در این آراء و عقاید و مقایسه آنها با تعالیم قبل از اسلام، اسناد معتبری در دست نییاشد. زیرا این قسمت از تاریخ بسیار تاریک میباشد و اسناد کتبی که درین زمینه وجود داشته بعد از میان برده شده است.

در زمان خلفای عباسی، مخصوصا در دوره خلافت مأمون، بواسطه تسامح و آزادی فکر او در مسائل دینی، چنانکه از نواریخ رسمی و دولتی بر می آید، ادیان و مذاهب و فرقه هائی که در خفا در ایران وجود داشت، از سر نو جان گرفته بود و نمایندگان این عقائد، آراء مذهبی خود را در حضور مأمون مورد مباحثه و مناظره قرار میداده اند. درین دوره کتب و رسالات متعددی نیز از طرف علمای زرتشتی تالیف شده که عده ای از آنها هنوز باقی است. لیکن از میان صد ها کتاب که نام آنها بطور اتفاق در

(1) Casartelli, Philosophie Religieuse du Mazdéisme sous les Sassanides, pp. 1.2.3.

& H. S. Nyberg, Questions de Cosmogonie et de Cosmologie Mazdéennes, (Journal Asiatique, 1931, Juil-Sept.) p. 1.

تواریخ آمده ، یا عبری ترجمه شده ، فقط عده بسیار محدودی که تقریباً همه مربوط به دین زرتشتی می باشد و بتوسط پارسیان به هندوستان برده شده بر جا مانده است . و چنین بنظر می آید آنچه از متن های پهلوی و ادبیات قبل از اسلام که در ایران باقی بوده بعد و بواسطه رقیبی محو و نابود کرده باشند .

ایرانیانی که بکیش زرتشتی وفادار مانده بودند ، چون در اقلیت بودند ، تا آنجا که عقیده همدینان خود را تقویت بکنند از دین خود دفاع مینموده اند . و در ضمن بادیان یهود و مسیح و مانوی حمله هائی میکرده اند . اما راجع بدین رسمی یعنی اسلام پیداست که ناچار بودند روبرو محتاطی پیش گرفته فقط به اشارات مبهمی اکتفا نمایند . کتابی که از آن گفتگو میکنیم : « شکند ویمانیک و بیچار » نام دارد که آنرا « گزارش گمان شکنی » یا « شرح رفع شبهه » مینوان ترجمه کرد . این کتاب را پیش از هزار سال قبل « مردان فرخ پسر اورمزد داد » بزبان پهلوی تألیف کرده است ، و بعد توسط دانشمند زرتشتی دیگری موسوم به « نیروسنگ » به زبان سانسکریت ترجمه و به پازند گردانیده شده است . موضوع آن مانند سایر کتب پهلوی که بدست زرتشتیان حفظ شده ، عبارتست از دفاع از مذهب زرتشت که ضمناً در آن به ملل و نعل دیگر سخت حمله شده است . این کتاب را دکتر وست West در سال ۱۸۸۵ بانگلیسی ترجمه نموده (۱) سپس در سال ۱۸۸۷ میلادی متن پازند را با تصحیحات و فرهنگ بچاپ رسانیده است (۲) .

دلایلی که مولف برای اثبات وجود ایزد و اهریمن وضدیت آنان و همچنین اثبات حقانیت و برتری دین زرتشت می آورد ، البته بجای خود شایان توجه و مطالعه دقیق میباشد . ولی بطوریکه خود مولف اعتراف میکند ، اغلب این دلایل را از کتب دیسی پهلوی گرفته است . چنانکه در کتاب دیگره و دادستان دینی نظیر دلایلی که نگارنده آورده آمده است . مولف بیشتر سعی دارد که در مسائل دینی و فقهی و اثبات قضایا جز باده عقلی (۳) توسل نجوید . این نکته از لحاظ شناختن روش استدلال و منطق ایرانیان که سپس در اثبات احکام دین از طرف متکلمین اسلامی اخذ و اقتباس شده است در خور ملاحظه میباشد . و نیز از مزایای این کتاب اینست که مولف چنانکه خود در مقدمه گفته است ، در همه

(1) S. B. E. Pahlavi Texts, Part III. transl. by E. W. West. Oxford, 1885.

(2) Shikand-Gūmānīk Vijār, by Hōshang; Das'ūr Jāmāsp. Asānā & E. W. West, Bombay, 1887

(3) La Méthode rationaliste.

ادیان و مذاهب و آراء و عقاید زمان خود جستجو و تتبع نموده و پیوسته در مباحثات دینی آنزمان شرکت کرده بوده است: « (۳۵) این تالیف را من مردان فرخ پسر اوهرمز داد کردم، زیرا من دو مدت عمر بسیاری از انواع واقسام دینها را دیده و در بسیاری از مباحثات کیشها (شرکت کرده ام) (۳۶) و من از کودکی، همواره با هر عقیده ای گرم میگرفتم، و خواستار و جوینده راستی بودم. (۳۷) باین سبب نیز به بسیاری از کشور های آنسوی دریا مسافرت کردم. (۳۸) و من این گفتار موجب را برای آرزومندان راستی تحقیق نموده، از نامه یادداشتهای دانایان پیشین و دستورات راست، بخصوص از آن آفر پادشاهان مقدس دستچین کردم و این یادداشت را « شکنده گسانی و بیچاره نام نهادم. »

چنانکه مولف اقرار میکنند، به برتری دین زرتشتی پی میبرد و مذاهب و فرقه های زمان خود را مورد انتقاد قرار میدهد - بعلاوه چند فصل از این کتاب را اختصاص به مذاهب گوناگون میدهد و باین سبب از لحاظ عکس العمل زرتشتیان در برابر ادیان دیگر و فرقه هایی که در آنزمان در ایران وجود داشت مطالب مهمی در بر دارد. در اینجا چهار باب مستقل از « شکنده و بسانی و بیچاره » که راجع به مذاهب یهود و مسیح و مانوی میباشد، با منن پهلوی و باد داشت و ترجمه فارسی میآوریم و در دنباله کتاب ترجمه اشاراتی را که ببندهب اسلام شده نیز نقل میکنیم. راجع به نگارنده و تاریخ زندگی او غیر از این کتاب هیچگونه سند دیگری در دست نییافت. از عقاید و نام « مردان فرخ پسر اوهرمز داد » آشکار است که زرتشتی بوده است، شاید مقام دستوری و یا موبدی نیز داشته. در باب نخستین اینطور شکت نفسی میکند:

« (۴۲) من نیز از دانایان برگزیده خواشندم، (۴۳) که چون بخواهند (مطلبی) توجه کنند، به اصل دین گرد آورنده تنگنند، بلکه بزرگی و راستی و استواری و گفتار اساسی دانایان پیشین را در نظر گیرند. (۴۴) زیرا منکه گرد آورنده ام پایه آموزگاری ندارم بلکه شاگرد میباشم. »

کسیکه بطور دوستانه از او میبرد، مهربانتر مهاد اصفهانی است. و موافق او را اینطور معرفی میکند. در دوم « (۲) در برستی چند که مهربان پیروزگر پسر مهاد از اهل سیاهان بامنش نیک نه از راه خرده گیری پرسید، بنگ پاسخ. « گویا او نیز دستور زرتشتی بوده است. »

شکی نیست که این کتاب بعد از فتح ایران بدست اعراب نوشته شده. مخصوصاً از مطالب باب یازدهم، این معنی تأیید میشود. هر چند چنانکه معمول همه نویسندگان پهلوی است، نام اسلام را نیآورد و بطور خیلی محتاط به آن اشاره میکند. ولی با اندازه کافی از اشارات مبهمی که موافق به قرآن میباشد، مخصوصاً راجع به سقوط

ابلیس به که اشاره مستقیم به قرآن است، شکی باقی نمیگذارد. در باب چهارم - ۲
 پازنده « ویرود دینان » بی شك تحریرینی از : « ویرودیشیکان » (مومنین) میباشد که
 عنوان مشهور خلغای اسلام است. چنانکه روی مسکوگی که در حدود ۶۷۳-۶۹۲ میلادی
 در ضربخانه های ایرانی زده شده عنوان خلفاء « امیردرویشیکان » ترجمه امیرالمومنین
 خوانده میشود. همچنین اشاره دیگر مردان فرخ در باب دهم - ۴۵ :

« (۴۳) کتون من چنانکه در پیش نوشتم، برای شناسائی آیزد و دین و اراده
 اویوسا دیگرم به جستجو و پرسش کنده بودم؛ (۴۴) همچنین برای جستجو بکشورهای
 دور و بوم هندوستان، و میان بسیاری از نژاد های گوناگون مسافرت کردم.
 (۴۵) چه من آن دینی که از سابق بر جای مانده بود نپسندیدم، (۴۶) مگر آن
 خواستم که بخرد و گواهی ثابت تر و قابل قبول تر باشد. »

بدینسان نویسنده که زرتشتی است از مذهب رسمی سر زمین خود یعنی اسلام بیزار
 میباشد. و نیز پازنده « مواتهزری » (باب یازدهم - ۲۸۰) که اصل آن « موتزلیک » بوده؛
 فقط مسکن است رسم الخط فارسی لغت عربی معتزله یکی از فرقه های اسلامی
 بوده باشد.

هر چند زمان کتاب این نسخه را میشود تخمین زد، ولی تعیین تاریخ حقیقی آن
 بخوبی مبسر نیست. از طرف دیگر نام بعضی از شارحین و آثار آنها که نگارنده
 آورده است ما را در این تفحص راهنمایی میتواند کرد. از جمله آذربادیان که یکی
 از قدیمترین شارحین میباشد، چنانکه از تعلیمات او در کتاب آذر فرنیغ نقل شده
 است. ولی این اسم تا کنون در کتاب دیگری دیده شده. آذر فرنیغ پسر فرخ زاد
 بهتر شناخته میشود. در آخر کتاب دینکرد گفته میشود که او مولف کتاب است و منتخبات
 رسایل گوناگون مذهبی او در کتاب چهارم و پنجم دینکرد یافت میشود. زمان حیات او را
 بطور تقریب میتوان تعیین نمود. رساله پهلوی : « گجسته ابابلیش » (۱) مباحثه آذر فرنیغ
 پسر فرخ زاد پیشرای بهدینان پارس را با ابابلیش زندیق در حضور مأمون شرح میدهد.
 (۲۱۸ - ۱۹۸ هجری) از این قراو آذر فرنیغ همزمان مأمون بوده. نام دیگری که
 مردان فرخ به آن اشاره میکنند « روشن پسر آذر فرنیغ » است که شرح روشن و تالیف
 نموده. در متن اوستای پهلوی نام او مکرر آمده است. هر گاه در حقیقت پسر آذر فرنیغ
 بوده، چنانکه اشاره میشود، خیلی بعید است که شرح روشن قبل از ۸۵۰ میلادی گرد آوری
 شده باشد و تاریخ تالیف « شکند ویمانیک و بیچار » که اشاره بآن شرح میکند، ناچار
 بعد از آن انجام گرفته است. ممکن است در زمان حیات روشن تالیف شده باشد، زیرا
 با اسم او « انوش روان » اضافه نشده است. از اینقرار تاریخ تالیف این کتاب در نیمه
 قرن نهم میلادی و بیش از هزار سال قبل میباشد.

(۱) « گجسته ابابلیش » ترجمه فارسی چاپ تهران ۱۳۱۸. آقای پرویز خانلری حدس
 میزند که ابال مسکن است عبدالله اسم عربی خوانده شود.

باید متذکر شد که هیچیک از عبارات و اشاراتی که مردان فرخ از کتاب دینکرد میآورد بطور صریح در هفت کتاب دینکرد که عجمه وجود دارد یافت نمیشود. لذا باید این قسمتها از کتاب اول و دوم دینکرد گرفته شده باشد که تاکنون بدست نیامده است. و چنانکه از آخر کتاب دینکرد استنباط میشود، هفت جلد دینکرد در تاریخ ۱۰۲۰ میلادی از دو جلد اولش جدا شده است.

از مراتب گذشته پیداست که «شکند و پیمانیک و بیچار» در ایران نوشته شده، چنانکه مولف میگوید او از مذهب و سنی: «اسلام» متفر بوده است. و پرش کننده او مهربار از اهل اصفهان بوده. و اما در اینکه در چه زمان و چگونه این کتاب به هندوستان رفته و کی متن پهلوی آن در هندوستان مفقود شده، معلوم نیست.

نسخ خطی شکند گمانی و بیچار بچندین نسبت میشود. و پس از مطالعه دقیق بدست میآید که همه آنها از یک نسخه اصلی رونویس شده است. هیچکدام از آنها کامل نیست، خوشبختانه قسمت آخر کتاب در نسخه قدیمی خطی حفظ شده است که نسخ دیگر را از روی آن نوشته اند. دکتر وست در نسخه قدیمی خطی را اساس متن بازند خود قرار داده است. این دو نسخه به بازند و دارای ترجمه سانسکریت میباشد که توسط پیررونگه مو به سر دهول تهیه شده. دکتر وست حدس میزند که مترجم در قرن چهاردهم مسیحی میزیسته است. (۱) بعقیده آقای انگلسریا نیروسنگ در حدود سال ۲۱۵ یزدگردی مطابق ۸۴۶ میلادی از ایران به هندوستان رفته است.

بهر حال تا کنون اثری از متن اصلی پهلوی کتاب «شکند و پیمانیک و بیچار» بدست نیامده، ولی چندین نسخه وجود دارد که دارای متن پهلوی منقوطحی است، و چنین بنظر میآید که از روی بازند اقتباس شده است و گاهی بازند فارسی و بازند سانسکریت نیز بهسراه آن نوشته شده.

دکتر وست پس از مقابله نسخ مختلف نتیجه میگردد که همه نسخ موجود از روی متن بازند نوشته شده و متن پهلوی در قرن پانزدهم میلادی مفقود گردیده است. نیروسنگ در ترجمه سانسکریت خود مینویسد: «من نیروسنگ سر دهول، این کتاب موسوم به: شکند گمانی و بیچار را از زبان پهلوی بزبان سانسکریت ترجمه کردم و متن بطلت اشکال رسم الخط فارسی بحروف اوستائی گرا ابدیه شده است، تا درست اندیشانی که به ارادت این سخنان میشوند آنها برامش در پند» و این تعریف درست گردانیدن متن پهلوی به بازند میباشد.

(۱) مشرقین راجع به تاریخ حیات نیروسنگ اختلاف عقیده دارند. دکتر وست

در متن بازند موجود، دکتروست تقریبا دو حدود صد لغت منقوطف پیدا کرده، که از آنها گردانیدن متن اصلی بهاری به بازند رخ داده است، ولی بنظر میآید که این اشتباهات از طرف روزگار گذشتگان شده باشد، زیرا در ترجمه تحت لفظی سانسکریت نیروسنگ معنی کامل لغات را داده است، اما چنانکه از نسخه «مینو خرد» که مانده شکند گمانی و بیچار، آنر نیروسنگ به بازند گردانیده و سانسکریت ترجمه کرده و متن بهلوی آن نیز در دست میآید، اشتباهات کوچکی در سیاق گردانیدن لغات بهاری به بازند از طرف خود نیروسنگ شده است.

بعملی که در پیش ذکر شد، در اینجا فقط چهار باب از کتاب «شکند گمانی و بیچار» به طور کامل نقل و ترجمه فارسی میشود. لذایی مناسبت نیست که خلاصه فصول آنرا چنانکه دکتروست در مقدمه متن بازند آورده بنکاریم؛ ولی پوشیده نماند که تقسیم بندی بابها در نسخه اصل وجود نداشته و بتوسط دست تنظیم شده است و بعلاوه مقدمه کتاب بجای باب اول بشمار آمده است. اینک خلاصه مطالب کتاب:

در باب نخستین آفرینش همه موجودات خوب و سودمند و همچنین دین زرتشتی به اورمزد نسبت داده شده، و درین باب دین زرتشتی بدرخت بزرگی تشبیه میگردد که شاخه های آن عبارتند از «پیمان» و «دوبخش» کردار و پرهیزکاری و شاخه های سه گانه: هومت و موخت و هوورشت، (منش نیک و گوش نیک و کنش نیک) و مراتب چهار گانه دین «چهاریشگان دین» و «سرداران پنجگانه» که در رأس آنها پادشاه قرار گرفته است اداره میشود.

کابله و استعداد مردم نیز با مراتب چهار گانه دین ستجیده شده است. با این آفرینش دشمنی وجود دارد که حرب (افزار) آن مذاهب بیگانه میباشد. سپس مردان فرخ خود را بعنوان پژوهنده حقیقت معرفی میکنند و این حقیقت را در نوشته موبدان زمان باستان، بخصوص در تالیفات آذریادیان بدست میآورد و بر این اساس کتاب «شکند گمانی و بیچار» را تالیف مینماید. بعد متذکر میشود که این کتاب چون بطور خلاصه نوشته شده فقط برای شاگردان سودمند تواند افتاد و نه برای مطالعه دانشندان.

در باب دوم مردان فرخ بیکرشته مطالبی که مهریار پسر مهرداد اصفهانی از او دوستانه پرسش میکند جواب میدهد. پرسش کننده با تردید میپرسد که چرا اهریمن چون روشنائی را دبدبان حمله ور شد، در صورتیکه با گوهر او تضاد و مخالفت داشت و دو گوهر متضاد یکدیگر را میرانند، پاسخ اینست که اهریمن تباه کنند میباشد و فقط دو طبیعت متضاد که بهم برخورد و تلافی پیدا کردند میتوانند یکدیگر آسیب برسانند.

باب سوم مربوط به برش دوم میشود که مهربار میرسد چرا اورمزد که قادر مطلق است، مانع تمامکاری اهریمن نمیشود؟ در جواب باو میگوید که، قدرت مطلق و اراده اورمزد جز به ممکنات تعلق نتواند گرفت و نه به مستنعات و هراسی که موجود و متحقق گردید معلوم میشود که این امر ممکن بوده است و نه مستنوع. و بهر حال اراده ایجاد مستنوع باخرد ایزد منافات دارد و نیز شر ذاتی اهریمن است، و بنابراین تغییر در آن غیر ممکن و خارج از حیطه قدرت یزدان میباشد. و اما در مخلوقات خوبی و بدی بهم آمیخته شده است و علت وجود خوبی آنها خوبی و علت وجود بدی آنها بدی است، و حاصل آنکه خیر جز منشا خیر و شر جز منشا شر نتواند بود.

در چهارم - مهربار متذکر میشود: هر گاه هر چیزی تحت تاثیر ستارگان واقع شده است و اگر آنها را ایزد بوجود آورده، در این صورت باید چنانکه مومنین «و پرویشنیکان- مسلمانان» اظهار میدارند، ایزد هم منشا خیر باشد و هم منشا شر. اگر آنها را اهریمن بیافرید، چطور توانست ستارگان سعد منشا خیر را نیز بوجود بیاورد؟ و اگر هر دو ستاره هارا بیافریدند، اورمزد در آفریدن ستارگان نحس و منشا شر باید همدست اهریمن شناخته شود. جواب این سه برش اینست که سپهر آسمانی جای خداوندان در ستکاری است که بخشده یکی میباشد، و زیر آنها ستارگان نحس که جادویی هستند و در اوستا «گده» یعنی راهزن نامیده میشوند جای گرفته اند. چون اورمزد همه چیزهای خوب را بیافرید، گنایمینو و دیوانان تاخت آوردند، تا آفریدگان و آفرینش اورمزد را نابود سازند و این امر توسط روشنان که سیارگان را باروشنایی خود حفظ می نمودند پیش بینی و از تاثیر بد آنان جلوگیری شده. هر يك از هفت سیاره ستاره متضاد مخصوصی دارد و نیز بادورشته به ماء و خورشید پیوسته میباشد، و از این قرار جنبش سیارگان در زیر فرمان آنها قرار گرفته است. ماء و خورشید دو دشمن دارند: یکی آنکه موجب خسوف و کسوف میشود و دیگری ستاره دنباله دار که زیر و زبر ستارگان و خورشید در حرکت است. باران بوسیله کشش و مبارزه تشر Sirius و روشنان با دیوان تندر، «اسپنجگره دیو - دیو اوستائی ضد باران» و خشکی تولید میشود. زیر آنها مردمان و جانورانی هستند دارای امیال خوب و بد، امیال خوب متعلق به آفریدگار است برای اینکه مانع از بدی بشود.

سپس اورمزد به باغبان دانائی تشبیه شده که باغستان میوه خود را از شر جانوران اهریسی نگاهبانی میکند. آسمان، منزله دامی «تله ای» است که جانور زیانکار را آن گرفته میشود، و تا فرجام دنیا در ستیزه میباشد. و زمانی که نیروی او رو به زوال برود از آن دامی که جایگزیده رانده میگردد و دنیا برای همیشه آراسته میشود. لیکن قدرت دشمن محدود است و مرگ عدم محض نمیشود، زیرا جسم باجزاء و عناصر خود بر میگردد و روح بره دنیا اعمال خود را گزارش میدهد. هر گاه کردار او خوب باشد به بهشت راهنمایی میشود و اگر دارای کردار بد باشد، دوزخ رانده میگردد، و سرانجام پس از يك شدن از بدی رهائی می یابد.

از اینجا نتیجه میگیرد که اورمزد جز خوبی نیافریده است. بعد مردان فرخ اظهار میدارد که این مطالب را از نوشته آذر پادیاوندان که در دینکرد تالیف آذر فرنیج آمده است اقتباس نموده. آنگاه میگوید که پاسخ آخرین سؤال مهربار در باره تنگهی وعدم تناهی را بعد مطرح خواهم نمود. (در شانزدهم ۱۰۷ - ۵۳)

در پنجم - بعد احوال نیست بزدگویان (منکران وجود ایزد) و بیانت و خوب شناختن ذات و صفات بزدان شروع میشود . و آنگاه مولف به بیان طریقههای وصول باین معرفت میردازد ، و این طریقهها را برای اثبات وجود آفریدگار عاقل و نیکو کاری بکار میرد و وجود علامانی را در آفریدگان و اندامهای آنها برای این معنی دلیل میآورد . و باز اشاره میکند که همه این دلایل از کتاب دینکرد گرفته شده و خواننده را برای توضیحات بیشتر بر ارجاع کتاب نامبرده توصیه میکند .

در ششم - پس از بیان عقاید دهریان (۱) و طیبیون با استاد بوجود غایبات و اغراض در عالم خلقت به رد آنها و آنگاه بذکر ابطال سخنان سوفسطائیان پرداخته میشود که اظهار میدارند راجع به حقیقت عالم دلیل محکمی در دست نیباشد ، زیرا دانش ما جز یکنوع توهم شخصی خودمان چیز دیگری نیست .

در هفتم - راجع است به اثبات وجود یک ضد برای آفریدگار و اینکه خود آفرینش دلیلست بر اینکه مقصود این ضد انجام نخواهد یافت .

در هشتم - مردان فرخ به جزئیات دلایل فوق و بیان بدهات وجود دوگانه خیر و شر در آفرینش میردازد . لزوم دنیای معنوی را از مبدا و معاد زندگی جسمانی به وسیله مقایسه ایجاد از یک اصل نامرئی و تجرد روان را از جسم نشان میدهد . جزئیات دیگری راجع بوجود قصد و غرضی در آفرینش برای مقاومت در برابر این ضد و شکست فرجامین اهریمن شرح میدهد . و دلایل دیگری برای اعتقاد بیک منشأ بدی که

(۱) لفظ « دهر » که بعضی وقت دروزگار آمده و در قرآن نیز در چند مورد و از جمله در اشاره بعقیده کسانیکه میگفته اند : « ما یهلکنا الا الدهر » ، که شاید همان « زروانیان » باشند ، بکار رفته است . فارسی آن « دیرند » و با کلمه فرانسه durée که از ریشه لاتینی durare آمده است از یکریشه میباشد . و از لحاظ مفهوم و اصطلاح فلسفی نیز با لفظ durée در عرف پاره ای از فلاسفه غرب و از جمله در عرف هائری برگسون فرانسوی که عقیده او در باره زمان با عقیده زروانیان بسیار نزدیک است کاملاً مطابقت میکند . رود کی میگوید : بافتی ! تو بمال غره مشو ، - چون تو بس دید و بیند این دیرند . (لغت فرس ص ۱۰۱) میتوان حدس زد که دهر عربی نیز تعریفی از کلمه « دیر » فارسی و با کلمه « دیرند » از یکریشه باشد .

این یادداشت را لطفاً آقای احمد فردید باین جانب مرحمت کردند

باید آنها را از منشا خوبی جدا دانست می‌آورد و این نیز علت اصلی بدیهائی است که
بنظر می‌آید بعلور ناکهان اتفاق می‌افتد.

دزهم - اطلاعات دیگری راجع به ضد و بداهت وجود آن قبل از آفرینش میدهد،
و مبارزه او را با آفریدگان بعد از آفرینش، چنانکه در نوشته های آذربایلوئندان
در دینکرد آمده است شرح میدهد. بقیه این باب در بیان جزئیات همین مطلب است.
در دهم - با بحث راجع به مبادا شر چنانکه در مذاهب گوناگون آمده است،
شروع میشود و تا آخر این فصل ادامه پیدا میکند. مقصود همه مذاهب بیان ذات و
صفات آفریدگار و تعلیمات راجع به تزکیه نفس است؛ و این خود دلیل آنست که فاعل
شر آفریدگار نیست. پس لازم است که اصل خیر و شر شناخته شود و متذکر میشود
که بعضی از فرقه ها آنها را بیک و برخی به دو اصل نسبت میدهند. مردان فرخ میگویند
که او مذهب رسمی مملکت (اسلام) را دوست نداشته و در بسیاری از سرزمین ها و میان
هندوها تفریب کرده است، تا اینکه پس از مطالعه نوشته های آذربایلوئندان و روشن
پس آذر فرنیغ و همچنین دینکرد آذر فرنیغ پس فرخ زاد معتقد به برتری دین زرتشی
گردیده است. این دین را زرتشت به سکی گشتاسپ پیاموخت که آنری پذیرفت و شاهزادگان
خانواده او مانند سپندداد وزیر و دیگران آنها را در اروم (آسیای صغیر) و هندوستان
تبلیغ کردند. پس این دین به « خاندان الوهیت » (ساسانیان) رسید و آذر بادپسر
میرا سپند با فلز گداخته آنها را باز بیاراست؛ ولی از و میمان بی جهت سعی کردند آنها را رد بکنند؛
در صورتیکه به آسانی میتوان بی برد که سایر عقاید ملو از موهومات و تناقض میباشد.
در یازدهم - مردان فرخ راجع به عقاید کسانی که معتقدند خیر و شر هر دو از
اراده یزدان ناشی میشود گفتگو کرده، با اشارات سربسته ب مذهب اسلام ناخست می‌آورد.
و میگوید ایجاد شر با علم مطلق و قدرت مطلق و نیکوکاری و بخشایشگری و همچنین
یا کامروائی و راستی ایزد راسته، نتواند آمد، اگر او نیکوکار است، چرا شر را باقی
میگذارد؟ اگر بخشایشگر است، چرا کسانی را که بد میکنند عقوبت مینماید؟ اگر
داناست چرا آفریده نخستین خود را از نافرمانی باز نداشت؟ (اشاره به سقوط ابلیس
و هبوط آدم در قرآن...) ولی مردمان بگشتن یغبران پر انگیزته میشوند و فرینده
پیروزگر میگردد و باید از میباند. آیا بیروی از چنین عقیده ای عاقلانه است؟ پس از
انتقادات دیگری چنین نتیجه میگیرد: یزدانیکه چنین کند باید تا ابد و جبار و نادان
باشد. همچنین اطمینانی بآمرزش او نیست و باید خود او در باره خیر و شر مردد باشد (۱).
از وجود صدقه دهندگان و طیب ثابت میشود. که بیماری و تسکستی نیز وجود دارد،
زیرا اگر این دو نبود وجود صدقه دهند و پزشک لازم نمیشد.

رابطه میان اراده ایزد و مبادا شر تشریح میشود، و چنین نتیجه گرفته میشود که

(۱) مراجعه شود به ملحقان آخر کتاب.

در برابر اراده ایزد دیگری که مخالف و ضد است وجود دارد. سپس در امکان اینکه بدی از مردمان برخاسته، و یا اینکه بدی بوجود نیامده مگر اینکه به ارزش خوبی بیفزاید بحث میشود. قول باینکه ایزد همه آفریدگان و آفرینش فرمانروائی مطلق دارد و میتواند هرزیائی که بخواهد برساند و هرچه خواست میکند، با يك مثل که از روشن پرس آذر فریبخ میآورد رد میشود. سپس باین مطلب میپردازد که آیا آفریدگار دوست و یا دشمن آفریدگان خود میباشد، یا اینکه او فرمانروای خوب باید و با هر دو در عین حال است؟ اگر بدی از مردمان سر میزند، اهریمن بیگناه است، اما اگر اهریمن مبدأ شر است چگونه میتواند از جمله آفریدگان ایزد باشد؟ در صورت اخیر اگر ایزد آفریدگار اصل بدی باشد از اینقرار خود او مبدأ شر است.

آنگاه اشاراتی به قرآن میشود راجع باینکه ایزد هر کسی را بخواهد بیل و اراده خود دلالت بر او است میبخشد و با گمراه میآورد. (۱) سئوالاتی از فرقه معتزله راجع به اراده خدا و قدرت او در اجرای آن شده است. همچنین مطرح میشود هر گاه مدبر دنیا بدون ضد و با بصیرت و نیکوئی و قدرت کامل میبود میتوانست بدی را مانع بشود. ولی از آنجا که بدی بی شك وجود دارد، او باید ناقص بوده باشد. و اگر او مسبب خیر و شریست نمیتواند آفریننده اهریمن بوده باشد و ناچار لازم است وجود اهریمن مبدأ منطقی داشته باشد. سپس فرمان بی منطقی او راجع به منع خوردن از درخت دانش در بهشت (قرآن دیده شود) بطور شدیدی انتقاد میشود. و رفتار جابرانه ایزد که خود مردمان را گمراه مینماید و سپس عقوبت میکند؛ چنانکه در قرآن آمده است نیز انتقاد میشود. درین باب نتیجه میگیرد و متذکر میشود، در مطالبی که شرح داده شد هر آنچه راست است از منشا راستی و هر آنچه دروغ است از سرچشمه دروغ ناشی میگردد.

در دوازدهم - به ذکر دلایل متناقضی که در زمینه قدرت مطلق یزدان و اراده او چنانکه در دینکرد از دلایل فرقه های گوناگون جمع آوری شده و معتقدند که تنویر جنبه بی اساس دارد شروع میشود. درین موضوع مردان فرخ میبرند: آیا کد امیک بیشتر جنبه توهین آمیز دارد که معتقد باشند ایزد آفریدگان خود را از گمراهی حفظ نمیکند و آنان را بعلت گناه موقت تا ابد شکنجه مینماید، یا معتقد باشند که او همیشه نیکوکار و بخشایشگر و حاضر است که همه گناهان را بکباره پاداش بخشد، و همه آفریدهگان خود را سرانجام از دشمن و عقوبت نجات بدهد؟ بعد نگارنده نشان میدهد که خصایل نیک قادرند همه خصایل زشت که ضد آنها هستند سر کوبی بنمایند و ضد با همه کوشش خود قادر نیست که زیان همیشگی برساند.

نزد سیزدهم - با انتقاد کتاب یهودیان و شرح بی نیامی و تناقض سفر پیدایش شروع میشود. پس از اشاره به بعضی آیات راجع بآفرینش و سقوط آدم در سفر پیدایش و سفر خروج، مردان فرخ به انتقاد آنها میردازد. مخصوصاً آفرینش روشنائی و وضعیت دنیا قبل از روشنائی و علت شش روز درنگ برای آفرینش را مورد انتقاد قرار میدهد؛ که چگونه قبل از آفرینش خورشید روزها شمرده میشده و در صورتیکه آفرینش فقط بفرمان او انجام گرفته، استراحت روز هفتم برای چه بوده است. چرا آدم نا فرمان خلق شد و در صورتیکه خدا میدانست اطاعت نخواهد کرد چرا فرمان به اطاعت داد؟ گویا این فرمان برای نادانی آنها داده شده بود، زیرا آدم دانش خود را همین «مار و فریبت گوی» مییافت. همچنین جزئیات دیگر را درباره هبوط آدم که با دانش مطلق و راستی و قدرت ایزد راست نباید مطرح مینماید بس میگوید؛ عادلانه نیست که نفرین به آدم شامل همه نسل او بشود.

در چهاردهم - در دنباله انتقاد از نوشته های یهود میآید و توضیح داده میشود که بسیاری از قسمتهای آن با عقیده زرتشتیان راجع بایزد متناقض است. مانند سفر تثبیه، اشعیا و ناحون که بنظر میآید با بخشایشگری و برآزندگی ایزد متناقض میباشد. در ناحون ایزد وجودی مینماید کینه جو، از حز قبال تعظیم و تکریم به خورشید استنباط میگردد. از اسفار: یوشع و اشعیا و اعداد او جبار معرفی میشود و در سفر پیدایش از کرده خود پشیمان میشود. مطالبی که احتمال دارد از احادیث و سنت یهودیان گرفته شده نیز انتقاد میگردد. (مانند روانه ساختن روزانه ۹۰۰۰ فرشته با پرستندگان به دوزخ - بهر به احوالبرسی ابراهیم میرود. تقدیمی فرشته بر دهر بزرگار و جواب فرشتگان از اعتراض بکننده جمعیت بیشاری از مردان). نگارنده نتیجه میگیرد که طبق این گفتار، بهر در راستی و دانش و بخشایشگری خود کامل نبوده دشمن خویش میباشد.

در پانزدهم - کتاب عسویان نیز بهمین نحو مورد انتقاد قرار میگیرد. جزئیات تولد عیسی شرح داده میشود و بطرز دقیقی عقایدیکه درین باره اظهار شده است انتقاد میگردد. فولیکه مرگ او برای اثبات وجود و رستاخیز لازم بوده زد میشود. در اعتقاد به تثلیث نیز بحث میگردد. و بعد دلیل میآورد که هر گاه دشمن بکم از آفریدگان باری تعالی است او نیز باید مانند سایر آفریدگان بخشیده شود و متذکر میگردد اگر مردمان بدی را به اراده خود مرتکب میشوند، این مطلب نمیتواند شامل حال جانوران موذی و نباتات سسی بشود. در اینصورت آفریننده آنها باید مسئول زیانکاری ایشان باشد. نیز گفتار بولس که مخالف با اختیار و آزادی اراده میباشد ذکر میشود. بسیاری از عبارات انجیل متی و یوحنا نقل میگردد که گواهی میدهد عیسی معتقد بوجود دو آفریننده بوده. دعای مسیحیان نیز نقل میشود.

در شانزدهم - به «فریند گیهای مانی و مانویان» تخصیص داده شده، و بحث میشود که دین مانی مبتنی بر سه اصل است: - یکی نامحدودی دنیوی و دیگری و اجماع به آمیزش آندو با یکدیگر و سوم راجع به جدا شدن روشنائی از تاریکی در فرجام مانی میگردد این جهات کهن بشیوه جهان مهین بدست اهریمن از بدن فرمانده او «گوندیو» که در جنگ دوم با فرشتگان کشته شد، بوجود آمده است. تکلیف ماسو خورشید و علت تأثیر باران نیز بر طبق عقیده مانوی شرح داده شده و بیان کرده است که بگفته او چون اهریمن آفریننده عالم اجسام است، کدک کردن باو از راه از دیدن نسل و صکت زمین پسندیده نیباشد. و نیز چون او تباہ کننده زندگی است، کشتن جانوران جایز نیست. این دنیا نابود خواهد شد و عاقبت پیروزی با ایزد است، ولی رستخیز نخواهد بود. در آنوقت دواصل اولی تا ابد باهم خواهند ماند. بعد مردان فرخ چنانکه در آخر باب چهارم وعده کرده بود به بحث در تناهی و عدم تناهی وارد میشود. پس از آنکه مطرح میکنند که جز زمان و مکان چیز دیگری نامحدود نیست و نشان میدهد نامحدود اریست که حتی ایزد نیز آنرا در علم خود تصویر نمیتواند کرد، همچنانکه روشنائی و حیات نمیتوانند به اجزاء تقسیم گردند و نه میشود مغل نظم آنها شد، زیرا برای آنها فضای قبلی وجود ندارد که بتواند در آن حرکت بکنند پس اگر دواصل وجود نامحدود باشند و نشود مغل نظم آنها گردند محلی برای آفریدگان وجود نخواهد داشت. مگر اینکه آنان کاملاً نتیجه تمیز و تحول مبدأ اولیه باشند. ولی در پیچ و خم چنین الفاظ و استدلالات مسکن است رشته مطلب گسیخته شود. بعد دلیل میآورد که ماهیت هیچ چیز را بدون احاطه کامل بدان نمیتوان دریافت. در اینجا نسخه ناکهان قطع میشود و باقی کتاب مفقود شده است.



از خلاصه اصول «شکندگمانی و بیچار» چنین برمیآید که کتابی است در مباحثه منجمی، و مؤلف پس از دفاع از دین زرتشت و طرح دلایلی در اثبات تئوت و اینکه نیرو شر را در عالم هر یک منشأ ای جداگانه است؛ ناگهات متوجه عقاید و مذاهبی میگردد که در آن زمان وجود داشته و در اطراف آنها بحث میشده است. از جمله منکران وجود خدا - دهریان - سوظطایان - معتزله - اسلام - یهود - عیسوی و مانوی. از آنجا که آخر کتاب افتاده دارد معلوم نیست، شایده بابهای دیگری راجع به مذاهب دیگر وجود داشته است. چهار فصلی که درین کتاب راجع به یهود و عیسوی و مانوی مفصلاً نقل میشود، هر کدام مبحث جداگانه ای را تشکیل میدهد. ولی راجع به مذاهب دیگر که بطور اتفاق اشاره شده، چون اصول آنها جداگانه شرح داده نشده و فقط از لحاظ معتقدات زرتشتی مورد انتقاد قرار گرفته است از ذکر آنها چشم پوشیدیم.

اشاراتی که به اسلام شده از آنجا که شبامت تامی بارد عقاید یهود و مسیح دارد در ملحقات این کتاب بطور خلاصه ذکر خواهد شد .

آنچه مربوط به مذاهب یهودی و مسیحی است ، البته امروزه چندان تازگی ندارد . ولی مطلب قابل توجه اینست که تعیین شود مردان فرخ از کدام متن کتاب مقدس و انجیل نقل قول میکند . چیزیکه مسلم است مطالبی که مردان فرخ از کتب مقدس میناورد ، کاملاً با ترجمه آنها تطبیق میکند مگر در بعضی موارد که اختلاف کوچک مشاهده میشود ولی احتمال دارد این موضوع مربوط به تحریفاتی باشد که بعد ها در تورات و انجیل شده است . زیرا بنظر میاید متن این کتاب ، در زمان خیلی قدیم از سریانی به پهلوی ترجمه شده بوده (۱) . چنانکه از تلفظ مخصوص نام اسحق (در چهاردهم = ۴۲) و تحریف آن به بازند استنباط میشود (۲) . و نیز بجای لفظ « یهوه » خدای یهود ، لفظ قدیم خدا بزبان عبری « آدنانی » استعمال میشود . علاوه بنظر میاید که نگارنده اخبار و احادیث یهود را مطالبه دقیق نموده و دو سه فقره میآورد که در توراة کنونی وجود ندارد و شاید از کتاب نامرد انبیاست صادره باشد . بهر حال کلماتی که نگارنده از کتب مقدس نقل میکند با ترجمه آنها بزبانهای اروپائی بیشتر تطبیق میکند تا با ترجمه فارسی جدید آن . که مفلوط میباشد . در مباحثه عقاید مانویان مردان فرخ موضوعی را بیان میکند و به آن جمله میکند که از عقاید دیگر برانباریک تر است . و اطلاعاتی که میدهد ارزش بخصوصی دارد . بطوریکه نگارنده در باب دهم ۶۰ - ۵۹ اشارت میکند ، چنین بدست میآید که مذهب مانوی در آن زمان در نهایت قوت بوده و پیروان بسیاری داشته است .

در دهم (۵۰) از بیروی متحد دانش دین (۵۱) و نمود در نوشته دانایان (۵۲) اشارات شکفت آور نوشته های آذر بادیار و ندان فرزانه ، (۵۳) و بوسله آن نوشته ای که روشن عالینقام ، پسر آذر فرنیخ فراهم کرد - (۵۴) و آنرا « کتاب روشن نام نهاد . (۵۵) همچنین پیشوای مقدس فرزانه آذر فرنیخ پسر فرخ زاد ، (۵۶) که پیشوای دین همی بود ، (۵۷) از لحاظ گزارش راجع به دین « دینکرد » نام نهاد - (۵۸) از بسیاری شك و ضلالت و فریب های کیشپارهانی باقم ، (۵۹) بخصوص از آن فریستگان بزرگتر و زورمندتر ، و بدآموز تر و نهی مغز مانوی ، (۶۰) که کیش ایشان جادویی و فریستة دین و آموزش ایشان بدی است و روش پیچیده و نهانی دارند .

(۱) در کاوشهای تورفان جزو اسناد مانوی ، قطعاتی از ترجمه انجیل بزبان سفدی پیدا شده است .

(۲) در نقل اسامی خاص بروسنک پیوسته دچار اشتباه میشود . چنانکه از ترجمه « مینو خرد » او نیز بدست میاید و اسم الاسکندر را بظلمات از « سکاگر » و یا « سکاگر مینو خرد » میسراند که اطلاعات تاریخی او بسیار ضعیف بوده است .

متاسفانه آخر این باب مفقود شده است (۱) ولی بنظر نیاید که قسمت افتاده متن زیاد بوده باشد. گرچه میتوان حدس زد بابهایی دیگری راجع بسایر عقاید و ادیان متن اصلی داشته است.

از لحاظ اصطلاحات و تحول زبان فارسی این کتاب اهمیت بسزائی دارد. هر چند متن پهلوی اصلی آن تردست نیست، لیکن ترجمه این کتاب توسط نیرو سنگ در حدود یکصد و باهزار سال قبل مسانسکریت و گردایش آن به حروف اوستائی تغییرات زبان فارسی آنزمان را بافارسی زمان حاضری بخوبی نشان میدهد و گذشته از اشتمال آن بر اصطلاحات فلسفی فارسی، تایک اندازه نماینده طرز استدلال عقلی ایرانیان قبل از اسلام نیز میباشد. ضمناً چنین استنباط میشود که در زمان مامون تالیف کتب بزبان پهلوی متداول بوده، و از رویه محتاطی که مولفین زرتشتی نسبت بذهب اسلام داشته اند چنین برمیآید که ایرانیان مستطمان نیز ازین زبان بی اطلاع نبوده اند.

گرچه بعقت نقص الفبای فارسی مناسب تر بود که متن بالفبای مدادار چاپ میشد، اما بواسطه فراهم نبودن وسایل و بعلاوه چون اصلاحاتی در متن شده است با حروف فارسی معمولی اضافه میشود.

این کتاب از روی متن بنژند و سانسکریت انتقادی دکتر وست و ترجمه انگلیسی او و نیز مطابق تصحیحات آقای بهرام گور انکسریا مقابله و تصحیح شده است. در خانه تشکرات خود را تقدیم بزرگترین استاد پهلوی دان معاصر آقای بهرام گور انکسریا مینمایم که مدت طولیلی وقت گرانبهای خود را صرف خواندن این کتاب با این جاب نموده است.

صادق هدایت

(۱) باب شانزدهم این کتاب را دانشمند روسی سالمان Salemann جداگانه در کتاب خود: Ein Bruchstück Manichaeischen Schrifttums مدرسین پترزبورگ ۱۹۰۴ تصحیح و چاپ کرده است و نیز W. Jackson, Researches in Manichaeism, N. Y. 1932, pp. 174-201. از لحاظ مطالعه عالی قسمتی ازین فصل را با استعدادت بچاپ رسانیده است.

در سیزدهم

- (۱) دیگر در ناسازگاری و یاوه سرانی نخستین نامه، (۲) که آنرا «مقدس» خوانند، (۳) و همگی بدان هم‌رای هستند، که ایزد آنرا بدست خوش نوشت و به موسی داد، (۴) چون (نامه مزبور) پر از اشتباهات قابل رد است، برای آگاهی شما شده ای از ناسزائیهای فراوان آنرا در اینجا آشکار سازم.
- (۵) در آغاز نامه گوید، (۶) که: «نخست زمین بی شکل و نهبی و تاریکی و آب سیاه بود؛ (۷) و روح ایزد بروی آن آب سیاه متحرک همی بود»؛ (۸) پس ایزد گفت که: «روشنائی باشد»؛ (۹) و روشنائی شد، (۱۰) روشنائی از آن زیر باد و از گونه نمود؛ (۱۱) او روشنائی را بروز و تاریکی را شب گذاشت، (۱۲) او بکش روز این جهان و آسمان و زمین بیافرید؛ (۱۳) زیرا در روز هفتم آرمید و آسایش کرد، (۱۴) از این رو

(۱) باید باب دوازدهم باشد، ولی طبق ترجمه و ست که مقدمه کتاب را باب جدا گانه محسوب داشته در سیزدهم میباشد. (۲) مقصود سفر پیدایش است که به عبری برشیت میخوانند. (۳) در ابتداء خدا آسمانها و زمین را آفرید ۲. و زمین تهی و بامر بود و تاریکی بر روی لجه و روح خدا سطح آبها را فرو گرفت. سفر پیدایش باب اول (۴) ۳. و خدا گفت روشنائی بشود و روشنائی شد. س. پ. باب اول (۵) ۴. و خدا روشنائی را دید که نیکوست و خدا روشنائی را از تاریکی جدا ساخت ۵. و خدا روشنائی را روز نماید و تاریکی را شب نماید. ۶) ۳۱. و خدا هر چه ساخته بود دید و همانا بسیار نیکو بود و شام بود و صبح بود روز ششم. س. پ. باب اول (۷) ۱۰. و آسمانها و زمین و همه لشکر آنها تمام شد ۲. و در روز هفتم خدا از همه کار خود که ساخته بود فارغ شد و در روز هفتم از همه کار خود که ساخته بود آراستی گرفت. سفر پیدایش باب دوم

کنون نیز جهودان روز شنبه استراحت بکنند^۱

(۱۵) این نیز که : او آدم و زرش حواریا یافرید^۲ (۱۶) و در باغستان بهشت کرد^۳

(۱۷) که آدم در آن باغستان برزگری و پاسبانی بکند^۴

(۱۸) آدنائی^۵ ، که خود ایزد باشد ، به آدم فرمود ، (۱۹) که : « از همه درختان

این باغستان بخور ، مگر از آن درخت دانش ؛ (۲۰) چه هر گاه از آن بخوری بمیری^۶ »

(۲۱) « پس او ماری در باغستان کرد . (۲۲) آن مار حواریا فریفته و گفت که : از

این درخت بچین بخوریم ؛ و به آدم بدیم^۷ (۲۳) او نیز چنان کرد (۲۴) آدم همچنین بخورد^۸

(۱) ۱۰ - اما روز هفتمین بهت بهوه خدای تو است . در آت

میچ کار مکن نو و پست و دخترت و غلامت و کنیزت و بهیه ات و مهمان تو که درون دروازه های تو باشد ۱۰ - زیرا که در شش روز خداوند آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنهاست بساخت و در روز هفتم آرام فرمود . سفر خروج باب بیستم .

(۲) ۲۲۵ - و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود زنی بنا کرد و او را

برزد آدم آورد . س . پ . باب دوم . (۳) ۸۶ - و خداوند خدا باغی در عدن بطرف مشرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته بود در آنجا گذاشت . س . پ . باب دوم . قمره ۹ و

۱۵ نیز دیده شود . (۴) ۲۷۶ - پس خدا آدم را بصورت خود آفرید او را بصورت خدا

آفرید ایشان را سر ماده آفرید . س . پ . باب اول ۱۵۵ - پس خداوند خدا آدم را گرفت و او را در باغ عدن گذاشت تا کار آنها بکند و آنها محافظت نماید . س . پ .

باب دوم . ۵۰۰ لغت عبری آدنائی Adinnāi بعضی بهوه میباشد . « .. اما بلغت عبری که جهودان دارند نام ایزد عالی بدین لفظها یاد کنند : ایلوهیم - آذنوای - اهباشد

اهبا .. بین الاذیان چاپ تهران س ۷ . (۱) ۱۶۶ - و خداوند خدا آدم را امر فرموده گفت از همه درختان باغ بی ممانعت بخور ۱۷ - اما از درخت معرفت نیک و بد زنها بخوری

زیرا روزی که ، آن خورنی هر آینه خواهی مرد . س . پ . باب دوم . (۷) ۱ - و مار از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود هوشیار تر بود و بزنی گفت آیا خدا حقیقتاً

گفته است که از همه درختان باغ بخورید ... ۴ - مار بزنی گفت هر آینه نخواهید مرد . س . پ . باب سیم (۸) ۶۶ - چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و منتظر

خوشامدگی مس . پ . پ . از آن پس از بهوشی گرفته بخورد و شوهر خود ایزد داد او او خورد . . . سر بیعاش باب سیم

(۲۵) و چنان دانشی یافتند که نیک را از بد تمیز داده و نمودند. ^۱ (۲۶) ایشان دیدند و دانستند که برهنه هستند؛ (۲۷) زیر درختان پنهان شدند؛ (۲۸) و از شرم برهنگی، برک درختان بر تن خویش پوشیدند. ^۲

(۲۹) پس آدنای به باغستان شده آدم را بنام خواند که کجایی؟ ^۳

(۳۰) آدم پاسخ داد که: اینجا زیر درختان هستم، زیرا که برهنه باشم. ^۴

(۳۱) آدنای خشمناک شد، (۳۲) و گفت که: که ترا آگاهی داده که برهنه

هستی؟ (۳۳) مگر تو از آن درخت دانش که گفتم مخور خوردی؟ ^۵

(۳۴) آدم گفت که: این زنی که تو بمن دادی، مرا فریفت و خوردم. ^۶

(۳۵) و آدنای از حوا پرسید: چرا تو چنین کردی؟ (۳۶) حوا گفت که: این

مار مرا بفریفت. ^۷

(۳۷) و آدم و حوا و مار هر سه را نفرین نموده از باغستان بهشت بیرون کرد. ^۸

(۱) > ۵ - بلکه خدا میداند در روزی که از آن بشورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود. س. پ. باب سیم (۲) > ۷ - آنگاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند پس برگهای انجیر بهم دوخته سرها برای خویشتن ساختند ۸ - و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ میخرامید و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند. س. پ. باب سیم (۲) > ۹ - و خداوند خدا آدم را ندا داد و گفت کجاهستی؟ (۴) > ۱۰ - گفت چون آواز ترا در باغ شنیدم ترسان گشتم زیرا آدم عریانم پس خود را پنهان کردم. (۵) > ۱۱ - گفت که ترا آگاهیست که عریانی آید از آن درختی که ترا قدغن کردم که از آن نخوری خوردی؟ س. پ. باب سیم (۶) > ۱۲ - آدم گفت این زنی که فرین من ساختی وی از میوه درخت بمن داد که خوردم. (۷) > ۱۳ - پس خداوند خدا بزن گفت این چه کار است که کردی؟ زن گفت مار مرا اغوا نموده که خوردم. س. پ. باب سیم (۸) > ۲۳ - پس خداوند خدا او را از باغ عدن بیرون کرد تا کار زمینی را که از آن گرفتار شده بود بکند. ۲۴ - پس آدم را بیرون کرد. س. پ. باب سیم

(۳۸) او به آدم گفت که : خوراکت از پاك کردن عرق پيشانی و دم زدن پيشی بلمست آید ، (۳۹) تا فرجام زندگیت ؛ (۴۰) در زمينت همه پلیدی و نجاسات بروید ؛
 (۴۱) او بحوا گفت : آبستنی تو با درد و دشواری و زایشت با زنجیر گران باشد ؛
 (۴۲) او به حار گفت که : در میان چاربايان و ددان دشتی و کوهی نفرین کرده باشی ؛ (۴۳) ترا پای مباد ؛ (۴۴) روشت بروی شکم و خورشت خاک باد ؛ (۴۵) و همان فرزندان تو بازن کین و دشمنی چنان باشد که فرزندان ایشان ترا سر گویند ؛
 (۴۶) این نیز گویند که : او این گیتی با هر چه از هر چیز که در آنست برای مردمان کرد و آفرید ؛ (۴۷) او مردم را بر همه آفریدگان و آفرینش و ترو خشک فرماند و کرد ؛

(۴۸) کنون شمه‌ای به باطن هرزه درائیا و فریبندگی گفتار ایشان میردازم ؛
 (۴۹) آیا آن زمین بی شکل و تهی و تلریکی و ایزد و روحش و آب سیاه کجا و تکدام حد بود ؛ (۵۰) یا خود ایزد چگونه بوده است ؟

(۱) ۱۷۵ - و بآدم گفت چونکه سعادت زوجه ات را شنیدی و از آت درخت خوردی که امر فرموده گفتم از آن نغزوری پس بسبب تو زمین ملعون شد و تمام ایام عمرت از آن بارنج خواهی خورد ۱۸ - خار و خس نیز برایت خواهد رویانید و سبزه‌های صحرا را خراهی خورد ۱۹ - و عرق پيشانیت نان خواهی خورد ۲۰ - سفر پیدایش باب سیم .
 (۲) ۱۶۵ و بزن گفت الم و عمل ترا بسیار افزون گردانم با الم فرزندان خواهی زانید ۲۰ - س . پ باب سیم . (۳) ۱۴۵ - پس خداوند خدا بارگفت چونکه اینکار کردی از جمیع بهایم و از همه حیوانات صحرا ملعون تر هستی بر شکمت راه خواهی رفت و تمام ایام عمرت خاک خواهی خورد . ۱۵ - و عداوت در میان تو وزن و در میان ذریت تو و ذریت وی میگذازم او سر ترا خواهد کوبید و تو پاشنه و پرا خواهی کوبید . س . پ باب سیم . (۴) ۲۶۵ - و خدا گفت آدم را بصورت ما و موافق شیء ما بسازیم تا بر ما همان دریا و برندگان آسان و بهایم و بر تمام زمین و همه عشرانی که بر زمین میگردند حکومت نماید . سفر پیدایش باب اول .

(۵۱) پیداست که او روشن نبوده؛ (۵۲) زیرا چون روشنائی را دید، (۵۳) از آنجا که آنرا ندیده بود باو از گون نمود. (۵۴) اگر گویند که: تاریک بود، پیداست که اصل تاریکی ضد روشنائی است. (۵۵) اگر گویند که: تاریک نه، بلکه روشن بود؛ (۵۶) در صورتی که خود روشن بود، چرا چون او روشنائی دید شکفت نمود؛ (۵۷) و اگر گویند که: نه روشن بود نه تاریک، (۵۸) باید سومین باره مطلق دارند که نه روشن بود و نه تاریک؛ (۵۹) و گرنه چطور او میتواند روشنائی را ببیند در صورتیکه جایگاه و مسکنش در تاریکی و آب سیاه بود و هرگز روشنائی را ندیده بود؟ (۶۰) او ایزدی را از کجا آورده بود؟ (۶۱) زیرا، اکنون نیز هر که در تاریکی بماند روشنائی را نمیتواند ببیند. (۶۲) این نیز (باید دانست) که، اگر مبدأ و جایگاهش تاریکی بود، چگونه توانست در مقابل روشنائی ایستادگی بکند؟ (۶۳) چه، این آشکار است که تاریکی در مقابل روشنائی ایستادگی نمیتواند، زیرا که آنرا میراند و سر افکنده می سازد.

(۶۴) دیگر اینکه: آن زمین بی شکل و تهی، با کران بود یا بیکران؟ (۶۵) اگر محدود بود، آنکه بیرون از آن بود چه بود؟ (۶۶) اگر بیکران بود، نامحدودی آن یکجا رفت؟ (۶۷) زیرا چنانکه همه می بینیم، این زمین و گیتی آن نیست ~~که~~ در نخست بوده است.

(۶۸) اینکه آدنائی گفت، (۶۹) که: روشنائی باشد و روشنائی شد؛ (۷۰) پس باید دانست که آدنائی پیش از آن روشنائی وجود داشته؛ (۷۱) چون زدائیکه همی خواست روشنائی بکند، فرمانی به بودن آن داد، پس او به تفکر اندیشید ~~که~~ روشنائی چگونه باشد، خوش گوهر و یا بد گوهر است؛ (۷۲) و اگر روشنائی، به جگونگی خویش، در دانش و اندیشه آدنائی یافت میشد، پیداست که روشنائی همیشه

در دانش و اندیشه آدنائی میبود، (۷۳) و نیز بیرون از او بوده؛ (۷۴) زیرا که نمیتوان هیچ چیز را دانست و دریافت، مگر آنکه وجود خارجی آن ثابت شود؛ (۷۵) اگر روشنائی همیشه میبود، از آنرو آفرینند آدنائی است؛ (۷۶) و اگر گویند که: روشنائی به چگونگی خویش در دانش او نبود، آیا او روشنائی را خواست ولی ندانست که چگونه میباشد؟ - بسیار احمقانه است. (۷۷) یا چگونه ممکن است کسی با فکر بیندیشد بچیزیکه هرگز فکر نکرده و ندانسته؟

(۷۸) و این نیز (باید دانست) که آن فرمان به بودن روشنائی را بچیزی داد با هیچ چیز؟ (۷۹) چه این محقق است، که فرمان به فرمانبردار باید داد؛ (۸۰) اگر او (فرمان) به وجود روشنی داد، آن خود روشنائی بود، (۸۱) و اگر او فرمان به نیستی داد، پس چگونه نیستی فرمان آدنائی را شنود؛ (۸۲) و یا او چگونه دانست، چنین است خواهش آدنائی که روشن باشم؟ (۸۳) چه، نیستی فرمان آدنائی نمیشود، پنداری که او نداده است؛ (۸۴) زیرا نیستی هیچ فکر کردن نمیتواند؛ (۸۵) آنکه نیست، ناگزیر دانا به هستی و پیش ین نیز نمیباشد؛ چگونه میدانست که آدنائی به چه جور میخواست که «باشم» تا بهمان جوری که میخواست بشود؟

(۸۶) اگر گویند که روشنائی از گفتار آدنائی شد، که او گفت: «باش» و شد؛ (۸۷) در صورتیکه گوهر آدنائی تاریکی بود، و نیز هرگز روشنائی ندیده بود، آن روشنائی چگونه از گفتار میتواند بشود؛ (۸۸) چه آشکار است، که گفتار زائیده اندیشه است.

(۸۹) اگر گویند، گفتار او روشن بود، این سخت دشوار باشد؛ چه، از این قرار باید روشنائی نمره تاریکی، یا تاریکی تخمه و روشنائی تجلی آن باشد؛ یا اینکه روشنائی در تاریکی نهفته باشد. (۹۰) چنانکه گفتم، فرمان جز فرمانبردار نشاید

داد؛ (۹۱) پیداست همینکه روشنی باشد، پس فرمان دادن سزاوار است.^۱
 (۹۲) دیگر، اینکه چون او این آفریدگان و آفرینش و آسمان و زمین را پیش
 روز پرداخت و بیافرید، (۹۳) روز هفتم از آنکار آرمید؛^۲ (۹۴) پس، چون او این
 گیهان را از چیزی نیافرید، و فقط از فرمانش بود که: «باش» و شد، (۹۵) درنگش روزه
 او از هر چه بود؛ (۹۶) زیرا اگر بگوئیم که از همان گفتن: «باش» او رنج چندان بود
 که شش روز درنگ نمود. - خیلی بدتعا میباشد؛ (۹۷) از او رنج بردن سزاوار نیست؛
 (۹۸) اگر کسی قادر و تواناست که از نیست هست بکند، بدون درنگ نیز مه کن میباشد؛
 (۹۹) و اگر ناتوان است که بدون روز و زمان بیافریند، در باره چنین کسی سزاوار
 نیست که بگویند از نیست میافریند.

(۱۰۰) و دیگر اینکه، اگر شمار روزها از خورشید دانسته شود، پس پیش از
 آفرینش خورشید شمار روزها و نیز نام روزها را از چه میدانستند؟ (۱۰۱) چه، میگویند
 که او خورشید را روز چهارم به چهار شنبه آفرید؛^۳
 (۱۰۲) این نیز که: چرا بایستی روز هفتم آسایش و استراحت بکند؟ (۱۰۳)
 چون، او را برای آفریدن و ایجاد گیهان که گفت: «باش!» چندان درنگ و رنج بود؛
 (۱۰۴) چگونه آنروز شمرده شود که او بایستی بیاساید و رعایت رنج خود را بنماید؟
 (۱۰۵) چه، اگر او گفت: «باش!» میبایست که رنج و آسایش او در همان زمان بوده
 باشد.

(۱۰۶) دیگر اینکه: او به چه علت و بهانه آدم را با حوا بیافرید؟^۴ (۱۰۷) تا

(۱) پیداست که فرمان دادن بروشنی آنگاه سزاوار است که روشنی باشد.

(۲) رجوع شود به بند ۱۲ - ۱۳

(۳) ۱۶۶ - و خداوند دویر بزرگ ساخت نیر اعظم را برای سلطنت روز و نیر

اصغر را برای سلطنت شب و ستارگان را ۱۹۰ - و شام بود و و صبح بود روزی

چهارم. سفر پیدایش باب اول. (۴) بند - ۱۵ دیده شود.

اینکه خواهش او را بجای بیاورند؛^۱ پس چرا آنها را اینگونه نیافرید تا از کامروائی او روی نگردانند؟ (۱۰۸) چه، اگر او پیش از کار میدانست، که ایشان فرمان شنو نباشند، و بالاخره آنها را آفرید، کنون تحقیر کردن و برایشان خشمگین شدن بی سبب است؛ (۱۰۹) چه، آشکار است که خود آذایی اراده استواری نداشت، بر آرزو بود و ظاهراً با کامروائی خویش دشمن و مخالف میبود. (۱۱۰) اگر او پیش از کار آنها را نمیشناخت، و نیز این ندانست که فرمانش را نمیشنوند، پس نادان و بد شناس است. (۱۱۱) اگر گویند که مرادش این بود که نکنند، پس چرا فرمان بکشد داد؟ (۱۱۲) ایشان را از نکردن چه گناه است؟ (۱۱۳) چگونه رود اسی که او را به لگام یوغ زنند و با تازیانه تهییج بشتاب کنند؟ (۱۱۴) ازین گفتار نشان و علامت ریا کاران آشکار میشود، (۱۱۵) که اراده و فرمان ایشان با یکدیگر متباین و ناسازگار است.

(۱۱۶) و اگر اراده و مقصود او این بود، که از خواهش او روی نگردانند، (۱۱۷) کنون زور و شایستگی ایشان به سر پیچی از اراده او بسیار او چمند تر و توانانتر از اراده او به برنگشتن بوده است؛ (۱۱۸) اگر مقصودش به انحراف ایشان از اراده او بوده و نیز بدان آگاهی میداشته، او فرمان به برنگشتن داد، کنون آدم مستمند چگونه میتواند از این فرمان برنگردد؟ (۱۱۹) قصد اساسی او نیز پایه استواری نمیداشته؛ (۱۲۰) زیرا، به محض سر پیچی از فرمانش، او فرمان به برنگشتن را تقض میکند و اراده و دانش او نیز لغو میشود.

(۱۲۱) دیگر اینکه: او آن باغبستان را چرا و برای چه سودی پرداخت و آفرید،^۲ (۱۲۲) و درخت دانش را که خود او فرمود: «مخوزید» و نیز او اندرز به نخوردن از

(۱) فرمانی که در بند ۱۹-۲۰ شرح داده شده است.

(۲) بند ۱۶-۱۷ دیده شود.

آن کرد، آفریدنش چه لزومی داشت؟

(۱۲۳) از اندرز و فرمایش پیداست که او دوستدار دانش کم و نادانی است،
 (۱۲۴) و تمایزش بدان بیشتر از دانش و دانائی میباشد. (۱۲۵) نیز سود او از نادانی
 بیشتر بود؛ (۱۲۶) چه، تا هنگامی که ایشان از درخت دانش نخورده نادان بودند، و
 نسبت باو نافرمان و زیان کار نبودند؛ (۱۲۷) همینکه ایشان دانش یافتند؛ بر او نافرمان
 شدند. (۱۲۸) او را از نادانی ایشان غمی نبود چنانکه از دانائی ایشان، (۱۲۹) برایشان
 تحقیر کرد و خشمگین شد. (۱۳۰) ایشان را با خواری بسیار و بی آبرویی از بهشت
 بیرون کرده بزمین افکندند. (۱۳۱) خلاصه اینکه علت ظاهری بیدایش دانش مردمان
 در گیتی از مار و فریبندگی شد.

(۱۳۲) این نیز گویند که: همه چیز را برای مردم آفرید؛ از این قرار پیداست
 که او آن درخت را نیز برای مردم آفرید. (۱۳۳) او مردم را بی‌مه آفریدگان و
 آفرینش فرمانروا کرد. (۱۳۴) اگر چنین است، کنون به چه سبب از آن درخت که
 از خودشان بود چشم پبوشند؟

(۱۳۵) ازین گفتار نیز پیداست، که او را بی‌بچوجه دانش نبود؛ (۱۳۶) زیرا
 اگر او فراز به باغستان آمد و بانگ کرد و آدم را بنام خواند که «کجایی؟» برای
 اینست که از مکان آدم آگاه نبود؛ (۱۳۷) اگر او بی پاسخ میماند، آیا از جای
 آدم آگاه نمیشد؟ (۱۳۸) اگر نیز بانگ او پیش از دیدنش نبود که او از آن درخت
 خورد یانه، ازین نیز که کی و چگونه که خورد و که فریفت آگ، نبود؛ (۱۳۹) اگر
 آگاه بود چرا برسید: «مبادا هرگز تو از آن درختی که فرمودم مخور، خورده

(۱) بند ۴۶ - ۴۷ دیده شود

(۲) بند ۲۹

باشی^۱ (۱۴۰) و در نخست که نزدیک آمد تحقیر آمیز نبود؛ پس چون او دانست که خورده اند، برایشان تحقیر آمیز و خشمگین گردید.

(۱۴۱) از کمی دانش او نیز اینکه، مار مدعی خود را آفرید، و با ایشان به باغستان کرد^۲؛ (۱۴۲) یا چرا او باغستان را چنان مستحکم نکرد، تا آنکه مار و دشمنان دیگر نیز اندر آن نروند؟

(۱۴۳) دروغزنی او نیز از آنجا پیدا که او گفت که: «هر گاه از این درخت بخوری بمیری»^۳ ای همان خوردند و نمردند؛ بلکه نیز دانشمند گردیدند؛ (۱۴۴) ایشان نیک را از بد تمیز دادند!

(۱۴۵) این نیز که «تاچه اندازه دانش و خواهش و فرمان او سست و متناقض است؛ (۱۴۶) زیرا، اگر او میخواست از آن درخت بخورد و فرمان به نخوردن داد، او آگاه بود که میخورند. (۱۴۷) کتون پیداست که خواهش و دانش و فرمان او هر سه بایکدیگر متناقض میباشد.

(۱۴۸) این نیز که، هر گاه آدم گناه کرد، نفرینی که او^۴ (آدنای) به نسل همگی مردمان در زمان های مختلف میکند بیدادی است. (۱۴۹) بهر طریقی که بدارم؛ بیهوش و نادان و هرزه گو میباشد.

(۱۵۰) در این در بعلت درازی گفتار بهین اکتفا میشود.

(۱) ۱۱۶ - آیا از آن درختی که ترا قدغن کردم که از آن بخوری خوردی؟
 سفر پیدایش باب سیم، بند ۳۳ دیده شود. (۲) بند ۲۱ (۳) بند ۲۰ - ۱۷ -
 اما از درخت معرفت نیک و بد زینهار بخوری زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی
 مرد ۴۰ سفر پیدایش باب دوم *
 (۴) بند ۴۱ - ۳۷ دیده شود.

در چهاردهم

(۱) میخوام شمه ای از همه تناقض و مفسطه فراوان همین کتاب بنویسم ،
 (۲) که اناشته از هر گونه کناه و دیو منشی است ؛ و از هزاران یکی را برگزیده
 بطور خلاصه آشکار سازم ؛ (۳) اینک بدان التفات کرده بنگرید :

(۴) نخست اینکه در چگونگی خویش گوید ، (۵) که : « منم آدنایی
 کین خواه ، (۶) و کین توز ، (۷) و کین هفت پشت از فرزندان بستانم ، (۸) »
 اصل کینه را فراموش نمیکنم .

(۹) در جای دیگر گوید که : « خشم یافته و منش بزرگ بدست آورده ،
 (۱۰) لب او پر زهر ، (۱۱) و زبان چون آتش سوزان ، (۱۲) و روح چون درود
 تندرو ، (۱۳) بانک او تند آسا که بیشتر بیانک «دیو» ماند ؛ (۱۴) نشستگاه او در

(۱) ۳۵۵ - انتقام و جزا از آن منست ۴۰۰ سفر تنبیه باب ۳۲ « ۱۹ » - ای محبوبان
 انتقام خود را مکشید بلکه خشم را مهلت دهید زیرا مکتوب است خداوند میگوید که انتقام
 از آن منست من جزا خواهم داد ۴۰ رساله پولس به رومیان باب ۱۲ (۲) « ۱۵۵ » - خداوند
 بوی گفت پس هر که فاین را بکشد هفت چندان انتقام گرفته شود ۴۰ سفر پیدایش باب ۴
 (۳) « ۲۷ » - اینک اسم خداوند از جای دور میباشد در غضب خود سوزنده و در ستون
 غلیظ و لبهایش برآز خشم و زبانش مثل آتش - و زان است ۲۸ - و نخته او مثل نم بر سرش
 تا بگردن میرسد تا آنکه امتهار را بفرمال مصیبت به بیزد و دهنه خلالت را بر چانه قومها
 بگذارد ۴۰ کتاب اشیاء باب ۳۰ (۴) « ۳۰۵ » - و خداوند جلال آواز خود را خواهد شنواید و
 فرود آوردن بازوی خود را باشدت غضب و شعله آتش سوزنده و طوفان و سیل و سنگهای
 نگرک ظاهر خواهد ساخت ۴۰ کتاب اشیاء نبی باب سی ام .

تاریکی بر ابر سهنك،^۱ (۱۵) توسن او باد خشك كنده،^۲ (۱۶) از گام بر داشتن او گرد و غبار خیزد،^۳ (۱۷) چون رود از پس او آتش زبانه كشد،^۴ (۱۸) و دیگر جای، در باره خشکینی خویش میگوید، (۱۹) که: «چهل سال بر اسرائیلیان به خشم بودم» (۲۰) او گوید که: «اسرائیلیان گمراه دل باشند»^۵

(۲۱) جای دیگر گوید که: «که کور است، جز کسیکه بنده من باشد» (۲۲) که کر است، جز فرستاده ای که میفرستم؛ (۲۳) که هست کور چون پادشاه؟^۶ پیداست که پادشاه ایشان خود آذنائی میباشد.^۷ (۲۴) دیگر جا این نیز گوید که: «فرشتگان آتش او گمراهند»^۸ (۲۵) این

(۱) ۲۵۰- ابرها وظلمت غلیظ گردا گرداوست، عدل و انصاف قاعده نجات اوست. کتاب مزامیر مزمور ۹۷ (۲) ۳۰- آنکه غرقات خود را بر آنها بنا کرده است، و ابرها را مر کب خود نموده و بر بالهای باد میخرامد. کتاب مزامیر مزمور ۱۰۴ (۳) ۳۰- خداوند در غضب و عظیم القوت است و گناهارا هرگز بی سزا نمیگذارد، راه خداوند در تند باد و طوفان است و ابرها خاکبای او میباشد. کتاب ناحوم باب اول (۴) ۱۵۰- زیرا اینک خداوند با آتش خواهد آمد و عرابه های او مثل گرد باد تا غضب خود را با حدت و عتاب خویشرا با شعله آتش بانجام رساند. کتاب اشعیا نبی باب ۶۶ (۵) ۱۰۰- چهل سال از آن قوم منزهون بودم و گفتم قوم گمراه دل هستند که طریق مرا نشناختند ۱۱- پس در غضب خود قسم خوردم که با آرامی من داخل نخواهند شد. کتاب مزامیر مزمور ۹۵ (۶) ۱۹۰- کیست که مثل بنده من کور باشد و کیست که کر باشد مثل رسول من که میفرستم، کیست که کور باشد مثل مسلم من و کور مانند بنده خداوند؟ کتاب اشعیا باب ۴۲ (۷) ۲۲۰- زیرا خداوند داور ماست، خداوند شریعت دهنده ماست، خداوند پادشاه ماست پس ما را نجات خواهد داد. کتاب اشعیا باب ۳۳ (۸) ۱۶۰- پس مرا بصحن اندرونی خانه خداوند آورد و اینک نزد دوازده هیکل خداوند در میان دواقی و مذبح بقدر بیست و پنج مرد بودند که پشتهای خود را بسوی هیکل خداوند و رویهای خویشرا بسوی مشرق داشته و آفتاب را بطرف مشرق سجده مینمودند ۱۷- و این گهتای اسرائیلان این را دیدی ۰۰۰ کتاب حزقیال باب هشتم.

نیز که: « کردار او دود کور کننده آورد» (۲۶) و ستیز او خونریزی. « (۲۷) این نیز که: « مردم را یکدیگر بر انگیزم؛ (۱۸) بر آسمان بر اندام ایشان نشینم. « (۲۹) این نیز که: « او یک شب صدو شصت هزار از سپاه دلیر مازندران (آشوریان) بمرك سخت بگشت. « (۳۰) « و دیگر بار شصت هزار مرد بغیر از زنان و کودکان خرد سال از اسرائیلیان در بیابان بگشت، (۳۱) جز دو مرد که برستند. « (۳۲) دیگر، او نماید که در فرجام کار بکلی پشیمان شد؛ (۳۳) چونکه گوید تا آزرده شد او گفت که: « از کردن مردمان بزمین پشیمانم! « (۳۴) این نیز گوید که: « بر تختی نشیند که چهار فرشته روی پر دارند، و از بلر سنگین هر یک دوی آتشین همی روانست. « (۳۵) کتون اگر او روحانی است و نه جسمانی، به چه سبب آن چهار مستمند بیچاره را بزیر بار گران برنج می دارد؟

(۱) ۲۱۵ و چون بوشع و تمامی اسرائیل دیدند که آنانیکه در کمین بودند شهر را گرفته اند و دود شهر بالا میرود ایشان برگشته مردان عی را شکست دادند. « صحیفه بوشع باب ۸ (نیز کتاب اشعیا باب ۶۶ آیه ۱۵ دیده شود) (۲) ۳۶۶ - پس فرشته خداوند بیرون آمده صد و هشتاد و پنج هزار نفر از اردوی آشور را زد و بامدادان چون بر خاستند اینک جمیع آنها لاشهای مرده بودند. « کتاب اشعیا باب ۳۷ (۳) ۳۷۶ - و بی اسرائیل از رعسیس سکوت کوچ کردند قریب شصت هزار مرد پیاده سوای اطفال. « سفر روج باب ۱۲ ۳۰۵ - شایز بینی که درباره آن دست خود را بلند کردم که شما را در آن سائن گردانم هرگز داخل نخواهید شد مگر کالیب بن یفنه و بوشع بن نور... ۳۲ - لیکن لاشهای شما در این صحرا خواهد افتاد. « سفر اعداد باب ۱۴ (۴) ۶۶ و خداوند پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود و در دل خود محزون گشت. « سفر پیدایش باب ۶ (۵) ۵۵ - و از عیانش شبیه چهار حیوان پدید آمد و نمایش ایشان این بود که شبیه انسان بودند ۹ - و بالهای آنها یکدیگر پیوسته بود و چون میرفتند روی نمی یافتند بلکه هر یک برای مستقیم میرفتند ۲۳ - و بالهای آنها زیر ملک بسوی یکدیگر مستقیم بود و دو بال هر یک از این طرف میوشانید و دو بال هر یک از آن طرف بدنهای آنها را میوشانید ۲۶ - و بالای فلکی که بر سر آنها بود شباهت تختی مثل صورت باقوت کیود بود و بر آن شباهت تخت شباهتی مثل صورت انسان بر فوق آن بود. « کتاب حزقیال باب اول ۱۰۵ - نهری از آتش جاری شده از پیش روی او بیرون آمد. هزاران هزار او را خدمت میکردند و کرورها کرور بعضور وی ایستاده بودند؛ دیوان بر پا شد و دفترها گشوده گردید. « کتاب دانیال باب هفتم.

(۳۷) دیگر اینکه: «هر روز بدست خویش نود هزار فرشته بسازد که تاشبانگام او را بپرستند؛ پس ایشانرا به رودی آتشین به دوزخ اندازد.» (۳۷) کی پریشانی وی دادند بنگونه دیده شده، چگونه برای جهانیان سزاوار است که کار و پرهیز و حکم داری بنمایند؛ (۳۸) در صورتی که او فرشتگان مستمند فرمانبردار، فرمانش، نیکو کردار رجعت دیگر گناهکاران به دوزخ جاودانی افکند؛ (۳۹) چنانکه نیز گروهی دیگر گویند که: «ایزد روز رستاخیز خورشید و ماه را جفت دیگر گناهکاران بدوزخ بفرستد؛ لبت این که مردمانی هستند که به آنها تعظیم و تکریم بکنند.»

(۴۰) جای دیگر نیز این گوید که: «چون ابراهیم سالخورده دوست آدنانی چشم درد گرفت، خود آدنانی به احوالبرسی او رفت؛ (۴۱) بیالین او نشست و احوالبرسی کرد. (۴۲) و ابراهیم گرامی ترین پسر خود اسحق را پنهانی خوانده گفت (۴۳) که: برو به بهشت و می نبل گوادا بیاور. (۴۴) او رفت و بیاورد، (۴۵) و ابراهیم از آدنانی بسی خواهش کرد، (۴۶) که: در خانه من جرعه ای شراب بخور. (۴۷) آدنانی گفت که: نمی خورم، چه از بهشت و پاک نیست. (۴۸) پس ابراهیم گواهی داد که: آن می از بهشت و پاک است و پسر من اسحق آورده است. (۴۹) پس آدنانی از اطمینانی که به اسحق داشت، و گواهی ابراهیم، جرعه ای شراب بخورد. (۵۰) پس، جوش آهنگ رفتن کرد، (ابراهیم) گذاشت، تا او بسو کند زیاد یکی دیگر بخورد.»

(۱) احتمال دارد مطلب بالا در تلمود آمده باشد و یا جزو سنت یهود بوده ولی امروزه از بین رفته است. (۲) شاید اشاره به این آیه انجیل میکند: «۲۰ - خورشید بظلمت و ماه بغون تبدیل گردد قبل از وقوع روز عظیم مشهور خداوند.» کتاب اعمال رسولان باب ۲ (۳) این قسمت وقتیهائی که بعد میاید در تورات فعلی وجود ندارد. شاید ابتدا وجود داشته و بعد حذف شده است و یا متعلق به احادیث و اخبار یهودی است که معلوم نیست نگارنده از کجا آورده است.

(۵۱) بنگرید به این سخنان بر از فریبندگی که یکی از آنها نیز در خور ایزد نمیشد، (۵۲) چون آمدنش به هیکل جسمانی بخانه ابراهیم و نان خوردن و می خوردن از، یکی از آنها نیز در خور او نیست. (۵۳) این نیز پیداست که آن درد ابراهیم از آدنائی نبوده، بلکه از کتند دیگری بوده است. (۵۴) او را اختلال دانش و بیهوشی نیز چنان میبود، که پاکیزگی و محل می را نمیدانست. (۵۵) دروغزنی او نیز اینکه: گفت می نخورم و در انجام بخورد؛ (۵۶) پس بلور کرد که بی آلابش و پاك است. (۵۷) کنون، کسیکه چگونگی او از اینقرار میباشد، چهار سزاوار است بعنوان ایزد عالم کل و قادر مطلق پرستیده شود؛

(۵۸) و جای دیگر گوید که: «یکی از بیماران بود که بازن و فرزندان سخت تنگدست و بد بخت بود؛ (۵۹) و همواره در نماز و روزه و پرستش ایزد بسیار کوشش میکرد. (۶۰) او روزی در نماز رازو نیاز کرده مراد طلید که: مرا گشادگی بروزی ده، (۶۱) تا مرا زیستن آسانتر باشد؛ (۶۲) فرشته ای بر او فرود آمد و گفت که: ترا ایزد روزی پیش از این در ستارگان قسمت نداده؛ (۶۳) دوباره قسمت دادن ممکن نباشد؛ (۶۴) مگرم پیاداش پرستش و عبادت تختی که آنرا چهار پایه از گوهر باشد و در بهشت برای تو تعیین شده است؛ (۶۵) اگر باید تا ترا از آن تخت يك پایه بدهم. (۶۶) آن پیغامبر جوایب اندوز زن خویش شد. (۶۷) زن گفت که: ما را بروزی کم و زندگی بد به گیتی خورسند بودن بهتر است، (۶۸) تا اینکه ما را در بهشت میان همسران تخت سه پایه باشد؛ (۶۹) اما اگر ترا ممکن باشد، از در دیگری برای ما روزی فرمای؛ (۷۰) دیگر بار آن فرشته آمد و گفت که: جز آنکه سپهر را بپاشم و آسمان و زمین از نو بیافرینم، روش ستارگان را از نو بیافرینم و آماده کنم، از آن پس

(۱) مینوخرد، پرستش هفتم، چاپ ارود تهورس انگلستریا پیشی ۱۹۱۳ ص: ۴۳ -

۴۷ دیده شود و نیز مراجعه شود به در شانزدهم همین کتاب یادداشت بند ۳۱.

پیدا نیست که ترا بخت بهتر و یابد تر بشود . . .

(۷۱) از این سخن چنین پیداست که خود او بخشنده روزی و سرنوشت
 نمی باشد ، (۷۲) در بخشش بارزاده او نبوده ، و گردانیدن بخت نمیتواند ، (۷۳)
 و گردش سپهر و خورشید و ماه و ستارگان در محیط دانش و اراده و فرمان او نیست ؛
 (۷۴) آن تختی را نیز که نوید داد که : « در بهشت میدهم » از کردار و بخشش او نمی باشد .
 (۷۵) و جای دیگر ، یاوه سرانی کرده خود گوید ، (۷۶) که : « من هم
 ردیف گناهکاران گروه بیشماری از یگانهان کشته ام . . . » (۷۷) چون فرشتگان
 گفتند : « کردار بسیار بیجائی بوده است . . . » پس او گفت که : « من آذنائی خدای خود -
 کامه ، (۷۸) قادر متعال ، بی ضد و کامکار ، و کسی را یارائی نباشد که بر من خرده گیری بکند . »
 (۷۹) خیلی پیش از اینها سخنان یاوه پر از فریبندگی وجود دارد ، که از
 نوشتن خود داری نمودم ؛ (۸۰) کسیکه این گفتار را در نظر گرفته و از پیروی آن
 سر باززند ، میتواند آموزگار با گفتار آزاد باشد ، (۸۱) تا از چگونگی این کتاب
 و راستی آنچه که گفتم آگاه بشود . (۸۲) کنون اگر آن ایزد است که علامت و
 نشانش این باشد ، راستی از او دور ، (۸۳) و بیگانه از بخشایش است ؛ (۸۴)
 و او را بهره ای از دانائی نباشد ؛ (۸۵) چه ، او خود (دیو) دروج دوزخی ،
 سالار بالانشین پناهگاه شرارت و تخم تاریکی است ، (۸۶) که او را گمراهان دیو منش و
 بدکرداران بنام آذنائی ستایند و پرستش کنند . (۸۷) درین موضوع این فصل تمام شد :

(۱) احتمال میرود که این نقل قول نیز از تلمود و یا احادیث یهود باشد .

(۲) مانند قسمتهای سابق . حمل است که مولف از احادیث یهود گرفته باشد

جواب دلیل اخیر را نگارنده در باب بازدهم همین کتاب میدهد و مثلی از روشن میاورد .

« شبانه کتاب بند ۲۰۵ - ۲۱۶ دیده شود . »

در پانزدهم

- (۱) دیگر شمه ای از سستی و چرند گونی و دلایل ناهربوط معتقدین ترسا^۱ آشکار سازم؛ (۲) زیرا هر سه (عیوب بالا)^۲ از يك اصل جهودی ناشی میشود، (۳) آنچه از باطن یکی از آنها گفته شود، آن (عیوب) برای دیگری صدق میکند.
- (۴) آیا میدانید که اساس کیش ترسا از کجا بیامد؟ (۵) چون در روستایی اورشلیم، زنی از جهودان به دوشیزگی شناخته شده بود، (۶) آبتنی در او پدیدار شد^۳ (۷) چون از او پرسیدند که: «تو از کدام کس آبتن شدی؟» (۸) او پاسخ گفت که: «کیریل^۴ فرشته بر آمد و گفتش که: تو از باد پاک^۵ آبتنی^۱».
- (۹) این بنگرید که: کیریل فرشته راجز آن زن که دید که از آنسب آن زن

(۱) نام اولین کسبکه در ایران بدین عیسی گروید. (ذالبیرونی) بکتاب زیر مراجعه شود: Sachau, Chronology of Ancient Nations, p. 308, 1.40.

(۲) معایبی که در بند ۱ ذکر شده. (۳) ۱۸۵ - اما ولادت عیسی مسیح چنین بود که چون مادرش مریم بیوسف نامزد شده بود قبل از آنکه باهم آیند او را از روح القدس حامله یافتند. ۴ انجیل متی، باب اول (۴) جبرائیل (۵) روح القدس (۶) ۲۶۵ - و در ماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدا به بلدی از جلیل که ناه ره نام داشت فرستاده شد، ۲۷ - نزد باکره نامزد مردی مسمی یوسف از خاندان داود و نام آن باکره مریم بود ... ۳۵ - فرشته در جواب وی گفت روح القدس بر تو خواهد آمد و قوت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند از آنجه آن مولود مقدس بر خدا خوانده خواهد شد. ۴ انجیل لوقا باب اول.

را بتوان راستگو پنداشت؟ (۱۰) اگر گویند که آن فرشته روحانی را کسی نمیتوانست دید، (۱۱) اگر بهانه ناهرمی بودن آن فرشته بعلمت گوهر روحانی است، هم از آنسب آن زن نمیتواند او را دیده باشد. (۱۲) اگر گویند که: ایزد به آن زن نمودار کرد و آن زن را ارزانگی داشت؛ (۱۳) او کس دیگر را ارزانگی نداشت، (۱۴) آیا اینکه آن زن راست گفت از کجا پیداست؟ (۱۵) یا اگر آن زن شهرت بر استگومی داشت، سزاوار بود او را بکسان دیگر نیز نشان میداد، تا بتوان آن گواهی را بیشتر و راست تر پنداشت؛ (۱۶) کنون او فقط از نشان دادن به آن زن، کسی (سنخن) او را بر راستی نپذیرفت. (۱۷) کنون، بنگرید که همه بنیاد دین ایشان ازین گواهی آن زن بیامد که برای خودش داد؛

(۱۸) دیگر، اینکه اگر گویند مسیحا از باد پاك ایزد بوجود آمد، اگر فقط آن يك باد پاك از ایزد هست، بادهای دیگر جدا از آن و غیر ایزدی و ناپاك، (۱۹) و ناچار آفریدگار دیگری باید داشته باشد. (۲۰) اگر همه بادها از ایزد و ایزد نیست، سزاوار است که همه پاك باشد. (۲۱) اگر تنها آن يك باد پاك و بادهای دیگر پلید و غیر ایزد نیست؛ (۲۲) چون جز ایزد هیچ آفریدگاری نیست، آن بادهای پلید و ناپاك دیگر هم از ایزد باشد. (۲۳) و اگر بادهای دیگر از ایزد و ایزد نیست، سزاوار است که همه پاك بوده باشد. (۲۴) کنون، سبب چیست که آن يك باد را پاکی داشت و دیگران را ناپاك؟

(۲۵) دیگر، اینکه اگر مسیحا پسر ایزد بود باین سبب که ایزد پدر همگی هستیا و آفریدگان و پروردگان میباشد، (۲۶) آن مسیحا، از پسری ایزد، امتیازی به پست ترین مخلوق که ایزد بوجود آورد و آفرید ندارد. (۲۷) اگر بوسیله آلت نری، مادگی زائیده شد، (۲۸) اگر سزاوار است ایزد از نری و مادگی زائیده شود، بنابراین

امشاپندان^۱ و روحانیان را همانگونه زایش بوده و مرك آنها نیز سزاوار باشد؛
(۲۹) پس شکی نیست که برای ایزد هم جایز است؛ (۳۰) چه، آنجا که زایش باشد،
ملم است که همانگونه خوردن و آشامیدن و مرك خواهد بود.

(۳۱) کسانی هستند که میگویند: مسیحا خود ایزد هست. (۳۲) کنون، این

شکفت تر باشد، که ایزد بزرگ، دارنده و پرورنده دو دنیا، به تخم مردمی در آمده،
بشکم زن جهودی برفت؛ (۳۳) او خدایی و نشستگاه آسمان و زمین و سپهر همه را از
فرمانروائی و پاسبانی بازداشته، به نهان در جای تنگ پلیدی افتاد، (۳۴) و در انجام تن
خویش را بضریت و دار زدن بدست دشمنان سپرد، (۳۵) تا ایشان گذشته از مرك،
بسیاری ناسزائی و بیدادی برایش مهیا سازند؛

(۳۶) اگر ایشان گویند: او در شکم آن زن بود بآن سبب که ایزد همه جا

هست؛ (۳۷) و اگر همه جا هست در شکم آن زن پلیدترین و گنده ترین جا نباشد.

(۳۸) اینکه بگویند: گوهر ایزد همه جا باشد، بسیار مغلطه آمیز است، (۳۹) چه،

اگر اینگونه باشد، پس وجود هر چیزی را از ایزد مجزا دانستن غیر منطقی است.

(۴۰) دیگر، آنکه گویند که: * او مرك و مصلوب شدن را برای اثبات

رستاخیز بمردهمان بگردن گرفت. (۴۱) در صورتیکه جزیه آن دار زدن و مرك و رسوائی وی

آبروئی خویش نمایش رستاخیز بمردهمان ممکن نبود، پس آن قدرت مطلق او منطقی

نیست. (۴۲) یا اگر او را ضد دشمن نبود، چرا مردم را بدانش هوشیار و به رستاخیز

ببنا و مطمئن نکرد، تا احتیاجی باینگونه زشتیها و رسوائیها و تشبیها و بر آوردن کام

دشمنانش نبوده باشد؛ (۴۳) اگر او آن مرك را برای آمین نو و بدخواه خویش

بگردن گرفت، (۴۴) کنون آن وای و نفرین بکشدگان کردن و آن جهودان را

(۱) هفت ملك مغرب او رمزد که بمرک میباشند.

بخشم داشتن بی جهت است^۱؛ (۴۵) و نه نیز نفرین و وای بر ایشان کردن، بلکه آن

کردار ایشان سزاوار پاداش میباشد.

(۴۶) دیگر اینکه میگویند: پدر و پسر و باد پاک را سه نام ولی از یکدیگر جدا

نمیشد^۲؛ (۴۷) و نه یکی پیش از دیگری. (۴۸) این نیز که؛ پسر کمتر از پدر

نباشد و پسر دانشی مانند پدر^۳، به چه علت او را بنام جداگانه میخوانند؛ (۴۹) اگر سه

یک تواند بود، بی شك سه نیز نه و نه سه میتواند باشد؛ (۵۰) شمارشهای دیگری را

بهین طریق الی غیر النهایه میتوان گفت.

(۵۱) این نیز که: اگر پسر کوچکتر از پدر نباشد، آن پدر نیز از پسر

بزرگتر نباشد^۴؛ (۵۲) و اگر گفته شود پدر از پسر یا پسر نه از پدر، ممکن است.

(۱) ۲۹۵- وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که قیر های انبیاء را بنام میکنید

و مدفنهای سادگان را ذیبت میدید ۳۴ - لهذا العال انبیاء و حکماء و کاتبان نزد شما

مبغض و مبغض و را خواهید کشت و در خواهد کشید و بعضی را در کنایس خود تا زیان زده از شهر

بشهر خواهید انداختند ۳۶ هر آینه شما میگوییم که این همه بر این طایفه خواهد آمد. انجیل متی باب ۲۳

(۲) ۷۵- زیرا سه هستند که شهادت میدهند ۸- یعنی روح و آب و خون و این سه یک هستند. رساله اول

یوحنا ی رسول باب ۵ (۳) و درین تلیت هیچیک پیش یا پس از دیگری نیست: هیچیک

برتر یا فروتر از دیگری نیست. اصول عقاید St Athanase اتانازیرس. این شخص

اسقف اسکندریه بود که در سه ۲۹۸ متولد شد و در ۳۲۶ بنقام اسقفی رسید و در ۳۷۳

میلادی در گذشت. وقت او صرف مخالفت قاسی با یهودیها و ایجاد تغییرات میان عیسویت

و موسویت گذشت و مواظ و کتب بسیاری از خورد گذاشت و باعث شد که عیسویت بطوری

که در مجمع Nicee (نیقیه) مقرر شده بود غالب شود. و آن همان اصول مذموبار بود کس

کاتولیکی است که تا کنون باقی است.

(۴) ۷۶۵- از گفتار ناسازگار آشکار تر سائیان که عیسی که او را ایشان مسیحا

خوانند، و ایدون پسر ایزد انکارند. که پسر نه کمتر از پدر و خود او ایزد است و او را

یسرک انکارند. (۷۷) گروهی از برای مسیحا گویند که مرد و گروهی گویند که نمرود؟

(۷۸) آن گروهی که گویند مرد و آن گروهی که گویند نمرود، آنکه مرد چون نمرود

و آنکه نمرود چون مرد گویند، ناسازگار میباشند. ایشان بگفتار خود مخالف باشند زیرا

که چون گویند مرد به نمرود گویند چون نمرود به مرد گویند ناسازگار و شکسته گفتار

یکدیگر باشند. دادستان دینی، پرسش ۳۶.

(۵۳) و این مسلم است، که هر نتیجه ای باید کوچکتر از مولد و تنخه خود بوده باشد،
 (۵۴) چه نسبت بزمان و چه نسبت به پیوند. (۵۵) اگر پسر کمتر از پدر نباشد، (لازم است)
 مانع نه پیش و نه نیز بزرگتر از مصنوع باشد؛ (۵۶) ممکن است هر دو بنیاد بوده باشند؛
 (۵۷) آفریدگان از آفریدگار کوچکتر و آفریدگار از آفریدگان بزرگتر نباشد؛ (۵۸)
 بهر جور که گفته شود بی انتها خواهد بود.

(۵۹) این نیز که: اگر پسر بهمه دانش برابر پاید باشد، پدر همانقدر نادان
 است که پسر، چون از مرگ و دارزدن خویش آگاه نبود؛ (۶۰) تا دستگیر و بمرک دشوار
 و زشتی و رسوائی کشته شد. (۶۱) او ندانست آنچه ایشان از او پرسیدند
 که: «روز رستاخیز کی است؟» او پاسخ داد که: «این راهیچکس بجز پدرم آگاه نباشد؟»
 (۶۲) چونکه نادانی بسر «حقیق است (نادانی) پدر نیز چنان خواهد بود.
 (۶۳) این نیز که او همه آفریدگان و آفرینش و دشمن خویش را نیز از نیستی
 آفرید و بهستی آورد، و کشندگان پسرش گمراه شدند؛ (۶۴) اگر ایزد خود بدون
 علت و بهانه کشندگان پسرش و خدا خویش را آفرید؛ (۶۵) ایشان پسر را یا همدستی
 او کشند؛ (۶۶) اکنون، میتوان مطمئن بود که کشنده پسرش خود او بوده است؛
 (۶۷) اگر او میدانست که: «اگر من پسر را پیدا بکنم پس او را بکشند» و بالاخره
 بوجود آورد؛ با احمق و نادان بود. (۶۸) اگر او ندانست، دانش او ناقص بود.

(۱) این آیه مخالف نظر نویسنده است: ۲۶ - میدانید که بعد از ۳۰ روز عید فصح است
 که پسر انسان تسلیم کرده میشود تا معلوب گردد. «انجیل متی»؛ باب ۲۶ (۲) ۴۵-۴۶. مارا خبر
 بده که این امور کوی واقع میشود علامت نزدیک شدن این امر چیست. ۳۲-۳۳-اولی از آن
 روز و ساعتی غیر از پدر هیچکس اطلاع ندارد، نه فرشتگان در آسمان و نه پسر هم. «
 انجیل مرقس» باب ۱۳:

(۶۹) دیگر ای که، اگر ایزد این آفریدگان و آفرینش را از هیچ بیافرید، او دشمن رانیز از هیچ بیافرید و بوجود آورد، پس سزاوار است گزهر ایشان یکی باشد؛ (۷۰) کنون، به بیجه ظلت دشمن را مانند موجودات دیگر دستگار ساخت؛ (۷۱) جای دیگر نیز تناقض گفتار ایشان از «نامه حواریون»، (۷۲) و اینکه گوید که: «هیچ چیز از قدرت نیفتد و بانگی در شهر نباشد و دو مرغ با هم نستیزند مگر بزمان پدر» (۷۳) از این که ثابت میشود که بنیاد یکی است و همه چیز بر ادش است. (۷۴) کنون، مسیحا پسرش را به چه کار آفرید؛ او کدام راه را نمود که براد او (بدرش) نبود؛ (۷۵) چون او کامروای مطلق بود؛ گفت که چیزی بر ادش نمیباشد. (۷۶) این نیز از همان قیاس منطقی ناشی میشود که جهودان، مسیحا پسرش را بمیل پدر کشتند.

(۷۷) تناقض های دیگر، راجع به آزادی اراده مومنین گویند؛ (۷۸) اینکه مردم را او با اراده آزاد آفرید. (۷۹) این اختیار متناً گناهانی است که از مردم سر میزند؛ (۸۰) آزاد کامی را او خود بمردم داد. (۸۱) از این رو سزاوار است او را گناهکار پنداشت، که شالده علت گناه، ابر بیخت. (۸۲) اگر مردمان گناه و جنابت را با اختیار خود مرتکب میشوند و نه به اراده ایزد، (۸۳) پس آن شیر و ملام و گربه و گزدم و جانوران مودی گزنده و کشته که باقتضای طینت از آنها گناه و جنابت سر میزند، بکدام اختیار و که گناهکار است؛ (۸۴) همچنین، نیز زهر کشته در

(۱) ۲۹ - آبا دو گنجشک یک فلس فروخته نشود و حال آنکه یکی از آنها جز بحکم پدر شما بر زمین نیافتند ۳۰ - لیکن همه مویهای اسر شما نیز شمرده شده است. ۴۰ انجیل منی باب دهم

یش و انواع دیگر نباتات که از روی اختیار نمیشاند^۴، آیا شالده علت آنرا که ریخت^۴ (۸۵) اگر گویند که: آن زهرها برای بسیاری داروی بیماری و دفع ناخوشیها سودمند و ضروری است؛ (۸۶) آیا میرسید که: خود بیماری و زیان را که آفرید و چه ضرورتی داشت؛ (۸۷) که او برای دازوی آنها زهر کشنده آفرید و ضروری نمود؛ (۸۸) یا، برای دفع آن بیماری نوشدارو آفریده بود سزاوارتر از زهر دارو نبود؛ (۸۹) این نیز که خود نام «زیانکاری» از کدام اصل آمده که سودمند کاری «ضد آن باید باشد»؛ (۹۰) درین باره میتوان بسی سخن راند، به اندکی قناعت شد.

(۹۱) دیگر از گفتار پولس، حواری ایشان، (۹۲) که مانند بنیادش متضاد است^۴، این نیز گویند، (۹۳) که: «یکی را که اراده دارم بجای نیآورم بلکه آن گناهی (۹۴) که نمیخواهم میکنم» (۹۵) و نه من میکنم، بلکه آن که در درون منست

(۱) نام زهر کشنده ای است که از گیاه موسوم به بیش استخراج میشود در مقدمه کتاب الاینه عن حقائق الادویه که حکیم ابومنصور بتاریخ ۴۴۷ تالیف کرده مینویسد: «و جنسی است که از برون و اندرون زهر است چون بیش و هلهل و قرون سبل...» در فارسی اجل گیا نیز آمده است. دکتر وست Napellus Moysis و هرتس W. Hertz آنرا *Aconitum ferox* تشخیص میدهد.

(۲) بر حسب دین زرتشت جانوران موفی و گیاه های زهر دار، آفرینش اهریمن هستند و طینت آنها بد است.

(۳) از بند ۷۷-۸۵ رجوع شود بکتاب:

W. Jackson . Zoroastrian Studies , 1928. pp. 233-234.

(۴) ۳۵. اما سولس کلیسارا منصب میساخت و خانه بغانه گشته مردان و زنان را بر کشیده بزندان می افکند. کتاب اعدا لرسولان باب ۹۵۸ - وای سولس که بولس باشد بر از روح القدس شده براونیک نگریسته. همان کتاب اب ۱۳

(۵) ۱۹۶. زیرا آن نیکوئی را که میخواهم نمیکم بلکه بدی را که نمیخواهم

نمکنم «رسالة یواس رسول بره مبارک ما بختیم»

میکند، (۹۶) چه، نم که شب و روز با من ستیزه کند.

(۹۷) دیگر از ار مسیحا گویند که: «بنیاد ایزد روشنی و نیکی است»

(۹۸) بدی و تاریکی از شر راست است.

(۹۹) این نیز در اند شبانی که او صد گوسپند را پاسبانی کند، (۱۰۰)

چون یکی از آنها را گرد ببرد، (۱۰۱) از پس آن يك شود که گرگان برده‌اند،

تا آنکه اورا باز به رمه برگردانند، (۱۰۲) او آن نوحونه را بدشت بگذارد، (۱۰۳) و

نیز اینکه: «من برای رستگار گمراهان آمده‌ام نه برای راستان»، (۱۰۴) چه،

آنکه راست است براه آوردن نیازم بیاشد، (۱۰۵) اگر بنیاد نیکی است و اگر

اراده او برای همه است که هیچکس نیز راه و گمراه نباشد، (۱۰۶) نیز گرگی که

گوسپند را بکشد به اراده اوست، (۱۰۷) و برگرگی را خود بیافرید.

(۱۰۸) گفتار مسیحا، تناقض گزافی در (فلسفه) دوبنیاد نشان میدهد، (۱۰۹)

چون ار همان گفتار مسیحا گویند: «بنیاد دیگری هست که دشمن پدر من باشد»

(۱) ۲۰۵ - پس چون آنچه را نخواستیم میکنم من دیگر تامل آن نیستم بلکه

گناه که در مریساکن است ۲۳ - لکن شریعتی دیگر در اعضای خود برینم که با

شریعت ذهن من نازم، میکند و مرا اسیر میسازد. رساله پولس رساله برومیان

باب هفتم. ۵۰ - خدا نور است و هیچ ظلمت در وی هرگز نیست. رساله اول

یوحنا رسول باب اول (۳) ۴۵ - کیست از شما که صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها کم شود

که آن نودونه را در صحرا بگذارد و از عقب آن کم شده نرود تا آنرا بیابد. انجیل

لوقا، باب ۱۵ (۴) ۱۱۵ - زیرا که پسرانسان آمده است تا کم شده را نجات بخشد. انجیل

متی، باب ۱۸ ۳۱۵ - عیسی در جواب ایشان گفت تندروستان احتیاج به طیب ندارند

بلکه مریضان ۳۲ - و دادم ام تا عادلان را بلکه تا عاصیان را شویید بجزو ام. انجیل

من از آن نیکو کارم^۱ (۱۱۰) ازین گفتار پیداست که پدر خویش را از دشمن
تمیز داده جدا میازد.

(۱۱۱) این نیز که: «بتوسط ایزد برای راستی و باراستی آفریده شده ام؛

(۱۱۲) اهریمن نابکار بگمراهی من آمد؛ (۱۱۳) او به انواع گوناگون خواست مرا

بفریبد^۲ (۱۱۴) کنون اگر بنیاد یکی است و آنرا ضدی نمیباشد پس به چه سبب

اهریمن توانا خواست پسر ایزد را گمراه بکند؛ (۱۱۵) اگر خود ایزد آن گناهکار را

آفرید، پس آن گمراهی با دانش و اراده او بود، (۱۱۶) و نیز گمراه کننده پسر خود

او بوده است.

(۱۱۷) این نیز گوید که: چون جهودان بر علیه او بمناظره برخاستند، او به

جهودان گفت که: «شما از آنید که دون تر است و من از آنم که برتر است؛ (۱۱۸)

شما از این جهانید و من از این جهان نیستم»^۳

(۱۱۹) او نیز گفت که: «میدانم که شما از تخم ابراهیم هستید، که در زمان

پیشین مردم را کشته بود؛ (۱۲۰) مرا نیز خواست بکشد؛ (۱۲۱) من آن کنم که

(۱) ۳۲۵-۰۰ آنکه پدر بیکو میکارد پسر انسانست ۳۹- و دشمنی که آنها را

کاشت ابلیس است «انجیل منی باب سیزدهم» (۲) ۱۴۶- و کلمه جسم گردید و میان ما

ساکن شد هر از فیض و راستی و جلال ۴۰۰۰ انجیل یوحنا باب اول- ۳۵- پس تجربه

کننده نزد او آمده گفت اگر پسر خدا هستی بگو تا این سنگها نماند شود ۵- آنگاه ابلیس

او را بشهر مقدس برد ۸۰۰۰- پس ابلیس او را بگوهی برد ۱۰- آنگاه مسیوی

را گیت دور شو ای شیطان زیرا مکتوب است که خداوند خدای خود را سجده کن ۴۰۰۰

انجیل منی باب ۴

(۳) ۲۳۶- ایشانرا گفت شما از پائین میباشد اما من از بالا نیستم ازین جهان

هستید لیکن من ازین جهان نیستم «انجیل یوحنا باب هشتم»

با پدرم دیده ام و شما آن کنید که بایندر خویش دیده باشید!

(۱۲۲) این نیز که: «اگر از پدر شما بود، شما دوست من بودید!» (۱۲۳)
 زیرا که من از ایزد بیرون شده ام، به اداره خویش نیامده ام؛ (۱۲۴) آن ایزد ثواب-
 کار مرا بر گزید، شما چرا سخن مرا نمیشنوید؛ (۱۲۵) چونکه شما از نابکارید،
 نمیتوانید آنرا بشنوید؛ (۱۲۶) و آرزوی پدر خود را بر میآورد؛ (۱۲۷) اوزاستی
 نگفت، هر چه گوید دروغ گوید، ازین رو خودتان و پدرتان دروغ نزنید؛ (۱۲۸) و
 منکه راستی گویم باورم نکنید؛ (۱۲۹) و آنکه از ایزد است سخن ایزد را شنود؛
 اما شما که از ایزد نیستید سخن مرا نمیشنوید؛ (۱۳۰) از تمام این گفتار نمایان
 است که دو بنیاد هست: یکی آنکه من از آن آفریده شده ام و دیگری جهودان؛ (۱۳۱)
 او آن دومی را نیکو کار ندانسته گناهکار میخواند.

(۱۳۲) او نیز این گفت که: «درخت برهیز کلری نمیتواند بر گناه بدهد،
 چنانکه درخت گناه نیز میوه برهیز کلری نیاورد.» (۱۳۳) این نیز که: «او همه»

(۱) > ۳۷ - میدانم که اولاد ابراهیم هستید لیکن میخواهید مرا بکشید زیرا
 کلام من در شما جای ندارد ۳۸ - من آنچه نزد پدر خود دیده ام بگویم و شما آنچه
 نزد پدر خود دیده اید میکنید. «انجیل یوحنا باب هشتم. (۲) > ۴۲ - عیسی با ایشان
 گفت اگر خدا پدر شما میبود فرادوست مبداشتید زیرا که من از جانب خدا صادر شده و
 آمده ام زیرا که من از پیش خود نیامده ام بلکه او مرا فرستاده است. «انجیل یوحنا
 باب ۸ (۳) > ۴۳ - برای چه سخن مرا نمیفهمید از آنچه که کلام مرا نمیتوانید بشوید
 ۴۵ - و اما من ازین سبب که راست میگویم مرا باور نمیکنید «انجیل یوحنا باب ۸
 (۴) > ۴۷ - کسیکه از خداست کلام خدا را می شنود و ازین سبب شما نمیشنوید
 که از خدا نیستید. «انجیل یوحنا باب ۸ (۵) > ۱۸۵ - نمیتواند درخت خوب میوه بد آورد
 و نه درخت بد میوه نیکو آورد. «انجیل متی باب هفتم.

درخت را با بر پرهیز کاری کند، و یا همه درخت را با بر گناهکاری^۱ (۱۳۴) زیرا درخت را از میوه شناسند که ثواب و یا گناه باشد^۲ (۱۳۵) او همه درخت را نکند نه نیم درخت را (۱۳۶) کنون چگونه ممکن است نیم درخت روشن و نیمش تاریک (۱۳۷) نیم ثواب و نیم گناه (۱۳۸) نیم راست و نیم دروغ باشد (۱۳۹) چون این هر دو با هم رقابت بکنند (۱۴۰) شایسته نیست که یک درخت باشد.

(۱۴۱) دیگر از جهودان را: «مار کوهستان یهودا» خواند (۱۴۲) او گفت که: «چوتتان خوبی توانید کردن که جهودان گناهکارید» (۱۴۳) او بدرخوبش را گناهکار نخواند.

(۱۴۴) این نیز گوید که: «هر درختی را که پدر نکشت باید کنده و به آتش افکنده شود» (۱۴۵) که ازین سخن میتواند تشخیص بدهد که کدام است درختی که پدر نکشت و باید کنده و (به آتش) افکنده شود؟

(۱) ۱۷ - همچنین هر درخت نیکو میوه نیکو میآورد و درخت بد میوه بد میآورد.
 انجیل متی باب ۷ (۲) ۴۴ - زیرا که هر درخت از میوه اش شناخته میشود از خار انجیر را نمیآید و از بوته انگور را نمیچینند. «انجیل لوقا باب ۶ (۳) ۷ - پس چون بسیاری از فریسیان و صدوقیان را دید که بجهت تمسیدی میآیند بدیشان گفت ای افعی زادگان که شما را اعلام کرد که از نضب آینده بگریزید. «انجیل متی باب ۳ ۳۳ - ای ماران و افعی زادگان چگونه از عذاب جهنم فرار خواهید کرد. «انجیل متی باب ۲۳ (۴) ۳۴ - ای افعی زادگان چگونه میتوانید سخن نیکو گفت و حال آنکه پدهستید زیرا که زبان از زیادتى دل سخن میگوید. «انجیل متی باب ۱۲ (۵) ۱۰...
 پس هر درختی که نمره نیکو نیآورد بریده و در آتش افکنده شود. «انجیل متی، باب ۳ ۱۳ - او در جواب گفت هر نهالی که پدر آسمانی من نکاشته باشد کنده شود.»
 انجیل متی - باب پانزدهم.

- (۱۴۶) دیگر اینکه: «روی به خویشانم آوردم، و خوبشان مرا پذیرفتند»^۱.
- (۱۴۷) «که میتواند بداند که خویش و غیر خویش دوهست؟»
- (۱۴۸) این نیز گوید که: «پدر ما که در آسمانی شهر باری تو بیاید و ارادات چنانکه بر آسمان است بر زمین باشد» (۱۴۹) نان روزانه ما را ده، و ما را به وسوسه میندازد^۲، (۱۵۰) ازین گفتار پیداست که اراده او بر زمین به خالصی اراده او به آسمان نیست؛ (۱۵۱) این نیز که وسوسه مردم از ایزد نمیباشد.
- (۱۵۲) او نیز در نخست گفت که: «من نیامده ام که آمین موسی را خراب بکنم» (۱۵۳) بلکه بقصد تکمیل آن آمده ام^۳، (۱۵۴) همه گفتار و فرمان او چنان بود که مخرب قوانین و آمین موسی و ضد آن بود.
- (۱۵۵) درین زمینه همین اندازه کافی است.

(۱) > ۱۱ - بنزد خاصان خود آمد و خاصانش او را پذیرفتند . « انجیل یوحنا ،
 باب اول . (۲) > ۹ - . . . ای پدر ما که در آسمانی ۱۰ - ملکوت تو بیاید، اراده تو
 چنانکه در آسمان است بر زمین نیز کرده شود ۱۱ - نان کفاف ما را امروز بما به ۱۳ -
 و ما را در آزمایش میاور بلکه از شریر ما را رهائی ده . . . « انجیل متی ، باب ۶
 (۳) > ۱۷ - گمان مبرید که آمده ام تا تورا یا صحف انبیاء را باطل سازم ، نیامده ام
 تا باطل ندایم بلکه تا تمام کنم . « انجیل متی باب پنجم .

در شانزدهم

(۱) دیگر ، از هزار و ده هزار فریبندگیهای مانی یکی نوشته شود ؛ (۲) چه از کامل تر نوشتن در باره دروغ و هرزه درائی و فریب مانی و مانویان نا توانم ؛ (۳) مرارنج بسیار و روزگاری درازتر لازم باشد .

(۴) کنون ، مزدیستان زرنشتی ، این بدانند که اساس گفتار مانی روی نام محدودی در قوه اولیه است ؛ (۵) و میانه آن بهم آمیخته میشود ؛ (۶) و در فرجام ، روشنائی از تاریکی جدا میگردد ، (۷) آن بعدم تجزیه بیشتر میماند .

(۸) دیگر اینکه دنیای جسمانی همگی اهریمنی است ؛ (۹) دنیای جسمانی آفرینش اهریمن است ، (۱۰) توضیح اینکه آسمان از پوست ، (۱۱) زمین از گوشت ، (۱۲) و کوه از استخوان ، (۱۳) و نباتات از موی « کوندیو » ،

(۱۱) « مبدأ عالم بر دو کون ازلی یکی نور و دیگر ظلمت است ... این دو کون با در ملك و کشور بایکدیگر همسایه اند ، کشور نور و کشور تیرگی از يك برهم چسبیده اند و فاصل و حایلی در میانشان نیست و صفحه هر دو با یکدیگر کاملاً مماس است ، و عالم نور از بالا و چپ و راست بی نهایت است ، همچنین ظلمت که يك برش بنور چسبیده و از فروسو و راست و چپ بی نهایت است . « ابن الندیم - الفهرست (۲) نیرو سنا در پازند و سانسکریت کنی مینویسد ، کسان میرود همان دیو کوند و یا کوندی باشد که در ویدیه داد بهلوی باب یازدهم ۲۸ - ۳۶ و باب نوزدهم - ۱۳۸ آمده است . در بندهش (باب بیست و هشتم - ۴۲) کوندک ذکر شده و مینویسد «توسن جادوان» است .

هستند؛ (۱۴) باران از منی دیوان مازندران^۱ است که به سپهر^۲ در بند باشند. (۱۵) و هر دم دیو در پایی و حیوانات دیو چهار پای. (۱۶) و کوند دیو سپهسالار اهریمن است، (۱۷) چون او در نخستین جنگ، با ناخن خود، روشنائی را از اورمزد خدای بوده فرو داد؛ (۱۸) و در جنگ دوم، کوند دیو را با بسیاری از دیوان گرفتند، (۱۹) و با کوند دیو را به سپهر در بند نهادند، بگشت. (۲۰) این آفرینش بزرگ را از او مجزا داشته بیافرید (۲۱) و خورشید و ماه را بیرون از آسمان (جسمانی) به بالاترین نقطه یاراست، (۲۲) تا آنکه روشنائی را که دیوان فرو داده اند اندک اندک، بوسیله خیر آمدن و پالیدن خورشید و ماه تصفیه نموده روان سازند.

(۲۳) پس اهریمن با پیش بینی دانست، که این روشنائی بوسیله گردش خورشید و ماه بزودی صاف و بی آرایش میشود؛ (۲۴) برای اینکه بزودی روشنائی از تاریکی جدا نشود، این جهان کهن را مانند مردم و چارپایان و جانوران دیگر را

(۱) د. و این آنها که در هفت اخلاطهاست برابر هفت دریاست، بیها و رکها برابر رودهاست و گوشت برابر گل و خاک است و استخوانها برابر کوه و کمرهاست و مویها برابر دارد درخت است. ام الکتاب، چاپ ایوانو، ص ۷۳ (۲) در اوستا مازنیاد دیوان اصلی بزرگترین دیوان آمده است در دادستان دینی (در شصت و پنجم ۵) به دیویسان یعنی دیو پرستان مازندران اطلاق شده که در قدیم بمسجل دیوان و جادوگران میگفته اند. ۱۹۵ - و از هوشنگ پیشدادی سود این بود ۲۰ - که سه پسر از دیوان مازندران که باعث تباه دنیا میشدند دوبهر را بگشت ۴۰ مینو خورد (در بیست و هشتم ص ۸۷ چاپ اردو تهسورس انگلریا) بند ۳۸ - ۴۰ نیز دیده شود (۳) سپهر دنیای مینوی یعنی روحانی و منوی است در صورتیکه آسمان جسمانی میباشد و اهریمن بر قابت اورمزد آنها بوجود آورد. رجوع شود به.

F. C. Burkitt, The Religion of the Manichees, 1925. p. 27. (۴)

(۵) در دین زرتشت فقط اورمزد پیش آکاس یعنی قادر به پیش بینی است و از آینده خبر دارد در صورتیکه اهریمن پس دانشی یعنی بمد مطلع میشود. (بوتهدشی در نخستین - ۱۳ دیده شود.)

مانند نمونه جهان مبین، با آفریدگان جسمانی دیگر یسار است^۱، (۲۵) جان و روشنائی را در تن در بند نهاد و زندانی کرد، (۲۶) تا آن روشنی که بوسیله خورشید و ماه بگردش افتاده است، دوباره بوسیله مقاربت و زایش جانوران ضایع بشود، (۲۷) و جدا شدن (روشنائی از تاریکی) به تاخیر یفتد^۲.

(۲۸) و باران منی دیوان مازندران باشد، (۲۹) به آنسبب که دیوان مازندران بسپهر در بند باشند^۳، (۳۰) و ایشان روشنائی را فرو داده اند، (۳۱) برای اینکه روشنی از ایشان بیخته شود، به طریقه جدید موافق نیروی موجد زروان^۴، دوازده اختر^۵ باعث میشوند دیوان مازندران که نر هستند دختران زروان را که هم منزل

(۱) در بنسای ۶۸ بنده نباتات را در جهان کهن تشبیه به موی زمین میکنند. در زند آگاهی چاپ انگلستان ۱۸۹۱ مینویسد: « پوست چوز آسان، گوشت چون زمین، استخوان چون کوه، رگها چون رود، خون در کالبد چون آب در دریا و موی چون (اروران) نباتات، آنجا که موی پیش رسته است چون بیشه... » در ادبیات فارسی و بخصوص در اصطلاح صوفیان دنیای اصغر و دنیای اکبر و جمال اعظم مکرر آمده است. A. H. Krappe, La Genèse des Mythes, pp. 260, 261.

(۲) «... بس خورشید و ماه را بیافرید تا در کار تصفیه و تجزیه نور درین جهان مدد کنند، خورشید مأمور است نور هائی را که با دیوان گرمی آمیخته و ماه مأمور است نور هائی را که با دیوان سردی آمیخته تصفیه کرده و بسوی خود جذب نمایند.»

ابن الندیم الفهرست. (۳) چنانکه در بند ۱۴ گفته شده. (۴) در اینجا مظهر زروان است. (۵) بروج و یا سهپدان روحانی که از طرف اورمزد برگزیده شده اند. در مینوخرد مینویسد: ۱۷۵ - هر نیک و بدی که بمردمیان و نیز آفریدگان دیگر رسد از هفتان و دوازدهان رسیده باشد؛ ۱۸ - و آن دوازده اختر چنانکه بدین گفته اند دوازده سهپد از جانب اورمزد باشند؛ ۱۹ - و آن هفت اباخر را هفت سهپد از جانب اهریمن گفته اند، ۲۰ - وهمگی آفریدگان و آفرینش را آن هفت اباخران فاسد کنند و سرگ و هر گونه زیان بیاورند؛ ۲۱ - چون که دوازده اختر و هفت اباخر قسطنطنیه و اداره کنند این جهان میباشد « مینوخرد، پرسش هفتم ص ۴۵-۴۶ چاپ آورد تهورس انگلستان ۱۹۱۳

ایشانند به بینند؛^۱ (۳۲) تا آنکه شهوت دیوان مازندران از دیدن ایشان آنکسخته شود؛ (۳۳) و منی از ایشان جدا گردد؛ (۳۴) آن روشنائی که در منی باشد بر زمین ریخته شود؛ (۳۵) نباتات، درختان و غلات از ایشان روئیده شود؛ (۳۶) و روشنائی که در دیوان مازندران باشد بوسیله منی بیخته گردد؛^۲ (۳۷) و آن در زمین بوسیله نباتات از زمین بیخته شود.

(۳۸) دیگر، در باره گوهر جدا گانه جان و تن، اینکه جان در تن در بند و زندانی شده است. (۳۹) چون (بعقیده مانی) آفریدگار و پشتیبان دنیای جسمانی اهریمن است؛ (۴۰) ازین رو، زایش کردن و پیوند خانوادگی را روا داشتن سزاوار نمیباشد؛ (۴۱) و نه کشتن نباتات و غلات، چه همدمستی با اهریمن باشد^۳ به نگهداری مردمان و جانوران و ضایع ساختن بدن و روشنی در تن ما.^۴

(۴۲) تناقض دیگر گفتار ایشان این نیز که گویند؛ (۴۳) که اهریمن نیز همیشه تباہ کننده آفریدگان است؛ (۴۴) ازین سبب، کشتن هیچیک از آفریدگان جایز نیست؛ (۴۵) چه (کشتن) کار اهریمنی باشد.

(۱) راجع به دوازده خوربیکان دختران زردان رجوع شود بکتاب کومون :

Cumont, La Cosmogonie Manichéenne. p. 54-68.

(۲) ... والا این دو دادم و کوه و کمر و ارور و نباتات و کالبد هم از کندهی (کوندیو) اهریمن اند و اکنون همان اهریمن بابر ورعد ظهور میکند و روزی آفریدگان خویش را مبرساند. امر ملك تعالی. « از کتاب مجبول ام الكتاب ص ۴۰ چاپ ایوانو (۳) بر خلاف دین زرتشت که کشاورزی را میستاید.

(۴) «... مذهب ایشان موافق مذهب مانویه است که او خلق بدان داشته بود که ترك نکاح کنند و بلواطه مشغول شوند تا نسل منقطع شود و ارواح از مسازجت اجسام خلاص یابند. « تبصرة الاموام، چاپ تهران ص ۵۱-۵۲ (۵) تاثیر دین بودائی در مذهب مانی است. در آئین مزدک نیز کشتن جانوران جایز نمیباشد. (الفهرست، محمد بن اسحق ندیم دیده شود).

(۴۶) دیگر، اینکه چون هر یمن بجهان دست یافت. در انجام پیروزی با ایزد است، (۴۷) بوسیله رهایی دادن جان از کالبد ها، (۴۸) این گیتی جسمانی در انجام تباہ شود، (۴۹) دوباره آراسته نشود، (۵۰) رستاخیز و زندگی جسمانی فرجامین نباشد.^۱

(۵۱) دیگر، اینکه آن دنیروی اصلی تا ابد بر قرار، در حد یکدیگر^۲ مانند آفتاب و سایه اش باشند^۳، (۵۲) میانۀ ایشان هیچ جایگاه و کشادگی نباشد.

(۵۳) کنون در ممتنع بودن وجود هیچ چیز نا محدود گویم، (۵۴) مگر تنها آنها، یکدیگر ان خوانم: فضا و زمان باشند. (۵۵) این نیز که براسی مکان و زمانی که اندرون هستیا است محدود دیده شود. (۵۶) این نیز که، اگر بر ایشان یکی و دومی گفته شود، چون ممکن نیست مگر آنکه محیط بر همه آن چیز باشد؛ دیگر گونه نباشد، (۵۷) چه يك اینست که دو نباشد؛ (۵۸) دو این باشد که اصلش یکی باشد و از دیگری جدا باشد، (۵۹) از اینقرار دو خوانده نشود، (۶۰) چون يك بی احاطه به یکی بودن شناخته نشود، (۶۱) و دومی بجز جدائی یکی از دیگری نتواند بود، (۶۲) يك آنست که یکی باشد و استوار به یکی بودن باشد؛ (۶۳) يك و دو اساس مقدار و شمارش باشند، (۶۴) و مقدار شمارندی و یگانگی^۴ و جدائی بخنانکه من گفتم جز به محدود بودن نشاید؛ (۶۵) این نیز میانۀ مردمان داناروشن است.

(۱) مانی فقط معتقد به رستاخیز روحانی است و نه جسمانی. رجوع شود به:

Waldschmidt & Lentz, Die Stellung Jesu im Manichäismus
p. 21-22 & H. H. Schaefer, Studien, p. 284-286.

(۲) دیده شود. Cumont. Recherches sur le Manichéisme.

(۳) دو (هما - ای النور والظلمة) فی الحیز متعذبان تعاذی الشغص والظلل.
ملل و نحل ص ۱۲۰ چاپ تهران ۱۲۸۸ (۴) یکنواختی - يك شکلی

(۶۶) دیگر، نا محدود آن باشد که دانش محیط بر آن نشود؛ (۶۷) که هیچ دانشی محیط نشود، ناچار شایسته نیست که در دانش ایزد محیط شود؛ (۶۸) ایزد به خودی خویش، زبیر نیروی اصلی تاریکی، دانش هرگز بر آن محیط نشود. (۶۹) چون خودی او در دانش خودش محیط نشود او را خیر محض و بینای کل گفتن نادر و باشد؛ (۷۰) زیرا که، لفظ «مطلق» شامل همه میشود؛ (۷۱) و «همگی» برای شامل شدن گرداگرد اطراف چیزی خوانده شود؛ (۷۲) و چیزیکه از هر سو گرداگرد آن معین است، ناچار محدود خواهد بود. (۷۳) آن ایزدی که از محیط بودن خود آگاه است، سزاوار است محدود انگاشته شود؛ (۷۴) اگر نا محدود است، از آن آگاه نمیشود. (۷۵) نخستین دانش شخص دانا، ناگزیر دانستن کیفیت و کمیت خویش می باشد؛ (۷۶) آنکس که از همگی خود و چگونگی و کمیت خویش آگاه نیست، منطقی نمیشود که بگویند: به کیفیت و کمیت دیگران دانا باشد.

(۷۷) این نیز که، چون نا محدود بعلمت عدم محیط بودنش، دانش بر آن احاطه نکند؛ (۷۸) او از اینکه همگی خودش کدامست، آیا دانا یا نادان است، یا تمام روشن و با تاریک، است، یا او کاملاً زنده و یا مرده است آگاه نمیشود.^۱

(۷۹) دیگر، اینکه روشنائی و جان که در اینجا بیابم آیا قسمتی از همان زروان است^۲ یا نه؛ (۸۰) اگر آنها قسمتی از خود زروان باشند، باید نتیجه گرفت: چیزی

(۱) در اول (کرامیه) گفتند خدای واحد و نهایت و آخر گفتند حد و نهایت ندارد زیرا صکه معدود و متاهی آن بود که وی را حد و نهایت بود در جهات ششگانه و خدای را نزد ما حد و نهایت از یک جهتست و آن تعست و این قول از مانویه گرفتند که نور متاهیست از جهت سفلی دون جهات پنجگانه «بصرة العوام چاپ تهران ص ۷۱»

(۲) کانت Kant در کتاب Critique de la raison pure همین مطلب را مطرح میکند. (۳) بند ۳۱ همین باب دیده شود.

که قسمتی از آنرا بشود جدا کرد پذیرای انقسام میباشد؛ (۸۱) چیزی نمیتواند پذیرای انقسام باشد، مگر اینکه مرکب از اجزائی بودم باشد؛ (۸۲) و چیزی که مرکب از اجزائیست، طور دیگر نمیتواند شناخته شود مگر اینکه اجزاء ترکیبی که بهم مخلوط شده اند تعیین گردد؛ (۸۳) و اگر اجزاء و قسمتها محدود دیده شود، بی شك اصلی که این اجزاء از آن میاید محدود خواهد بود؛ (۸۴) چنانکه ایشان گویند: همه نتیجه قابلیت تقسیم علت اساسی را منحل میدارد؛ (۸۵) از آنجاییکه هر قسمتی که شده محدود میباشد، چنین بی یابم که اصل مرکب از قسمتهائی بوده و محدود است، و غیر از این نمیتواند بوده باشد.

(۸۶) این نیز که، نامحدود پذیرای انقسام نیست؛ (۸۷) زیرا، بهره را از همگی چیزی قسمت کنند؛ (۸۸) و همگی چیزی بر محدود بودن آن چیز گواهی میدهند؛ (۸۹) چنانکه پیش ثابت نمودم؛ (۹۰) اینکه، هستی و چگونگی اصل را نمی یابم مگر از شباهت و نسبت مشترك نتیجه؛ (۹۱) هر آنچه، که به نتیجه یافت شود؛ (۹۲) بی شك، به اصل هم بهمان طریق خواهد بود؛ (۹۳) چون ترکیب و محدودیت به نتیجه یافت شود، بی شك، محدودیت از همین رو شامل اصل میشود که نتیجه از آن حاصل شده است.

(۹۴) دیگر اینکه، بیکران آنست که مکان نامحدود داشته و خود بخود بی پایان باشد؛ (۹۵) او را مکان دیگر و نشیمنگاه معینی نباشد؛ (۹۶) چون دو اصل بیکران و خود آنها نامحدود گفته شوند، آسمانها، زمینها، همگی موجودات جسمانی، رستنیها، جانها، روشنان، خداوندان، امثالاً سپندان و بسیاری از انجمنان که بواسطه جدائی از یکدیگر نام جدا گانه دارند، شایسته نیست که محدود باشند؛ (۹۷) از چه چیز و از کجا آن دو همه آنها را آفریدند؛ (۹۸) اگر دو اصل همیشه در فضای

نامحدود بودند ، (۹۹) جزیه آنکه نامحدودی خود ایشان برای همه هستیها و آنهاییکه خواهند بود محدودیت تولید کند ، چگونه ممکن است ؟ (۱۰۰) اگر شایسته است کوه هر آنچه بیکران است محدود بوده باشد ، می شک آنچه نیست نیز میتواند بوده باشد ، (۱۰۱) آنچه که ایشان راجع به تنغیر تا پذیر بودن کوه نگویند ناسزلست .

(۱۰۲) این نیز میدانید که ، نامحدود آن باشد که ابتدا حدی برای آن مقصور نباشد ؛ (۱۰۳) بغیر از او هیچ چیز نمیتواند از آن جدا شده باشد ؛ (۱۰۴) چیز به حد ، نامحدودی شناخته نشود ؛ (۱۰۵) بایباید با تعجب گفته شود آنچه چیزی که نداند همی چه باشد ، در بازه آن ستیزه کردن و سخن راندن و کود کاین کم دانش را بدان گمرله کردن ، با این راه یکجا رهبری کنند ؛ (۱۰۶) اگر او نیز این بی خردانه گوید که خودش نامحدود است ، دانش او نیز نامحدود باشد ، یا دانش نامحدود بداند که نامحدود است ؛ (۱۰۷) آن غلط اندر غلط است ؛ (۱۰۸) یکی اینکه دانش چیزی ، آنست که بدانش یافته و محاط در دانش شود ؛ (۱۰۹) هیچ چیز به تمام شناخته نشود ، مگر آنکه کاملاً در دانش یافته و محاط در آن گردد ؛ (۱۱۰) دانش چیزی شناختن همه آن چیز باشد ؛ (۱۱۱) شناختن کامل چیزی منوط به محیط شدن دانش بدان میباشد .

.....

(۱) کلابه نسخ خطی که ازین کتاب در دست میباشد در اینجا قطع میشود و قسمت آخر کتاب مفقود شده است .

بخش دوم متن پهلوی

دو سیزدهم

(۱) دینه اورانیسانی^۱ و^۲ زرفان^۳ - گوشنی^۴ منی نخستین نیوه^۵ (۲) یش
آزاد^۶ خوانند؛ (۳) وشن^۷ هموین^۸ بدش^۹ همدانستان^{۱۰} هند^{۱۱} کو یزد^{۱۲} به^{۱۳} خویش دست
نیوشت^{۱۴} نوموشای داد^{۱۵}؛ (۴) کوچون^{۱۶} بر - ایرنگ^{۱۷} از هر دوشی^{۱۸} و ازوس^{۱۹} یش اندر
نینگ^{۲۰} نه آگاهی^{۲۱} می شو ما را ابدر^{۲۲} ییدائیم^{۲۳}
(۵) گوید^{۲۴} به بن^{۲۵} می نیوه^{۲۶}؛ (۶) کو^{۲۷} فردم^{۲۸} بود زمی^{۲۹} می او^{۳۰} - گون^{۳۱} و
نیه^{۳۲} و تاریکی^{۳۳} و آومی^{۳۴} سیاه^{۳۵}؛ (۷) و رخس^{۳۶} می یزد اور رود^{۳۷} می آن^{۳۸} آومی^{۳۹} سیاه^{۴۰}

(۱) سستی - تناقض (۲) دو تهمدای (۳) می کند (۴) گراف - جرنده (۵) کتاب -
نوشت (۶) بزبان عبری Bereshith میباشد نگارنده آزاد ترجمه کرده یعنی سفر
پیدایش (۷) هم عقیده (به این حدیث همراي هستند) (۸) نگارنده یزد را در مورد
خدای غیر از خدای زرتشتیان که اورمزد است میاورد.
(۹) Frang سخنان مست و بی اساس . ^{۱۱۳۵} ^{۱۱۳۵} بوخت = مقبول
ایزد، ایریخت - پندیده، اهریمن . (۹) بدی (۱۰) اندکی - پاره ای (فرهنگ پهلویک
ص ۷۵) : (۱۱) نخستین در مقابل افدم که آخرین است ، لغت فرد عربی از فردم گرفته
شده . (۱۲) آو - خون متن غلط است ^{۱۱۳۵} ^{۱۱۳۵} Awāgrin یعنی بی ترکیب و
بی رنگ میباشد (۱۳) ^{۱۱۳۵} ^{۱۱۳۵} Tahē (۱۴) در کتر وست این لغت را Vāyāi یعنی هوا
و دم (اندروای Atmosphère) بجای وخن و افزایش ، توسعه ، پیشنهاد میکنند که در
پهلوی بکجور نوشته میشود . روح - روشانی ؟ در سانسکریت چنان ترجمه شده .

همه و بیاید^۱؛ (۸) پس یزد گفت کو: «باد روشنی» (۹) و بود روشنی (۱۰) و ش ازیر نیگونه سیست^۲ آن روشنی؛ (۱۱) و ش و زارد^۳ روشنی نو روز و تاریکی تو شو (۱۲) و ش به شش روز آفرید این گیهان و آسمان و زمی؛ (۱۳) چی اندر مضم روز اسپین^۴ و آسان بود (۱۴) به آن هم - رز^۵، نونبچه زوهودان روز می شوزد^۶ اسپمند.

(۱۵) اینبچه کش آدم و زنی می خود حوای آفرید، (۱۶) اندر باغستانه می وهشت^۷ کرد (۱۷) کو آدم اندر آن باغستان و زر کناد و باس پایاد^۸.

(۱۸) آدینلا^۹ می خود یزد هست نو آدم فرمود، (۱۹) کو: «از هر ویسپ^{۱۰} درخت می اندر این باغستان خور، به^{۱۱} از آن درخت می دانشی؛ (۲۰) چی کش ازش خورید میرید».

(۲۱) و ش، پس مارا^{۱۲} اندر باغستان کرد. (۲۲) آن مار حوای (را) فریفت، گفت کو: از این دختر چین؛ خوریم نو آدم دهیم. (۲۳) و ش همگونه کرد، (۲۴) آدم همچون خوره (۲۵) و دانشی اوین بود؛ یشان و زارد^{۱۳} نیک ازود و نمر دهند. (۲۶) و ش^{۱۴} دید و دانست که برهنه هست؛ (۲۷) ازیر^{۱۵} درخت نیهان بود؛

(۱) Hamaa-Vyâwet و بن-ویافتن؛ نزد چیزی رسیدن متعمرک - مجاور - در ترجمه سانسکریت نگاه کنند آمدت. این لغت نیازد بعضی لایق و اسزوار نیز خوانده میشود. (۲) سستن - نمودن (۳) زارد (۴) وست این لغت را Xuspîn اصلاح کرده ولی از همان ریشه اسپنج فارسی می آسودن و آرمیدن میباشد. در لغت فرس ص ۶۵ بعضی منزل یکشبه است (۵) صف ائی ورزه - دکنر وست راز ترجمه کرده - به تقلید - بسوجب سنت - آنچه، شالده ا ریخته شده. (۶) شبای Sabbath لغت سامی شنبه است. (۷) صفت مبالا بهترین دریل وهشت اهو (بهترین زنده گی) میباشد چنانکه دش - اهودوزخ است (۸) بانگی کند (۹) Adon معنی بیهواست. (۱۰) همگی - تمام (۱۱) بجز - غیر از - لیکن (۱۲) مارا مارا مارا (۱۳) گزارد - تمیز داد (۱۴) و شان بصورت جمع بهتر است. (۱۵) ازیر

- (۲۸) پوش و رنگ می درخت اور خویش تن نفت، شرم می برهینی را .
 (۲۹) * پس آدینو. نو باغستان شد، آدم به نام خوانید کو : کوهنی ؟
 (۳۰) * آدم پاسوخ داد کو : این هم ازیر درخت، نه راجی^۱ برهنه هم .
 (۳۱) * آدینوخشم کرد، (۳۲) گفت کو : که آگاهینید هته^۲ کو برهنه هته ؟
 (۳۳) مکرت از آن درخت می دانشی یم گفت^۳ کو : منخورید خورد ؟
 (۳۴) * آدم گفت کو : این زنی یت تومن داد فریفت هم^۴ ویم خورد .
 (۳۵) * و آدینو مو حوای پرسید : کت چم^۵ آیدون^۶ کرد ؟ (۳۶) حوای گفت
 کو : این مار فریفت هم .
 (۳۷) * وش آدم و حوای و مار هر سه به نیفرین از وهشت باغستان بیرون
 کردهند .
 (۳۸) * وش نو آدم گفت : کت خورشنی به هوسترشنی^۷ نی خونه^۸ ودمشنی^۹
 می ونی باد، (۳۹) اندا^{۱۰} فرجام یت زیندی^{۱۱} ؛ (۴۰) وت زمی هماهینخر^{۱۲} و کیمار^{۱۳}
 رویاد !
 (۴۱) * وش نو حوای گفت : کت آوستی به درد و دشوار، وت زایشنی به گران
 اوشتارشنی^{۱۴} یاد !

(۱) زیرا که (۲) آگاهی داده (۳) گفتند (۴) فریفته شدم (۵) علت .. سبب (۶)

چنین (۷) باک کردن (دیدم شود. Wjtr. Henning, B. S. O. S. Vol IX, part 1, P. 80.)

(۸) عرق (۹) نفس زدن (۱۰) تا (۱۱) اجزاء بلیدی که از بدن دفع شود مانند :

ناخن، موی سر و دندان و غیره . شاید معنی آخال و بیخال باشد . (۱۲) وست بجای

این لغت که ظاهراً غلط است دمل و یا Simār بمعنی علف هرزه پیشنهاد میکند .

(۱۳) Aōshāftan اوشتافتن زحمت و مشقت .

(۴۲) * وش نومار گفت **كو** : از میان می چهار پایان وددان **ئسی** دشتی و کوهی نفریده باش ؛ (۴۳) * وت پای مباد ؛ (۴۴) * وت روشنی په اشکم و خورشنی خاک باد ؛ (۴۵) * ومیان می فرزندان می تو او او **زنی** کین و دشمن - گشتی **ا** اوبن باد کو ایشان فرزندان سرگزند **ا** ؛

(۴۶) اینیچه گویند : * کش این گیتی او اهرچی اندرهرتیس **مردومان** را کرد و داد ؛ (۴۷) * وش مردم اور همادام و دهیشی **و** خوید **و** خوشک بادشاه کرد ؛ (۴۸) * نون **گویم** نهنک **ته** اور اندرک **یشان** درایشی **وزبان** **یشان** گوشنی ؛ (۴۹) * کو آن زمی می اوه - گون و تبه و تاریکی ریزد (وش) **رخش** **و** آو می سیاه کو و به کدام ریمند **بود** ؛ (۵۰) * ایانه خودیزدچی آینه بود ؛ (۵۱) * پیدا کر نه روشن بود ؛ (۵۲) * چی کش روشنی دید ؛ (۵۳) * آن را کش ندید استاد نگونه سیهست . (۵۴) * اگر گویند **کو** : تاریک بود ، آن پیدا کو تاریکی بن **واز فرا** **می** روشنی هست . (۵۵) * اگر گویند **کو** : نه تاریک به **روشن** بود ؛ (۵۶) * آنکه خود روشن بود **چم** کش روشنی دید شکفت سیهست ؛ (۵۷) * و اگر گویند **کو** : نه روشن بود نه تاریک ؛ (۵۸) * ادیشان **سه** دیگر پیدائینیدن آواید می نه روشن و نه تاریک ؛ (۵۹) * اینا **آن** کش گاه و هانشی **اندر** تاریکی و آو می سیاه بود ؛

- (۱) جانوران وحشی (۲) او، اوک = Arec با (۳) دشمن گشتن (۴) **قوش** - **قوش**
 گزند - گویند (۵) چیز (۶) آفرینش (۷) تر - مرطوب (۸) یعنی علی حال گویند و
 بجای اکنون هم گویند عماره گویند : گوئی زبان شکسته و کنگه است بی ترا - ترکان
 همه شکست زانگ تواند مون . (لغت فرس) (۹) خلاصه - اندکی (۱۰) باطن - درون
 (۱۱) درآیدت - هرزه گوئی کردن - هرزه درآئی (۱۲) جنگ **کوش**
 (۱۳) روح (۱۴) حد - نفور (۱۵) اصل - پایه (۱۶) حد - زایل کننده (۱۷) بلکه
 (۱۸) بدین طریق - باز - پس (۱۹) بطریق دیگر (۲۰) مان - خانه - اسدی گویند : چو آمد
 بر مین و مان خویش ، - ببردش بعد لایه مین خویش . (لغت فرس)

وش همیشه روشنی ندید استاد، آتش روشنی دیدن چون توانست؟ (۶۰) وش یزدی از جی؟ (۶۱) جی، نونبچه هر که اندر تاریکی ماند آتش روشنی دیدن توان. (۶۲) اینبچه کواکرش بن و مانشی تاریکی بود، آتش پدیره روشنی استادن چون توانست؟ (۶۳) جی، این آشناکو تاریکی پدیره روشنی استادن توان، چیش بوزد^۱ هونامد^۲.

(۶۴) دید این کو: آن زمی بی اوه - کون ونه، کنار اومند بود آبانه اکناره^۳؛ (۶۵) اگر کنار اومند بود، آتش بیرون ازش جی بود؛ (۶۶) اگر اکناره بود، آتش اکناری نو کوشد؛ (۶۷) که چون همه وینیم این زمی و کیتی نه آن می نخستین هست. (۶۸) آن نی آدینو گفت، (۶۹) کو: باد روشنی و بود. (۷۰) پس دانستن سرد کو آدینو پیش از آن کو روشنی بود؛ (۷۱) کش روشنی همه^۴ کامست کردن^۵ وش فرمان می به به بودن داد پس (په) منشی اندیشید کو: روشنی جی آمینه^۶، هوجیبر^۷ بهود ایانه دوشچیر^۸؛ (۷۲) و اگرش روشنی به خوبش جونی^۹ اندر دانشی و اندیشنی می آدینو ایافت، آن پیدا کو روشنی همه بود^{۱۰} هم اندر دانشی و منشی می آدینو، (۷۳) وهم بیرون ازش؛ (۷۴) جی هجی تیس نشابد دانستن و ایافتن به هتی پیدائی^{۱۱}؛ (۷۵) اگر روشنی همه بود آن را^{۱۲} آفریده می آدینو هست؟

(۱) بر خوردن رو برو شدن - استقبال کردن - بهرام بزود: مراورا پدیره بره
آمدند، - بنزدیک او کینه خواه آمدند (کارنامه اردشیر در چهارم - ۱۹) (۲) سبوختن
افکندن - سر باز زدن - بستن آوردن - باج گرفتن - به تاخیر انداختن - (کار نامه
در دوم - ۸) (۳) هونامد به شکل در پهلوی آمده است: هونپشن - هونابتن - هونامیدن،
یعنی خم کردن - مطیع کردن و سر افکنده کردن (۴) بیکران (۵) محدود (۶) هبی
استراری است (۷) بیگاست - میخواست (۸) طریق (۹) خوش گوهر (چیر - ذات)
این لغت در لجه طبری خجیر میباشد. (۱۰) بد گوهر (۱۱) چگونگی (۱۲) همیشه بود میبود
(۱۳) بروز حوادث ظاهری، در کتاب دیگر بابی راجع به فلسفه هستی پیدائی نوشته
شده است (۱۴) از آنسب.

(۷۶) و اگر گویند کو: روشنی به خویش چونی اندر دانشی نبود؛ آتش روشنی خواست. ^۱ یش ندانست کوچی آئینه؛ اویر ^۲ ادانیا. (۷۷) ایانه چون شاید آن یش هرگز بچه نه میند. ^۳ و دانست به منشی اندیشیدن؛

(۷۸) و اینچه کو آن فرمان می به بودن می روشنی نوتیس داد ایانه نوتیس؛ (۷۹) چی، این اور ^۴ کو فرمان نو فرمانگر شاید دادن؛ (۸۰) اگرش نو هسته ^۵ داد می روشن، آن روشن خود بود؛ (۸۱) و اگرش فرمان نو نیستی داد، ادین ^۶ نیستی فرمان می آدینو چون اشنود؛ (۸۲) ایانش جوت دانست کو: ^۷ آدینو ایدون کامه کوروشن بم؛ ^۸ (۸۳) چی، نیستی فرمان می آدینو هم اوین نه اشنود، چون کش نداد؛ (۸۴) چی، نیست به هچی آئینه میند نیچه نماید؛ (۸۵) آن می نیست بر میند ^۹ کو نیست به هست می دانایش. و اینچه بود، کشر دانست کو آدینو چی آئینه همه خواهد کو ^{۱۰} بم به آن آئینه یش خواست بود؛

(۸۶) اگر گویند کو: روشنی از گوشنی می آدینو بود، یش گفت کو: ^{۱۱} باش و بود؛ (۸۷) آنکه آدینو وش خودی تاریک بود، وش هرگز بچه روشنی ندید استاد، آن روشنی از گوشنی چی آئینه شاید بودن؛ (۸۸) چی، این آشنا کو گوشنی زایشنی می منشی هست.

(۸۹) اگر گویند: کشر گوشنی روشن بود، آن اویر شکفت ^{۱۲}؛ چی، پس روشنی بر می تاریکی و تاریکی تخمه، وش روشنی دخشه ^{۱۳}، ایانه این کوروشنی

(۱) اراده کرد (۲) خیلی - بچار (۳) میندن - فکر کردن (۴) بیگمان Ačwar (۵) بیک هستی

(۶) Adin پس (۷) قسمت - مقدر (بختن) (۸) در (۹) در (۱۰) در (۱۱) در (۱۲) در

بخت مد سیوخن شاید = مرگ آمد درنگ کردن شاید = سر نوشت، آفریده =

(کارنامه در د ازدهم - ۱) (۱) (۲) (۳) (۴) (۵) (۶) (۷) (۸) (۹) (۱۰) (۱۱) (۱۲) (۱۳) (۱۴) (۱۵) (۱۶) (۱۷) (۱۸) (۱۹) (۲۰)

شکفت = (۹) (۱۰) (۱۱) (۱۲) (۱۳) (۱۴) (۱۵) (۱۶) (۱۷) (۱۸) (۱۹) (۲۰)

اندر تاریکی نهفته بود. (۹۰) چوم گفت ' کوفرمان به ' فرمانگردادن شاید؛ (۹۱)
 پیدا کوهته روشنی بود، پس فرمان سزست داد.

(۹۲) دید، این کواش این دام و دهشنی ' و آسمان. زمی پیش به شش روز
 ویراست ' و داد، (۹۳) هفتم اسپید ' ازش؛ (۹۴) ادین کش ' این گیهان نه
 ازتیس داد بش اواج ' از فرمان بود کو: ' باش' و بود، (۹۵) آتش شش روز
 دیرنگی از چی، (۹۶) چی که اش رنج اواج اند بهود چند به ' باش' به گفتن آن
 شش روز دیرنگی بود، وس دوش مانا؛ ' (۹۷) وش رنج ازش سزد بودن؛ (۹۸)
 اگر نیست هست کردن شاید و توانی ' اواج دیرنگیچه دادن شاید، (۹۹) و اگر به به
 روز جمان دادن اتوانی، آتش از نیست داد گفتن سزد.

(۱۰۰) و دید این کو که هوشمارمی روزان از خورشید دانید، ادین پیش
 از آفریدن می خورشید، روزمر ' نامیچه ' می روزان از چی دانید؛
 (۱۰۱) چی، گویند کواش خورشید روز می چهارم می خود چهار شوند ' داد.
 (۱۰۲) اینیچه: کواش روز می هفتم آسان اسپین از چی آوایست کردن؛
 (۱۰۳) کش به آفریدن و دادن می گیهان دیرنگ و رنج اند بود چند گفت کو:
 ' باش؛ (۱۰۴) آتش روز چون هشمارید کواش اسپین آوایست کردن کش رنج
 هوکارید '؛ (۱۰۵) چی اگرش به ' باش' به هم جمان گفت، آتش رنج و آسان
 هم جمان سزد بودن.

(۱) چگونه که گفتیم (۲) مگر - الا (۳) آفریدگان و آفرینش (۴) مرتب کرد.
 ویراستن - پیراستن - آراستن (۵) بنده - دیده شود. اسپین - آسودن (۶) پس چون
 (۷) باز - نیزمی (۸) بد نیا (۹) دمان - زمان (۱۰) شمار (۱۱) نیز ناه (۱۲) لغت سامی
 که از شبات Sabbat آمده است. (۱۳) دست okālihed تصحیح کرده. معنی این لغت
 درست معلوم نیست گوکارید - گوارا کردن، هکارید = انگارید از انگاشن می آید.

(۱۰۶) دید این کواش آدم او^۱ حوای چی جم^۱ و وهان^۲ را داد^۲؛ (۱۰۷)؛ کو انداش کام ورزند^۱، آتش جم^۱ اوین^۱ نداد کواش از کاهشیکری^۱ نه وردند^۲؛ (۱۰۸) چی، کش پیش از کنشی دانست کواش فرمان - نیوخش^۱ نهیندوش اودم^۲ داد^۲، آتش نون کاهید بودن^۱ و خشم اورشان کردن^۱ اوه - جم^۱؛ (۱۰۹) چی پیدا کو خود آدینو بر - روا^۱ نبود، پیش خویش - کام کام اومند و نو خویش کام همستار^۱ و پتیاره^۱ پیدا - (۱۱۰) اگرش پیش از کنشی نشناخت اومندوش اینیچه دانست کو فرمان می اوی نه نیوخشند^۱ پس ادا و ود - شناس^۱ هست^۱ (۱۱۱) اگر گویند کواش خود کام به نکرند بود^۱ آتشیس فرمان می به کردن جم^۱ داد^۲؛ (۱۱۲) و شان به نکرند چی گناه^۱؛ (۱۱۳) و چون رود اسپه کش به لگ^۱ هم^۱ - ایوزند^۱ و^۱ش به تازانه اوشناوند^۱؛ (۱۱۴) ازین گوشنی نشان و دخشه می فریفتاران پیدا نهد^۱؛ (۱۱۵) کشان کام و فرمان یک نمودید اتیان اسلختار^۱ .

(۱۱۶) و اگرش کام آوایست^۱ این بود کواش از کام نه وردند^۱؛ (۱۱۷) نون زور و آوایست می اشان به وشتن^۱ می از کام می اوی وس او جمندتر^۱ و یادیاوند تر^۱ کو آن می اوی به نه وشتن^۱؛ (۱۱۸) اگرش کام به شان وشتن می از اوی کام و دانشیچه پندش بود و^۱ش فرمان به نه وشتن^۱ داد^۲، نون مستمند آدم چون توانست

(۱) اولک - با (۲) سبب حقیقی (۳) بهانه - سبب مجازی (۴) اینگونه (۵) بر آوردن کام (۶) نیوشیدن - نیگوشیدن - نیوخشیدن - شنیدن (۷) آخر در مقابل فردم که بمنی اول است (۸) کاهیدن - تعقیب کردن (۹) باعزم محکم (۱۰) دشمن (۱۱) بلا باشد و چیزی که دشمن دارند کسامی گوید: بر گشت چرخ بر من بیچاره، - و آهنک جنگ دارد پتیاره. (کارنامه در هشتم - ۱۰) (۱۲) بدشناس (۱۳) لگام (۱۴) ایوختن مقید کردن و بوغ زدن Joug (۱۵) ناسازگار (۱۶) بایستگی - ضرورت (۱۷) نگرندند (۱۸) گشتن (۱۹) هالی تر (۲۰) قوی تر، در فارسی جدید بشکل پایاب و بمنی طاققت آمده فردوسی گوید: ~~سکه~~ سر باره رانیت پایاب او، - درنگی بود چرخ از تاب او .

کونهوریدند؟ (۱۱۹) و ش بن داشته^۱ چه کام نسرذ بودن؟ (۱۲۰) چیش بهوشتن می
 ازاری فرمان او از^۲ به فرمان - دروجی^۳ به نه وشتن کامودانشنیچه هر دو دروجی بود.
 (۱۲۱) دیداین: کواش آن باغستان ویراست چم را وچی سود را داد، (۱۲۲)
 و خود درخت می دانشی بش فرمود کو: «منخورید» و ش اندرزبچه می به نخوریدن
 کرد آتش آفریدن چم آوایست؟
 (۱۲۳) و ش از اندرز و فرمان پیدا کواش کم - دانشی و ادانی دوشیده^۴ - تر،
 (۱۲۴) و کاهه می پش ویش^۵ کو دانشی و دانائی. (۱۲۵) و ش سودیچه از ادانی ویش
 بود (۱۲۶) چی، انداشان^۶ درخت می دانشی نخورد استاد ادان بود هند و اندراوی
 ابرد - فرمان^۷ و اینکی^۸ نه؛ (۱۲۷) همچونشان دانشی بود، اندرش ابرد - فرمان
 بودهند. (۱۲۸) و ش از ادانی می اشان تیمار نه بود همچونشان دانشی بود (۱۲۹) اورشان
 کاهید و خشمون بود. (۱۳۰) و شان به کران اخواری و انازرمی^۹ از و هشت بیرون
 کرد، توزمی او کنندند. (۱۳۱) هنگرد^{۱۰} این کو این دانشی زایشی می مردوهان اندر
 گیتی وهان^{۱۱} از مار و فریفتاری بود.
 (۱۳۲) اینیچه گویند کو: هموین تیس مردم را آفرید، کراییدا کواش آن
 درختیچه مردم را آفرید. (۱۳۳) و ش مردم به هر داهودیشنی پادشاه^{۱۲} کرد. (۱۳۴)
 آن اگر همگونه، نون از آندرخت یشان خوش بود کاهه وزودن^{۱۳} چم؟

(۱) مقصود اساسی (۲) معنی (۳) دروج ضداشه است. فرمان دروجی = فرمان
 شکنی. مهر دروجی = پیمان شکنی، دروجیدن = فریب دادن. دیو نراست و دروج
 ماده آن میباشد. (۴) دوشیدن دوست داشتن، پسندیدن. درشارم اسم زن بمعنی عزیزه است
 (۵) پیشتر (۶) نا ایشان (۷) نافرمان (۸) بی بیگی، زبان آور (۹) بی احرامی (۱۰) خلاص
 (۱۱) جهان (۱۲) در (۱۳) در (۱۳۱) ضد افزون شدن کاستن و کم کردن

(۱۳۵) ازین گوشنی اینبیچه پیدا کواش همبونیچه^۱ دانشنی نبود؛ (۱۳۶) چی^۲ اگر فراز تو باغستان مدوش وانک کرد و آدم به نام خوانید کو: «کوهنی»؛ اوین چون کش کو جا هستی اناگه بود؛ (۱۳۷) اگرش اباسخ^۳ بود هستی^۴ کوچا هستی^۵ می آدم اناگه بود؛ (۱۳۸) اگرش وانکیچه پیش وینشنی نبود کواش از آن درخت خورد ایانه نه اینبیچه کو که و چون و که خورد و که فریفت اناگه بود؛ (۱۳۹) اگر آگاه بود، آتش^۶ مه^۷ هرگز بیچه تو از آن درخت یم فرمود که مخورید خورد، پرسشنی کردن چم؛ (۱۴۰) و به نخست که فراز مد نگاهید بود، پس کش دانست کو خورد اورشان کاهید بود و خشمون بود.

(۱۴۱) وش کم - دانشنیچه از این که ماریش خود بتیاره^۸ آفرید و اوا اشان نو باغستان کرد؛ (۱۴۲) ایانش چم باغستان اوین درو پست^۹ نکرد کواش مارو هنیچه^{۱۰} دشمن پدش اندر نشواد؛

(۱۴۳) وش دروز نیچه^{۱۱} از آن پیدا کش گفت کو: «که ازین درخت خوردید میرید»؛ وشان خورد و نمر دهند؛ به^{۱۲} دانشمندیچه بود هند؛ (۱۴۴) وشان نیک ازود هوزوارد^{۱۳}؛

(۱۴۵) اینبیچه کواش چون انبان^{۱۴} «همیدی»^{۱۵} دانشنی اوا کام و فرمان؛

(۱) بیبیچه (۲) بی جواب (۳) میبودی (۴) مانی - مکر (۵) یادداشت بند ۱۰۹ دیده شود (۶) کلون کردن - استحکامات Fortification (۷) دیگر نیز (۸) دروغزنی او نیز (۹) بلکه (۱۰) دکتر وست بصورت Hāzinhard اصلاح کرده یعنی خوب تشخیص دادند. ولی هوزواردین به ریشه اصلی را پیدا کردن - فهمیدن - تمیز دادن - همیشه (۱۱) مخالف بر نسبت فارسی بخلط نیست. آمده و شاهد از هر یک کور منورده: من آنگاه سوخته (نوشته) - هرگز کزین سوزان رخت بر (۱۲) - سوز

(۱۴۶) چی ، اگرش کامست خوردن از آن درخت وش فرمان به نخوردن داد ، دانشنی
نی بدش بود کو خورد . (۱۴۷) نون ، پیدا کو هر سه يك نمودید انسان کام و دانشنی
و فرمان .

(۱۴۸) اینیچه کو که آدم گناه کرد ، نیرین یش کرد اور هموین مردم نی
هنگام هنگام رسید ادادیها . (۱۴۹) به هر آینه نی موسکالم^۱ اوه - هوش و ادان
و هله^۲ کوشنی .

(۱۵۰) به این در دیرنگی^۳ را این اند^۴ بونده^۵ سیهست^۶ .

(۱) همة زمانها - نسل بعد نسل (۲) با بیداری - بیدادانه (۳) بهر طریق
(۴) سکالم - بندارم - سکالیدن (کارنامه اردشیر در نهم - ۱ و کتاب التفهیم ص ۲۴۶) (۵) بپورده
- گزاف (۶) تأمل (۷) این چند (۸) کامل - تمام (۹) هستن - نمودن .

در چهاردهم

- (۱) ویم کام کونینک^۱ نه از هم - انسانی^۲ اوپر - ایرنگی^۳ نمی هم نبوه نویسم^۴
 (۲) کو پر از هر بزه^۵ می و دیوی^۶ و از هزاریک^۷ می ازش پیدا هنگردی^۸ نه نیکیزم^۹؛
 (۳) بدش فرمائید نیکریدن^{۱۰}؛

- (۴) نخست این می^{۱۱} گوید اور^{۱۲} خویش جونی^{۱۳} (۵) کو^{۱۴} منم آدینومی^{۱۵} کین -
 خواه^{۱۶} (۶) و کین - توز^{۱۷} (۷) و کین می هفت - انباده^{۱۸} به فرزندان توزم^{۱۹}؛ (۸)
 ویم بن^{۲۰} کین نه فرموشیده^{۲۱} .

- (۹) وهن^{۲۲} جا گوید کو^{۲۳} : ایافته^{۲۴} خشم و گران منشی^{۲۵} (۱۰) وش لو^{۲۶}
 پر - زهر^{۲۷} (۱۱) و هوزوان^{۲۸} چون آتش می سوزا^{۲۹} (۱۲) و وختش^{۳۰} چون رودئی
 ازوندنا^{۳۱} (۱۳) وش وانگ نوگرانا^{۳۲} "هومانا"^{۳۳} آن می دیو وانگی هومانانتر^{۳۴} (۱۴)
 وش نشتن اندرگ تم^{۳۵} و وزم^{۳۶} و اور^{۳۷} (۱۵) وش باره^{۳۸} وادئی خوشینا^{۳۹} (۱۶)
 وش از روشنی می پای خاک گرد آخیزد^{۴۰} (۱۷) که رود^{۴۱} آتش از پسی آخیز می آدر^{۴۲} .

- (۱) ماء در اینجا بمعنی من آمده (خواهش من) . (۲) اند کی - قسمی (۳) کاملا
 ناسازگار (۴) سخنان سست اهریمنی (۵) کتاب (۶) گناه (۷) نیکیزین - گزارش کردن -
 خلاصه کردن - انتخاب کردن (۸) اینگونه (۹) بر (۱۰) تختن - توبه کردن .
 توزش = زد کردن - بشیمان شدن (۱۱) هفت نواده - لیبره (کارنامه در هفتم - ۶)
 (۱۲) اصل (۱۳) دیگر (۱۴) دکنتر وست حدس میزند آشفته باید باشد . (۱۵) پوزش
 ناپدید (۱۶) لب (۱۷) به اوستائی هیزوا و بکردی هیزوان و ژوان (۱۸) دو سیزدهم
 بند . ۷ یادداشت ۱۴ دیده شود . (۱۹) تندرو (۲۰) قلمرو (۲۱) سو سو گرانانی
 روحانک - رعد و برق - آسمان غره - غریبان (۲۱) شبیه (۲۲) تیرگی و تاریکی . بزبان
 کردی تم پهنی معنی میباشد (۲۳) گزم - سهندک (۲۴) مرکب - نوسن فردوسی گوید:
 همان ماهرخ بر دیگر بارگی - نشت و برفتند بنگبارگی . (کارنامه در سوم - ۱۵)
 (۲۵) خوشش - خوششش - خوشینا - خشک کننده (۲۶) آذر

- (۱۸) وھن اور خشمونی تی خویش گوید، (۱۹) کو: چہل سال اور اسرائیلان بہ خشم بودم. (۲۰) وش گفت کو: و شفته۔ دل اھند اسرائیلان. (۲۱) ھن گوید کو: کہ ھست کور بہ اگر بندہ تی ھن، (۲۲) کہ کر بہ فرستہ تی ھمہ برہینم، (۲۳) کہ ھست کور جون پادشاہ؟ پیدا کو پادشاہ تی اشان خود آدینو.
- (۲۴) ھن اینچہ گوید: کواش فریستگان تی آتس و شفته ھند. (۲۵) اینچہ: کواش کنشتی درد کور کن برد، (۲۶) و کوخشتنی خونریزشنی. (۲۷) اینچہ کو: مردوم یک اور دید سارینم، (۲۸) اور آسمان نشینم و اورشان اندام. (۲۹) اینچہ: کواش بہ یک شوسد شست ھزار از گند سپاہ تی مازندریگان بہ ود مرگ اوزد. (۳۰) وھن دانر، تہ شش سد ھزار مرد جد از زنی و ریدک تی اورنای، از اسرائیلان اندر ویوان اوزد، (۳۱) بہ دو مردنی برستند.
- (۳۲) دید نماید کواش فرجامکاری ھماپشیمانی: (۳۳) چون این تی گوید کو زریگان، اندا بود وش گفت کو: پشیمان ھم بہ کردن تی مردومان بہ زمی:

(۱) گمراہ دل (۲) درمن Narg آمدہ دکتروست بشکل Var - Kun اصلاح کردہ ممکن است **دور** ہوگ باشد کہ ھمان کر است (در ترجمہ سانسکریت بجای کور نیازمند و بجای کر ہی نیاز ترجمہ شدہ است.) (۳) فرستہ رسول بود فردوسی گوید: فرستہ چو از پیش دیوان رسید، - زمین بوسہ داد آفرین گسترید. دکتروست پرستگان حدس سیزند یعنی پرستدگان (۴) ستیزہ (۵) سارینیدن - دوہم زدن - برانگیختن - سخن چینی کردن (۶) جند معرب آنست یعنی سپاہ دلیر و بی باک (۷) بزرگترین دیوان یعنی جای دیوان و جادو گراں کہ بہ آشور نیز اطلاق میشود. (۸) **clamer** دیگر بار (فرھنگ پہلوی ص ۸۱) (۹) بجز - بغیر (۱۰) جوان سادہ رخ فردوسی گوید: چو از دل گسل زیدگان سرای - زدیا بنا گوش زدیا قبای (کارنامہ تر چہارم - ۹) . (۱۱) خزدسال - برنا (۱۲) رنجور - آزرده دل - بزبان کردی نیز Zarāv بمعنی غم و اندوہ میباشد. دکتروست این لغت را زردگان حدس میزند.

در چهاردهم

(٣٤) اینیچه گوید کو: « اور تخت نشیند که چهار فریسته اور پری^١ دارند کشان از سنگ بار، هر يك رودی می آتشی ازس همه رود. « (٣٥) نو، که اوی میزوست نه تنی - کرد^٢، ادیش آن چهار مستمندی خوار گرانبار په رنج داشتن چم^٣

(٣٦) دید این کو: « هر روز په خویش دست، نود هزار فریسته ویراند^٤ و شاند شوانگاه همه برستند، و شان پس په رودی می آتشی نو دوزخ هلد. « (٣٧) که دید موست و اوه - دادی^٥ می په این آینه، په کار و کر به^٦ و هوکنشی^٧ گیتیان بودن چون سزد، (٣٨) که اوی مستمند فریسته می ترس - آگاه^٨ می فرمان نیوخش نی اویژه - کنشی جو^٩ اوره گناهکاران نو دوزخ نی جاودانه او کند. « (٣٩) چون اینیچه می هن گروه گویند کو: « یزد روز می رستاخیز^{١١} خورشید و ماه جو^{١٠} اوره گناهکاران نو دوزخ دهد^{١٢}، په آن چم گوشت مردم کشان نماز^{١٣} هوش برد^{١٤}. « (٤٠) هن جا اینیچه گوید کو: « که مهادر^{١٤} ابراهیم می دوست می آدینو چشم دردیست، آتش خود آدینو نو پرسشنی عد^{١٥}؛ « (٤١) و ش بالین نشست و درود پرسید^{١٦}. « (٤٢) و ابراهیم ایسوک^{١٧} یس دوشست^{١٨} پس^{١٩} په نیهان^{٢٠}

(١) بال (٢) روحانی، معنوی (٣) جسمانی (٤) پردازد (٥) مستندی - دو ماند گی - فغان
رود گی میگوید: منی مکن که نشود او منی. (٦) بیدادی (٧) کلریخ - کار بسته بده
خدا - تو اب (٨) کار نیك (٩) ترس - کاس = ترس - آگاه از شکوه و جلال جرئت
دیدار کسی را نداشتن - فرمانبردار (١٠) *... ..*
اوستانی بی (یشت می ام) جو^{١٠} و جفته به پهلوی. (١١) ریت = مرده. آخیز = پر
خاستن یعنی روز قیامت. (١٢) دادن - فرستادن - سپردن (١٣) تنظیم و تکریم.
(١٤) *... ..* ماسر - مسه اتور = مس دادور - مهادر.
یعنی دارند سن بزرگ، ریش سفید. (فرهنگ پهلوی ص ٨٦) (١٥) احوالپرسی
(١٦) جوانی حال او شد (١٧) نیرو سنگ آینه خوانده لیکن صحیح آن به پهلوی ایسوک
میباشد که سریانی آن *Is'haru* است. (١٨) عزیز ترین - گرامی ترین (در سیزدهم
متن بند ١٢٣) (١٩) بر (٢٠) پنهانی

خوانید گفت، (۴۳) کو: تووهشت شو^۱ مٹی خوار^۲ و پاك آور. (۴۴) شد و ش آورد، (۴۵) و ابراهیم و س خواهشنی تو آدینو کرد، (۴۶) کو: اندرمان^۳ مٹی من مٹی شی^۴ خور. (۴۷) آدینو گفت کو: نخورم، چی نه ازوهشت ونه پاك. (۴۸) پس ابراهیم گواپی داد کو: پاك آن مٹی ازوهشت و ایسوك یم پوس آورد. (۴۹) پس آدینو اوه. گمانی^۵ یش به ایسوك و گواپی مٹی به ابراهیم را^۶ مٹی شی خورد. (۵۰) پس؛ کت رفتن کامت نه هشت انداش به سوگندنی کران پاك مٹی دید خورد.

(۵۱) نیکرید تو این پر - ایرنگ درایشنی^۷ مٹی پاك ایچه به یزد نه پسزه^۸، (۵۲) به چون آمدن یش به تنومندی نومان مٹی ابراهیم و نان خورشنی و می خورشنی یش بکپیچه هوش نه پسزه. (۵۳) اینیچه ازس پیدا کو آن دردنی ابراهیم نه از آدینو بود، به ازهن کردار^۹. (۵۴) وش ویوانیچه^{۱۰} مٹی از دانشنی واوه - هوشی اوین بود کواش پاکسی و از کوئی^{۱۱} مٹی می ندانیست. (۵۵) وش دروزنیچه این کش نه خورشنی مٹی می گفت و اودم^{۱۲} خوارید؛ (۵۶) پس خستوهید^{۱۳} کو اویره پاك هست. (۵۷) نون، اوی کش این چونی^{۱۴} به یزدی مٹی هر ویسپ - آگاه^{۱۵} مٹی ویسپ توان^{۱۶} پرستیدن چون سزد؟

(۵۸) وهن جا گوید کو: «بودیک از ویماران که اوا خویش زنی و فرزندان

(۱) برو (بتو و بچو در زبانهای بومی فارسی) (۲) خوشزه - گوارا (۳) خانه
(۴) یکی، جرعه، دکنر وست (Zah - اصلاح کرده است. شی باشک «شرابی که از جو میگیرد». (فرهنگ پهلوی ص ۸۲) (۵) یگمانی (۶) از آنسب (۷) درآیدن
هرزه گوئی اهریمن ضد گفتن که سخن اورمزدی است. در فارسی جدید بشکل مرکب
هرزه درائی مانده است. (۸) پیچه از بساختن - حاضر کردن و آماده ساختن
آمده است در اینجا یعنی در خورد و سازاد میباشد (۹) کتده - آفرید گلر (۱۰) ویلوانی -
پریشانی - گ. اهی. (کارنامه در سو. ۲۰) (۱۱) عت پیدایش (۱۲) اقدم - آخر (۱۳) استوار
شد (۱۴) جگونی - کیفیت (۱۵) عالم مطلق (۱۶) قلدر مطلق.

اوبر^۱ آزاره^۲ و در یوش^۳ او^۴ - بهر بود؛ (۵۹) هموار په نماز و روزه و پرستشی
 می یزد اوبر تخشا^۵ و کردار^۶ بود. (۶۰) وش نه روز اندر نماز راز ایافت^۷ خواست
 کو: من فروخی می په روزی ده؛ (۶۱) یم زیوشنی^۸ آساتر باد؛ (۶۲) وش فریسته
 (وش) اور فرود آمد گفت: کت روزی ازین وش په اختر^۹ یزد نه بخت^{۱۰} استید؛
 (۶۳) از نو بختن نشاید؛ (۶۴) بتم^{۱۱} تورا په پاددهشنی^{۱۲} نی پرستشی می نماز
 تخت نه کش چپهار پایه از گوهر اندر وهشت داد استید؛ (۶۵) اگر آواید اندات از
 آن تخت يك پایه دهم. (۶۶) آن پیدا مبر^{۱۳} آفرا^{۱۴} از آن می خویش زنی خواست.
 (۶۷) زیبانه^{۱۵} گفت: کومان په کم روزی رود - زیوشنی می په گیتی خورسند
 بودن وهی^{۱۶}؛ (۶۸) کو اگر مان په وهشت میان هم. ایاران تخت سه پانه؛ (۶۹) به
 اگر ت شاید ادینمان روزی نه ازهن در فرمانه. (۷۰) دید آن فریسته آمده گفت کو:
 به اگر سپهر^{۱۷} وشووم^{۱۸} و آسمان زمی از نودهم و روشنی می ستاران از نو
 یجازم^{۱۹} و دهم از آن فراز^{۲۰} نه پیدا، کت بخت وهی نه افتد ایاونر.
 (۷۱) ازین سخون اوین پیدا کو: نه خوداوی هست بختار^{۲۱} نی روزی و برین^{۲۲}
 (۷۲) و بخششی نه به کام می اوی و بخت وردینیدن^{۲۳} ستوان^{۲۴}؛ (۷۳) و گردشنی

(۱) بسیار (۲) آزرده (۳) درویش - بی چیز (۴) گوشش کننده (۵) کار کننده
 (۶) ایت، ایقت = مراد طلبیدن (۷) زیبوستن مناسب تر است یعنی
 زیستن (۸) ستارگان (۹) بهره - قسمت (۱۰) مگرم (۱۱) باداش (۱۲) ییفا میر - ییفا میر
 (۱۳) آفراس افرا بلوستانی جواب پرسش را گویند. در اینجا یعنی اندرز می باشد.
 (۱۴) زیبانه از ریشه زهیدن و زالیفت میاید یعنی تولید مثل کننده بلکه کردی و بختباری
 نیز زیبونه و زیبونه یعنی زن و خانم است. (۱۵) بهتری (۱۶) سپهر دنیای غیر مادی و
 روحانی تواشه سیاش - اسپهر Sphère
 (۱۷) و شفتن = خراب کردن (۱۸) آماده کنم (۱۹) از آن پس (۲۰) قسمت دهنده
 (۲۱) بریدن = حجه دادن - قسمت دادن (۲۲) گردآیدن.

نی سپهر و خور^۱ و ماه دستارگان نه اندر پرورسته^۲ دانشی و کام و فرمان نی اوی^۱
 (۷۴) اینچه کوتختیش نویدینید^۲ کو^۳ اندرو هشت دم^۴ نه از کنشی و دهشتی نی اوی.
 (۷۵) و هن جا اور در ایشی نی خویش گوید^۱ (۷۶) کو^۲ من جو مۀ رم^۳
 نی گناهکاران چندان امر^۴ اگناهان اوزد^۱ (۷۷) که فریستان^۲ اوه^۳ - چم^۴ - کنشی
 وس^۵ گفت^۱ ادیش گفت^۲ کومن هم آدینونی کاهه^۳ - خوداه^۴ (۷۸) و اور گر^۵
 و انهمیدی^۱ و کامکار^۲ و کس نه ایارد^۳ اور من در ترشی^۴ گفتن^۵.
 (۷۹) فرهت^۱ وس در ایشی نی برابرنگیهایم نوشتن دیرنگ سیست^۲ (۸۰)
 که نیگراه^۱ و اواز^۲ دادن^۳ ازین گوشنی آتش را گوشنی - آزاد^۴ دستور نه باد^۵
 (۸۱) اندایهود آگاه از جونی نی هم نیوه و راستی نی آن یم گفت^۱ (۸۲) نون اگر
 آن یزد کش این نشان و دخشه^۱ آن^۲ راستی ازش دور^۳ (۸۳) و اوخشایشی ازش
 ییکانی^۱ (۸۴) وش دانائی اور نه وخت^۲ (۸۵) چی^۳ این خود هست در وچ نی دوزخ^۴
 سالارنی سارنی گریسته^۱ نی تم^۲ - نخمه^۳ (۸۶) کش و شفتگان^۴ نی دیسوی
 ودگان^۱ به آدینو نام ستایند و نماز برند.
 (۸۷) اور این در ایندر^۱ بونده^۲

(۱) خورشید (۲) محیط ، بیرامون (۳) نوید داد (۴) زمه دست (۵) بی شمار (۶) اوزن =

کشتن (۷) زیاده (۸) **دسته** و **دسته** و **دسته** اور گر که به اوستائی او برد
 کز به یعنی کار کنند بالا و پروردگار میباشد در لغت فرس (من ۱۲۸) بخلط کز گر آمده
 است دقیقگی گوید : چو بیچاره گشتند و فریاد جسته ، بر ایشان بیخشود یزدان برگر.
 (کار نامه در دوازدهم - ۱) (۹) بی ضد (۱۰) کامروا کننده (۱۱) یارائی (۱۲) بهتافت
 زدن - خرده گیری کردن (۱۳) **فرایست** فرایست که بازند آن فرهت آمده
 یعنی فراوان ترین در لغت فرس (من ۳۵) در شعر ابونصر مرغزی یعنی اغراق آمده :
 بیست راهت کند تبل اوی - هست را نیست کند مرهتش بلمت فوه (من ۴۲۵) و فرایست
 (من ۴۹۰) همین لغت مراجعه شود . (۱۴) نکیرای از فرمان دین سرباز زدن (۱۵) باز
 دادن (۱۶) گفتار بی پروا (۱۷) علامت (۱۸) قسمت - بخشش (۱۹) به اوستائی کرده
 Giridha به پهلوی Giridha در وید بوداد یعنی مقر اهریمن و دیوان آمده است
 (۲۰) بزم تاریکی (۲۱) وسمن نجریمه شمس ، گمراه شدن ، غراب تبدیل (۲۲) کرداران
 (۲۳) اینجا (۲۴) کامل - تمام .

در پانزدهم

(۱) هن نی اور انسانی و اوه - ویمند کوشنی^۱ و اوه - برهم^۲ پتکارشنی^۳
 نی ترسا گروشان^۴ هنجاره^۵ نیهنگ پیدائینم^۶؛ (۲) جی، چون هر سه از یک بن نی
 زوهودی^۷، (۳) آنکه اندرگ^۸ نی یک گفت، ادیشان هموین هم - ایارها^۹ ایرنگ نی
 خویش .

(۴) نه دانید^{۱۰} کوبن کیش نی ترسای از کوبه آمد؛ (۵) کواندر اوروشلم^{۱۱}
 دیه ازهم زوهودان زن نه نی په دوشازکی^{۱۲} آشنا بود، (۶) آوستنی پدش پیدائیهست .
 (۷) کشان پرسید : « کت این آوستنی از کو؟ » (۸) اوی په پاسوخ گفت : « کم
 کیریل^{۱۳} فریسته اور آمدوش گفت کو : ازواد نی پاک آوستن هنی .
 (۹) آن ته نیکرید کو : کیریل فریسته جد^{۱۴} از آن زنی که دید که را^{۱۵}
 آن زنی په راست سزد (پته) داشتن؟ (۱۰) اگر گویند کو : آن فریسته مینوئی راکس
 دیدن توان، (۱۱) آن اگر وهان می ندیدن نی آن فریسته مینوئی چیری^{۱۶} هست^{۱۷} .

(۱) گنتار می سروه (۲) می برهم - بی لباس و پیرایه (۳) میاخته - مناظره
 (۴) معتقدین در لغت فرس برروشان آمده (س ۳۵۸) Nyberg نیرک این
 لغت را ماخوذ از Virravistan میدانند که به پازند varōistan شده است .
 (۵) راه ، اعتقاد (۶) باطن (۷) همدستی (۸) این بدانید (۹) نیروسنگ بقلط هوروشرم
 خوانده که از اشتهای سیاق لغات پهلوی و گردانیدن آن به پازند ناشی شده است .
 (۱۰) دوشیزگی ، نیروسنگ درسانگریت زن بد کار ترجمه میکند . (۱۱) این لفظ را
 نیز نیروسنگ بقلط سپرگر نوشته مقصود جبرائیل است . (۱۲) غیر از (۱۳) که بدانست
 (۱۴) ذات و گوهر روحانی .

هم چم را آنچه زنی دیدن نه انو^۱. (۱۲) اگر گویند کو: یزد نو آن زنی دیدار کرد
 و ارزانی می آن زنی را، (۱۳) وش هن کس (را) ارزانی نکرد، (۱۴) این کو
 آن زنی راست گفت پیدائی کو، (۱۵) ایاته کش آن زنی به راستی پیدا بود، آتش
 نوهن کس نمودنیچه سزد کوشان آن گویای را او برتر^۲ به راست تر داشت هته؛
 (۱۶) وش نون او از^۳ نو آن زنی نمودن کس به راست نداشت. (۱۷) نون، نه
 نیگرید چی بن یشان دین هما ازین گویای می زنی به آمد یش اور خویش داد!
 (۱۸) دید، کو اگر مشیای^۴ ازو ادنی پاک می یزد بود، گویند آن اگر او از
 وادنی پاک می از یزد آن يك هست، آن اوره^۵ وادنی جد از آن نه از یزد و نه يك،
 (۱۹) هن آفریدار پیدائید اجاری (۲۰) اگر وادها از یزد و یزدی هست، هما پاک
 سزد بودن (۲۱) اگر او از آن يك واد پاک، اوره واد ریمن^۶ نه یزدی؛ (۲۲) چون
 به یزد هچی آفریدار نیست، آن ریمنی ونه پاک می اوره واد هم از یزد. (۲۳) و اگر
 اوره واد آن می یزد و یزدی هست، هما پاک سزد بودن. (۲۴) نون، آن يك به پاک
 داشتن اوره ریمن بود چم؟
 (۲۵) دید، این کو: اگر مشیای پوس^۷ می یزد بود به آن چم کو یزد پید^۸
 می و بسپان^۹ به داداری و آفریداری و پرورداری، (۲۶) آتش مشیای به پوسری
 می یزد نه جتر کو خوار تر^{۱۰} دام می یزد داد و آفرید. (۲۷) اگر ار اوزاری^{۱۱} می
 نری و مادگی زاد، (۲۸) آن اگر اور یزد زایشنی از نری و مادگی سزد، آنچه اور

(۱) توانا (۲) بیشتر (۳) فقط (۴) در استاد مانوی مسیحا به اشکال بیشتر (یشوع)
 Mashyâc, Mshisa, Mshyh. آمده است. (لغات خارجی در قرآن تالیف A. Jeffery
 ۱۹۳۸ ص ۲۶۵) (۵) دیگر (۶) بلند (۷) بسر (۸) پدر (۹) همگی. دکنتر وست حدس
 میزند vispi-âin باشد. (۱۰) بست تر - (۱۱) ابزار، ابزار بوسیله آت.

امشاپندان مینویان همگونه زایشنی بودن زامر کیچه بودن سزد ، (۲۹) ایدون
 اورد هم یزد بودن نه گمانی ؛ (۳۰) چی آنو کو زایشنی نی په آن آینه خورشنی
 خوارشنی 'مر کیچه اور' .

(۳۱) وهت نی کیچه گوید کو : مئیای خود یزد هت . (۳۲) نون ، این
 شکفت تر که یزد نی وزورگ^۲ نی دو - اهوان^۱ داشتار پروردار په چهرنی مردمی
 بود نو اشکم نی زن نه نی زوهود شد ، (۳۳) خودانی ، گاه آسمان ، زمی ، سپهر اوره
 هم از راینیداری^۳ و پانانی^۴ هستن په نه نی توریمن وتنک جا اویست^۵ ، (۳۴) و
 اودم خویش تن نو زشنی^۶ و دار کردی^۷ نو دست نی دوشمنان اوسپارد ، (۳۵)
 انداشان جد از مرگ وس زیشتی ، انائینی^۸ اور آراست

(۳۶) اگرش اندر اشکم نی زن نه بود به آن چم گویند کو : یزد هر جا هت ،
 (۳۷) آن به هر جا هستی اندر اشکم نی آن زنی نه جنر کوریمن تر و گنده^۹ 'تر جا ،
 (۳۸) او آن کوهما جا خودی^{۱۰} نی یزد بود گفتن زیفانی^{۱۱} 'وس ، (۳۹) چی
 اگر همگونه آن هچی نیس نی جد از یزد هستی گفتن واهر^{۱۲} .

(۴۰) دبد ، آن نی گویند : کواش هرگی و دار کردی ریستاخیز^{۱۳} نو مردمان
 نمودن رانو گردن^{۱۴} پذیرفت . (۴۱) آن اگرش ریستاخیز نو مردمان نمودن به^{۱۵} په

(۱) آشامیدن (۲) بی شك (۳) بزرگ (۴) ۱۱۳۳۷ - ۱۱۴۱۱۴ - ۱۱۴۵۵۵۵۵ .

دوزندگی دنیوی و اخروی بن اهورا بنیاد (۵) فرمانروائی (۶) باستانی (۷) اویستن = اقدان
 (۸) خربت (۹) دارزدن (۱۰) بیدادی (۱۱) بیاراست . (۱۲) گنده ، متفن ؟ (۱۳) خودی گوهر
 اصل (۱۴) Zifān خطایی منطق (۱۵) بیهوده - بی اساس (۱۶) برخاستن مردگان -
 روز قیامت (۱۷) در متن غلط بوده . دکتروست اصل پهلوی آت را بشکل

آت که به معنی بگردن ، میباشد اصلاح نموده است . (مینو خرد)

آن رسوایی و مرگ وزیشتی^۱ نی خویش اندا نتوان بود، آتش ویسپ - توانی نه پسیره^۲. (۴۲) ایاته کش هچی هم - مال^۳ و پشیره^۴ نبود، آتشر مردم چم اوین روشن دانستی و په ریستاخیز و بنا اوه - گمان نکر دهند، کواش نیاز تو این آینه زیشتیا، رسواییها، و تنکیها، دشمنان - کامیها^۵ نمودن نبود هاد؛ (۴۳) اگرش آن مرگی نو - آئینی^۶ بد خویش کام تو گردن پذیرفت، (۴۴) آتش نون وی و نیفرین تو اوزناگان خواندن اشان زوهودان به خشمون داشتن اوه - چم؛ (۴۵) نیچه^۷ نیفرین و وی اورشان کردن، بشان په آن کنشنی پاددهشیمند^۸ سزد بودن.

(۴۶) دید، این می گویند کو: پید و بوس و وادتی پاک - ه نام می یک از دید نه حتر؛ (۴۷) نه پیش یک - (۴۸) اینیچه کو که: بوس می نه که از پید به هر دانستی هوند^۹ کوپید، آن نون په نام می جعد خواندن چم؛ (۴۹) اگر سه یک سزد بودن، آن سه بودن نه و نه سه بودن شایستن اور^{۱۰}؛ (۵۰) اوره مره به این پدسار^{۱۱} اوه - ربمندیها^{۱۲} شاید گفتن.

(۵۱) اینیچه کو: اگر بوس نه که از پید، آن پیدیچه از بوس نه ه^{۱۳}، (۵۲) آن اگر پید از بوس ایاته بوس نه از پید گوئید شاید. (۵۳) و این اور کوهر^{۱۴}

(۱) بی آبرومی (۲) نه پسیره - ناسرا (۳) هبال و همال بمعنی خداست در لغت فرس (۳۲۲ - ۳۲۳) بلفظ بمعنی ایجاز آمده است بهرام بن بزدو میگوید: برآمد زرائشت را هفت سال - نگهدار او ایزد بی همال (۳۵۸) فردوسی گوید: چنین تا بر آمد برین هفت سال، - پیوه اورمزاد از جهان بی همال، در خسرو و زینک پناپ اونوالا نیز به غلط هم اهل مترادف همال آمده است (۷۱) (۴) دشمن - بلا (۵) بر آوردن کام دشمنان (۶) طریق جدید - طرح نو (۷) دای Alais (۸) لایق پاداش (۹) مانند - برابر (۱۰) بی شک (۱۱) پتی - سارا لغت اوستائی بمعنی شمارش مرتب از یک تاده هزار میباشند، چیزی را بطور مبسوط شرح دادن. (۱۲) در فرهنگ پهلوی چاپ یونیورس، سن ۱۲۲ این لغت رانه اشتباه آورده است. (۱۳) بی حد و انتها. (۱۴) بزرگتر (۱۵) چیزی که موجب پیدایش چیز دیگر شود.

ازش از آن یش ازش می خود مادگ^۱ تخمه که شاید بودن^۲ (۵۴) اگر به جمان
اگر بیچه به پیوند^۳ (۵۵) اگر پوس نه که از پید^۴ آن کردار^۵ از کرده^۶ نه پیش
شیچه مه^۷ (۵۶) هر دو بنیشت^۸ سزد بودن^۹ (۵۷) و دهشنی^{۱۰} از دادار نه که دادار
از دهشنی نه مه^{۱۱} (۵۸) هر چون^{۱۲} گوئید او^{۱۳} - ویمند .

(۵۹) اینیچه کو : اگر پوس به هر دانشنی هوند^{۱۴} کو پید^{۱۵} آن پیدیچه اوین
ادان چون پوس که از مرگ و دار کردی می خوش اناگاه بود^{۱۶} (۶۰) انداشان
گرفتن به ود - مرگ^{۱۷} و زبشنی رسوا کردن اوزد . (۶۱) ندانست به آن چیشان^{۱۸}
ازش برسید کو : روزنی آخیز شنی کنی^{۱۹} ؛ و ش پاسخینید کو : این نه کس
آگاه به پید^{۲۰} (۶۲) چونکه پوس به ندانشنی ناشنی^{۲۱} ، پیدیچه^{۲۲} ایدون .

(۶۳) اینیچه کواش همادام و دهشنی خوبشیچه پتیاره از نه - تیس^{۲۳} آفرید
و داد^{۲۴} و اوزناگان^{۲۵} یش پوس و بیوا اینید هند^{۲۶} ؛ (۶۴) اگر یزد اوزناگان یش
پوس خوبشیچه پتیاره او^{۲۷} جم به وهان خود داد^{۲۸} ؛ (۶۵) و شان پوس به همدانشنی^{۲۹}
می اوی اوزد^{۳۰} ؛ (۶۶) آن نون او^{۳۱} - کمان شاید بودن کو اوزدار^{۳۲} یش پوس خود
بود^{۳۳} ؛ (۶۷) اگرش دانست کو : پوس که برهینم^{۳۴} ادیش اوزنهد^{۳۵} و اودم
برهینید^{۳۶} ؛ هلتیا^{۳۷} و ادانیا^{۳۸} . (۶۸) اگرش ندانست^{۳۹} کم دانشنیا^{۴۰} .


(۱) ماده - بن - سرچشمه - مابری - منتکیک = اصل - بن مادری (۲) کتده - مانع
(۳) مصنوع (۴) دو اصل اولیه bunyasht صفت تفضیلی در مبالغه بن میباشد یعنی
اصلی که بن آن پیدا نیست مانند بهشت که یعنی بهترین است - بزبان کردی binachak .
یعنی اصل نبرگ Nyberg این لغت را بشکل bunč-dâtak در فرهنگ خود
میاورد : Hilsbuch des pehlevi, II (۵) آفریدگان (۶) هر جوریکه (۷) برابر -
شیبه (۸) سخت ترین مرگ (۹) آنچه ایشان (۱۰) مطمئن . ناشتن : تراش کردن
شکل مشخص بجزیی دادن . (۱۱) پیدیچ (۱۲) Nothing (۱۳) کشندگان (۱۴) منحرف
شدند - گمراه شدند (۱۵) بااضلاع (۱۶) کتده (۱۷) بیافرینم (۱۸) ناپهردگی . ابلهانه .

(۶۹) دید این کو، اگر یزد این دام و دهشنی از نه - تیس آفرید، وش پشاریچه هم از نه - تیس آفرید و داد؛ ادینشان گوهر یک سزد بودن؛ (۷۰) نون، چم پشاره اوین نبوزد^۱ چون اوره دام؛

(۷۱) هن اور انسانی یشان گوشنی از « دستور نیوگان^۱ »، (۷۲) و آن می گوید کو: « نه افتد و نه تیس از درخت و نه بهود وانگ به شهر دونه دو مورو^۲ اکوبن^۳ کوخشد به^۴ فرمان می پید. » (۷۳) که نهودار هست می این گوشنی کوبنشته یک وش، و سب^۱ به کام. (۷۴) نون، مشیای یش یوس به چی کار برهینید، وش کدام راه نمودن می اوی نه. کام؛ (۷۵) کش و سب کام وش هچی نه - کام نه اخت^۲. (۷۶) اینبیچه از هم وزار^۱ کو زوهودان مشیای یش یوس به کام می پید اوزد.

(۷۷) دید انسانیها اور آزاد - کامی^۱ می استبان^۲ گوید: (۷۸) کواش مردم آزاد - کام دادهند. (۷۹) ایدون آهو^۱ می گناه می مردم کنند آزاد - کامی هست؛ (۸۰) یش آزاد کامی خود نو مردم داد. (۸۱) آن هم اوی گناهکار سزد داشتن که بن رهان می گناه. (۸۲) اگر مردم گناه و بزه به آزاد - کامی می خویش کنند، نه به کام می یزد، (۸۳) آن شیر، مار، گورگ، گزدم، خروستر^۱ نی گزا^۲، اوزنا^۳ نی چیری کنشی^۴ گناه و بزه یشان ازش همه رود، به کدام آزاد - کامی و که

(۱) بختن = آمرزیدن - رهائی دادن (۲) نوشته ها - کتابها. در بند ۹۱ همین باب پولس دستور نامیده میشود ولی در اینجا این اصطلاح بسایر حواریون عیسوی نیز اطلاق میگردد. (۳) مرغ (۴) باهم (۵) مگر - الا (۶) مسکی (۷) نکفت (۸) گزار - قباس (۹) اختیار، اصطلاح فلسفی جبر و تفویض Libre arbitre

(۱۰)  استوان - استوار هستو یا خستو، استیکان از ریشه ستابیدن - ستودن میباید در اینجا بمعنی مؤمنین و امت است. (۱۱) عیب (۱۲) خرفتر = جانوران مرنده (۱۳) گزنده (۱۴) کشنده (۱۵) طینت - از ذات آنها ناشی میشود.

گناه (۸۴) ایدونیچه زهرنی اوزنائی اندیش^۱ و اوره ارور^۱ سردگان^۲ یشان
 ناز زاد - کامی، وهان که بن داشت؛ (۸۵) اگر گویند کو: آن زهرها پهوسان^۳
 د وئی بیماران، ویماری سپوختار^۴، سودمند، آوایشنی^۵ (۸۶) آن ته برسید کو:
 خود ویرنی و زیان می ازش که داد، رش چی آوایشنی^۶ (۸۷) کش پس به اوی دارو
 وزهرنی ارزنا آفرید و آوایست؛ (۸۸) ایاته آن ویماری کش مویه بردن انوش-دارو^۷
 داده سزائمه کو زهر - دارو؛ (۸۹) اینیچه کو خود نام «زیانکاری» از کدام
 بن کش سودمندکاری «بدیره آوایشنی»؛ (۹۰) اور این دروسیهها^۸ شاید گفتن
 تو هنگردی انداخت.

(۹۱) هن از گوشنی می پاولوش^۹ یشان دستور^{۱۰}، (۹۲) آن یشان نوخویش
 بن انسان، اینیچه گویند، (۹۳) کو: نه کر به می کامم به بزه^{۱۱}، (۹۴) می نه
 کامم کم، (۹۵) و نه من کم، به آن کندنی اند من هنبرد^{۱۲} اسنید، (۹۶) چی
 همه وشم کوام روز وشو او اکوخشنی^{۱۳}.
 (۹۷) دید، از گوشنی می مشیای گویند کو: «برد بنیسته روشنی و وهی»
 (۹۸) وتری^{۱۴} و تاریکی ازش جد.

(۹۹) اینیچه کو: «چون شوان^{۱۵} کش کوسپند سدادند پاناتی کند» (۱۰۰)
 يك ازش گرگان برند، (۱۰۱) از پس می آن يك شهودنی گرگان برد، انداش اواز
 نورم نید^{۱۶}، (۱۰۲) وش آن نود نه په دشت هلد^{۱۷}، (۱۰۳) اوینیچه: «من نو

(۱) نام گیاهسی است Aconit napel (بندهش در ۲۷-۱) (۲) نباتات Arbre
 یعنی مجموع نباتات Flore میناشد (۳) انواع (۴) بسا - بسیاری. دکتر وست حدس
 میزند که در اصل وس آئین بوده است. (۵) دور ککنده - التیام دهنده (۶) بایستی -
 ضروری (۷) نوشدارو (۸) بسیاری (۹) شه ای - خلاص ای. (۱۰) درمن پهلوی پاولوش
 Paulos بوده و مترجم به اشتباه پاوروش خوانده است. St. Paul (۱۱) حواری
 (۱۲) گناه (۱۳) هنبردن = ناهم بردن (۱۴) ستره کننده. گوشنی کننده (۱۵) بدتری
 (۱۶) شبان (۱۷) شیدن = بردن (۱۸) هشتن - گذاشتن

آهیختن 'نی و شفتکار' آمدیم نه نور استان، (۱۰۴) چی، اوی می راست، نوراه
 آوردن اوه نیاز، (۱۰۵) آن اگر بنیشته يك وش و سپان کام، آن کیچه نه اوم
 راه و شفته، (۱۰۶) گر کیچه کوسپند کشتن هم اوی کام، (۱۰۷) وش گر کیچه
 خود آفرید؛

(۱۰۸) گوشنی می مشیای، فرست^۳ انبانیها اور دو بنیشت^۴ نمودار؛
 (۱۰۹) چون گویند از هم گوشنی می مشیای این يك کو: * هست هن بنیشته دشمن
 یم پید من اوی یزد کره گر هم، (۱۱۰) ازین گوشنی پیدا کو خوش پید از اوی
 دشمن وزارد^۵ جد کند.

(۱۱۱) اینیچه کو: * به یزد نو راستی و به راستی^۶ برهینید هم؛ (۱۱۲)
 ویم آهر من می بزه گر نو وردن^۷ آمد؛ (۱۱۳) وش به وس آینه فریفتن کامست هم،
 (۱۱۴) نون، اگر بنیشته يك وش هچی همییدی^۸ نیست، آهر من جم ایدون توانسی
 کواش پوس می یزد کامست و بیوانیدن^۹؛ (۱۱۵) اگر خود یزد داد، آن بزه گر
 ادیش آن و بیوانی کردن به دانشی و کام می خود؛ (۱۱۶) و بیوانگر بیچه می پوس
 هم خود*.

(۱۱۷) اینیچه گوید کو که^{۱۰}: زوهودان پدیر دپتکار استاد دهند آنتس توزوهودان
 گفت کو: * شما از اوی می از بر تر^{۱۱} و من از اور تر^{۱۲} هم؛ (۱۱۸) شما ازین شهر^{۱۳} هید
 من نه ازش هم*.

(۱۱۹) وش اینیچه گفت کو: * دانم کوشما از تخم می ابراهیم هید آن می از
 بیش مردم اوزد بود؛ (۱۲۰) منیچه کامست اوزدن^{۱۴}؛ (۱۲۱) من آن کنم یم

(۱) بیرون کشیدن - آهنجیدن (کارنامه در سیزدهم - ۲ - ۱۰) (۲) گمراهان،
 (۳) در چهاردهم بند ۷۱ دیده شود (۴) دو بنیاد اصلی bunishtakih (۵) گزارد
 - نیز دهد (۶) بکام راستی (۷) گردانیدن - وسوسه کردن، ویدردن = در گذشتن
 (۸) ضد - متعالف (۹) منحرف کردن - گمراه کردن (۱۰) چون (۱۱) از بر تر (۱۲) بر تر
 * عالی تر (۱۳) مملکت - ۵۵ (۱۴) کشتن.

پیدرید، شما آن کنیدیتان به خویش پید دبد.

- (۱۲۲) اینیچه کو: «اگر بزد هست آن پیدتی شما ادیتان من دوست هاد؛
 (۱۲۳) نه را^۱ چی من از یزد اوزیدهم^۲ نه از خویش کامشنی آمدهم؛ (۱۲۴) به
 اوی یزد کر به گر بریپنید^۳ هم، آن شما چی را سخون تی من نه نیوخشید؛ (۱۲۵)
 به^۴ نه راچی از بزه گر هید آتان نتوان نیوخشیدن، (۱۲۶) و کامه تی خویش پیدر
 کامید کردن؛ (۱۲۷) به اوی راستی نه اخت، هر چی گوید آن دروغ گوید، نه راچی
 دروزن هید خود اوا پیدرتان، (۱۲۸) منکه راستی گویم آنم راور نکید. (۱۲۹) و
 آنکه از یزد سخون تی یزد نیوخشد، به شاهانه را چی نه از یزد هید سخون تی من
 نه نیوخشید. (۱۳۰) وش به این گوشنی همان نمود که هست دو بیشه: يك کش
 من بریپنید، يك کش زوهودان؛ (۱۳۱) وش آن نه کر به گر بیش بزه گر خوانید.
 (۱۳۲) وش اینیچه گفت کو: «نه اتو^۵ درخت تی کر به بر^۶ تی بزه، نه نیچه
 تی بزه برنی کر به دادن، (۱۳۳) اینیچه کو: «ایانه هما درخت اوا برنی کر به کند
 ایانه هما درخت اوا برنی بزه کند، (۱۳۴) چی هر درخت از بر پیدا بهود اگر کر به
 و اگر بزه. (۱۳۵) وش هما درخت گفت، نه نیم درخت. (۱۳۶) نون، چون سزد
 نیم درخت روشن و نیم تار، (۱۳۷) نیم کر به و نیم بزه، (۱۳۸) نیم راستی و نیم دروزنی؟
 (۱۳۹) که این هر کو اکوین^۷ همیدی^۸ استند، (۱۴۰) يك درخت بودن نشاید.
 (۱۴۱) وش دید زوهودان، مارتی کوهی زوهوده^۹، خواند؛ (۱۴۲) وش
 گفت کو: «چوتان کر به توان کردن که بزه گر زوهوده هید؟» (۱۴۳) وش نه نو
 خویش پید بزه گر خواند.

(۱) ازین سبب که بزبان کردی نیز همین معنی را دارد. اصطلاح عامیانه: جرا، برای ترا. (۲) بیرون آمده ام. (۳) آفرید. - برگزید. (۴) مگر (۵) نمیتواند (۶) میوه. (۷) ماهم (فرهنگ پهلوی ص ۹۷) (۸) ضدیت. مخالفت (۹) יהודה Judah

(۱۴۴) اینیچه گوید کو: « هر درخت می پیدر نکشت، کنیهاد و مو آدر او گنیهاد.»
 (۱۴۵) کرا ازین سخون شاید دانستن گو هست درخت می پیدر نکشت کنند او گنندن
 آواید؟

(۱۴۶) دید این کو: « مو خویشان آمدهم و خویشان نیدیرفت هم.» (۱۴۷)
 کرا شاید دانستن کو خویشی و اخویشی 'دو هست؟

(۱۴۸) اینیچه گوید کو: « پیدرمان می به آسمان، ات باد شهریاری^۱ وت به
 باد کام به زمی چون به آسمان. (۱۴۹) اومان ده نان می روزکاری^۲، اومان خبر نو
 گمانگری^۳. (۱۵۰) ازین گوشنی پیدا کواش کام به زمی نه اوین اویزه چون به
 آسمان. (۱۵۱) اینیچه کو گمانگری می مردم نه از یزد!

(۱۵۲) وش اینیچه گفت به نخست کو: « نه به آن آمدهم کو آمین می موشای
 و شووم^۴. (۱۵۳) به به آن آمدهم کو بونده^۵ تر بکنم. (۱۵۴) وش هما گوشنی
 و فرغان آن که مو آمین و داد می موشای و شفتار و انبان بود!
 (۱۵۵) اوربیچه این در اننا ایدر بونده.

(۱) بیگانگی (۲) ملکوت (۳) روزانه (۴) شک و تردید - سوسه (۵) و شفتین - خراب
 کردن - تحزبه کردن (۶) کامل - تمام (فرهنگ پهلوی ص ۱۰۱)

در شانزدهم

- (۱) دید، نیوسید، اور، ایرنگ، می مانای، از هزاران بیوران، بک، (۲) چی، ایرنگ و درایشنی، و فریومی مانای و مانیکان، به بونده، ترنوشتن اتوهه، (۳) دهرنج می وس و روزگار می دیرنگ، اندر آواید.
- (۴) نون، مه دانید مزدیسن، می زرتوشت کو بن - کوشنی می مانای اور اکنارمی، می بنیشتگان، (۵) و میان اور گمیزشنی، (۶) و فرجام، اور و زارشن، می روشن ازتار، (۷) آن می نو اوزار - داری، وس ماناثر.
- (۸) دید این کوکیتی تنی - کردی، می آهرمن هامت، (۹) تنی - کردی دهشنی، می آهرمن، (۱۰) وش دوکان، این کو، آسمان از پوست، (۱۱) و زمی از گوشت، (۱۲) و کوه از است، (۱۳) وارور، از ورس، می کنی دیو، (۱۴)

- (۱) نوشته شود (۲) بر - در خصوص (۳) در سیزدهم بند ۴ دیده شود (۴) مانی (۵) ده هزار (۶) هرزه درائی (۷) بیروان دین مانی (۸) در پانزدهم بند ۱۵۳ (۹) دراز - در رنگ (۱۰) مزدیسنان یا پرستندگان اورمزد در مقابل دیویسانان یا پرستندگان دیو.
- (۱۱) *درداگ - دورد - دورد - دورد* کرته - کران - کناره = جدا کناری = بیکران، می پایان
- (۱۲) *būndāta gān* صفت تفضیلی برای ایزد و اهریمن (۱۳) گمیزش = اختلاط و ناچسبندگی آمیخته که اختلاط دو همجنس میباشد. (۱۴) گزارش - تفکیک (۱۵) باکی نا پذیر - تقسیم ناپذیر (۱۶) تن - کردی = جسانی (۱۷) تمامی - شامل همه شدن - (۱۸) آفرینش (۱۹) تفصیل - تکرار - بازگویی (۲۰) استخوان بزبان کردی *hastī, estik, esk*
- (۲۱) مجموع نباتات و درختها را ارور گویند. در سانسکریت بستی کشتزار است و به لاتینی *Arbor* میباشد و فرانسه *Arbre* (۲۲) موی (۲۳) کنده یا کوند دیو اورستانی دیده شود L.H. Gray, The Foundations of the Iranian Religions, p 208

(۱۴) واران شوسر^۱ می مازندران^۲ می به سپهر بست استند. (۱۵) و مردم دیومی دوبای و گوسپند^۳ می چیهار پای. (۱۶) و کنی سباهسالار می آهرمن، (۱۷) کش به ساخون، فردم اردی^۴، روشنی از هورمزد بنگ روده لوبارد^۵. (۱۸) و شان به دنوم اردی^۶ کنی دیو اوا و سان دیوان گرفت، (۱۹) و هست^۷ می به سپهر بست، کنی دیو اوزد؛ (۲۰) این دام گوزورک^۸ ازش داشت و کرد. (۲۱) و خورشید، ماه بیرون آسمان به بالست^۹ وینارد^{۱۰}، (۲۲) کواندا آن روشنی می دیوان اوبارد، اندک اندک به خرامشنی^{۱۱} و پالایشنی^{۱۲} می خورشید و ماه پالایند و خرامینند.

(۲۳) پس آهرمن پیش - وینانیها^{۱۳} دانست، کوا این روشنی به خورشید و ماه خرامشنی زود پالند و وزارینند^{۱۴}؛ (۲۴) زود نه وزارش می روشن از تار راهه، این گیهان می کودک^{۱۵} می چون مردم و گوسپند اوره جانور، هم - پچین^{۱۶} انکوشیند^{۱۷} می گیهان می وزورک^{۱۸}، ازا اوره تنی - کردی^{۱۹} دهیشنی ویراست، (۲۵) جان و روشنی اندر تن بست و زیندانی کرد، (۲۶) کواندا آن روشنی می به خورشید و ماه خرامیند، دید به مرزشنی^{۲۰} و زایشنی^{۲۱} می جانوران پادیرانید^{۲۲}، (۲۷) وزارشنی^{۲۳} دبرنگ تریاد.

(۱) **واران شوسر** منی (۲) بزرگترین دیوان (۳) یعنی مجموع جانوران اصلی و بی آزار نیز آمده است. (۴) جنگ - کشکش (شاید اردو بازمانده این لغت است). (۵) هوباردن یا اوباردن - فرودادن و بلع کردن - هپرو کردن یعنی خوردن اهریمنی ضد لغت گواریدن که نوش جان کردن است. (لغت فرس ص ۱۵۸ اوبار دیده شود). (۶) دوم (۷) ویا (۸) بزرگ (۹) اوج - عالیترین نقطه - در اصطلاح نجوم خانه شرف (کارنامه در سوم - ۵) (۱۰) آراست (۱۱) خرامیدن **Microcosme** - فرنامیدن - فرنافتن - فرغتن (۱۲) بیختن - پاک کردن به اصطلاح شیرازی ترش بالا آبکش رامیکوبند (۱۳) باپیش بینی (۱۴) گزارینند (۱۵) جهان کهن - عالم اصغر **Microcosme** (۱۶) باهم نوشته شده - دونویس (۱۷) منزلت (۱۸) جهان مبین - عالم اکبر **Macrocosme** (۱۹) دارای جسم (۲۰) مقاریت - مجامعت - نزدیکی (۲۱) براند - دور کند - فاسد کند. (۲۲) گزارش - منبأیز شدن.

(۲۸) و واران شوسر می ماژندران بود؛ (۲۹) په آن چم که ماژندران می
 به سپهر بست استند، (۳۰) کتان روشنی او یارد، (۳۱) و په نو آئین و ویامانی^۱
 و کپرو^۲ می می زوروانسی^۳، روشنی از شان وزردن^۴ را دوازدهان خورینگان^۵
 دختران می زروان هندیان^۶ ماژندران می نو ویشتند^۷؛ (۳۲) کو اندا، آن ماژندران
 از دیدن می اشان ورون^۸ از شان انکیزید^۹ (۳۳) و شوسر از شان وزاریهد، (۳۴) آن
 روشنی می اندر شوسر نوزمی ریزید^{۱۰}، (۳۵) اروران^{۱۱}، درختان، جور دایان^{۱۲}
 از شان روتیهد؛ (۳۶) و روشنی می اندر ماژندران به شوسر وزاریهد، (۳۷) آن می
 اندر زمی به وهان^{۱۳} می اروران از زمی وزاریهد.

(۳۸) دید، اور جد - گوهری می جان وتن، این کو: جان اندر تن بست و
 و زیندانی (کرد) (۳۹) چون دادار^{۱۴} و داشتار می ویسپ استومندان^{۱۵} تنی - کردان^{۱۶}
 آهرمن هست، (۴۰) هم چم رانه، نزد زایشی کردن پیوند رایتیدن^{۱۷}؛ (۴۱)
 چنی هم - ایار^{۱۸} اوا آهرمن هست به داشتاری می مردم و گویند و پادیران^{۱۹}
 کرداری می جان و روشنی اندر تنان، نتیجه کشتن می اروران و جور دایان^{۲۰}

(۱) Vahmānīh تبیین - تشخیص - میانجیگری (۲) حیات با القوه
 Énergie latente نیروی اصلی که در نخم و نطفه پنهان است و باعث نشو
 و نمای درخت میشود - فکر اولیه که در ضمیر کسی وجود داشت بعد ظاهر میگردد.
 کپرو نذ برهان قاطع بعضی نگاهداشتن و حصول چیزهایی باشد که پیش ازین در ذهن
 پوشیده بود (۳) زمانی - فرقه زروانیان که معتقدند زروان پدر اوروزد و اهریس
 بوده است (۴) بیختن (۵) خوردن - خوردگان - دوازده اختر (۶) همخانه
 روبرو - جلو چشم باروی - (۷) دلربایی کنند - نایش دهند (۸) نفس اماره - شهوت
 (۹) همگیزید (۱۰) بیاد داشت بند ۱۳ همین در مراجعه شود -
 (۱۱) بنشن - دانه ما (۱۲) بهانه = علت مجازی ضد چم که سبب اصلی باشد (۱۳) حافظ -
 پشتیبان (۱۴) دارای استخوان بندی و ترکیب ظاهری (۱۵) بصورت جسمانی در
 آوردن (۱۶) روا کردن - رایج نمودن (۱۷) همدست (۱۸) نقله کردن - فاسد کردن
 بند ۲۶ همین باب دیده شود.

در شازدهم

- (۴۲) دید انسانها اینچه گویند، (۴۳) کو مروچینیدار^۱ می دام هم آهرمن هست؛ (۴۴) هم چم را^۲ نزد هچی دام اوزدن^۳، (۴۵) چی آهرمن - کنشنی هست، (۴۶) دیده، این کوچون گیهان آهرمن داشت، فرجام پیروز یزد هست، (۴۷) به وزار داری^۴ می جانان از تنان^۵، (۴۸) این گیتی به اودم^۶ و شووید^۷، (۴۹) نو نه آرائید^۸، (۵۰) نبود ریست ویراستاری^۹ تن می پسین^{۱۰}
- (۵۱) دید، این کو آن دو بنیشته همایها - استیشنی^{۱۱}، هم - ویمندیها^{۱۲} اوین بود چون آفتاو و آسایه^{۱۳}، (۵۲) و شان نبود هچی نیشامی^{۱۴} و وشادنی^{۱۵} میان.
- (۵۳) نون گویم نخت اور بودن نشاستن می هچی هسته تیس می اکناره^{۱۶}، (۵۴) به^{۱۷} اواز^{۱۸} آن می اکناره خوانم نیبی^{۱۹} و جمان^{۲۰}، (۵۵) آنیچه می نو هست اندرون به جامندی^{۲۱} و جماتی هستان^{۲۲} تیمان^{۲۳} کنلراومند و بنیهد. (۵۶) اینیچه کو، اگر شان یکی و دوتی اور گوئید، از آن چون یکی به به همایها بروستی^{۲۴} می تیس اینا^{۲۵} نبود، (۵۷) چی یک این کونه دو؛ (۵۸) دو این کوبن یک می جدایی می یک از دید، (۵۹) می نه دو خوانید، (۶۰) که^{۲۶} یک به به هما بروستی می یکی شناسید، (۶۱) و دوتی به به جدایی می یک یک شاید بودن، (۶۲) یک آن می به یکی یک و استیان^{۲۷} به یکی؛ (۶۳) یک و دو اندر تخمه چندی^{۲۸}

- (۱) تپاه کننده - ویران کننده (۲) گلدرداری - رهائی دادن (۳) افدم - آخرین در مقابل قدم = نخستین (۴) خراب شود - تاراج شود (۵) از نو - باز (۶) آراستن دوباره اجساد (۷) تن آخرین - قالب جسمانی جدیدی که در روز قیامت مردگان را به آن میآرایند (کارنامه در یازدهم - ۱۵) (۸) در حد یکدیگر بودن (۹) نشیمی درست تر بنظر میآید یعنی نشین و جایگاه (۱۰) کشادگی - فاصله - درز (۱۱) بلکه (۱۲) فقط - تنها (۱۳) تهی - خلاء - فضا Espace (۱۴) زمان Temps (۱۵) چیزیکه جانی را اشغال میکند - تصرف محل (۱۶) هستیها (۱۷) چیزها (۱۸) محیط دایره کشیدن (۱۹) دیگرگون (۲۰) چون (۲۱) استوار - مستقیم - در یازدهم متن بند ۷۷ دیده شود (۲۲) اصل شمارش -

مره او مندی^۱ (۶۴) و چندی و مره او مندی و همایی وجدایی می چون من گفت
به کنار او مندی بودن نشاید؛ (۶۵) اوچه^۲ میانه دانشنان^۳ روشن.

(۶۶) دید، این کو، اکناره^۴ آن بهود می به دانشنی نه پروندید؛ (۶۷) که
به هجی دانشنی پروستن نشاید، اندر دانشنی می یزد پروستن نشایست اجار؛ (۶۸) آن
یزد خودی می خویش آنچه می تار - بنیشته^۵ هماییها^۶ اندر دانشنی نه پروندید.
(۶۹) کش خویش خودی اندر خویش دانشنی نه پروندید آن ویسپ - وهه^۷ ویسپ -
وین گفتن واهر^۸؛ (۷۰) چی، ویسپ، همایی و زارد^۹ (۷۱) و همایی، هما کوسته^{۱۰}
پروستی راهما خوانید؛ (۷۲) هما کوست، پروسته کنار او مندی اجار. (۷۳) آن یزد
که از هما پروستی می خویش آگاه، کنار او مندی سزد انگاردن^{۱۱}؛ (۷۴) اگر اکناره،
اناکاه. (۷۵) فردم دانشنی نی دانا ازش اوزیرشنی^{۱۲} دانستن می خویش خودی و
چونی و چندی؛ (۷۶) که آن می خویش هما خودی و چونی و چندی اناکاه، اورپیچه
اوره چونی و چندی^{۱۳} دانا بود گفتن واهر.

(۷۷) اینپیچه کو، چون اکناره ابروستی^{۱۴} را به دانشنی نه پروندید؛ (۷۸)
آن این کواش هما خودی دانا ایانه هست می ادان هما روشن ایانه هست می تاریک
همازینده ایانه هست می مرده وش اناکاه.

(۷۹) دید، این کو روشنی و جان می ایندر^{۱۵} ایادوم بهر^{۱۶} می از هم زروانی
هست ایانه نه. (۸۰) که بهر می از خودی می زروانی هست، آن نه هوزواراند^{۱۷}؛

(۱) شمار مندی (۲) این نیز (۳) مردم دانشمند (۴) بی کنار - پیکران - بی پایان.
(۵) بنیاد تاریکی (۶) همگی (۷) بی اساس - بی منطق (۸) سوی - جانب Côte در
لغت فرس ص ۴۸ یعنی کمر و پهلو آمده است + بوشعیب گوید: شاگرد نعت بودم
یافتی! - تازمانه زد مرا اناکاه کوست. (۹) هنگار. پندار - پنداشتن (۱۰) ناگزیری
(۱۱) کیفیت و کمیت (۱۲) نام محدودی (۱۳) اینجا (۱۴) بهره - حصه (۱۵) دکتروست
بشکل Hazinhard اصلاح میکند در سیزدهم بند ۱۴۴ دیده شود. اوز واردن = اوز
(Out) بیرون + واردن = گردیدن یعنی بیرون گردانیدن ریشه اصلی لغت (اوز و ارشن).

کوتیس کش به رازش بختن شاید بهر مند شاید بودن؛ (۸۱) بهر مند به که همینده^۱ اندانشاید؛ (۸۲) و همینده به از همینده ار کش آن همینده همینده اینانه وزیرد؛ (۸۳) و که بهر کرده کنار او مند و بنیهد؛ بن کش به رازش هم آینه کرده کنار او مند بودن اگمان؛ (۸۴) به آن چی گویند کو و بسپ بر^۲ بهر نوین گواهی دادار؛ (۸۵) آنکه بهر کرده کنار او مند ایام آنچه بن به که کرده و از بهران همینده کنار او مند؛ اینا بودن نشاید. (۸۶) اینیچه کو اکناره نه بخشید؛ (۸۷) چی به راز همایی بخشید؛ (۸۸) و همایی اور کنار او مندی گواهی؛ (۸۹) چون من ازور نمود؛ (۹۰) کوهستی چونی^۳ می بن به از هومانایی^۴ و انکوشیده می بر اینانه ایام؛ (۹۱) هرچی به بر ایابوید^۵؛ (۹۲) به بن هم آینه بودن اور^۶؛ (۹۳) آن که کردنی^۷ و کنار او مندی به بر ایابوشنی^۸ هم از وزار^۹ بنیچه کش به رازش به کنار او مندی اگمان.

(۹۴) دید این کو اکناره آن بهود^{۱۰} ابرخت جا^{۱۱} و اویمند^{۱۲} خودی؛ (۹۵) و ش هن جانشامی^{۱۳} ازش پرخت نیست؛ (۹۶) آن که دو بنیشته اکناره و اسامان^{۱۴} خودی گوئید، آسمانان، زمینان، هامست^{۱۵} تی - کردان، و خششان^{۱۶}، جانان، روشنان، بغان^{۱۷}، ام شاسپندان و سان^{۱۸} همبرشنان^{۱۹} کشان جد - نامی از جدایی می يك يك از اوی، دید، نه سامانمند شاید بودن؛ (۹۷) آتش هما اندر چی^{۲۰} و کو^{۲۱} داد؛ (۹۸) که دو بنیشتان همشیا ابرخت - جا بودند؛ (۹۹) به اگر شان خودی می اکناره کنار او مند کرد و جانی این هماهستان بودان بهودان^{۲۲} کرد بودن، چون

(۱) هم کرده - متحد - مترکز (۲) گزیرد (۳) نتیجه، بن = بنت - بروین = علت و معلول (۴) زبر (۵) چگونگی (۶) مانندگی (۷) بافته شود (۸) بی گمان - یقین (۹) ساختگی (۱۰) آزار (۱۱) دکتر و ست فرخت اصلاح کرده یعنی مکان نامعین (۱۲) بی پایان - در ترجمه سانسکریت بی شك آمده است تصور میرود در اصل اگمان بوده است. (۱۳) نشیی یعنی نشین شایسته تر است (۱۴) سامان - حد (۱۵) همگی (۱۶) رستیاها (۱۷) خداوندان (۱۸) دکتر و ست و س آئین اصلاح کرده است (۱۹) انجنان (۲۰) چه چیز (۲۱) کجا (۲۲) آنها تیکه بعد از بیاشند.

شاید ؛ (۱۰۰) اگر گوهر می همه اکناره کنار او مند بودن شاید ؛ آن نتیجه بودن
 شایستن اور ؛ (۱۰۱) آن می اور اور دیشنی می گوهر گویند و اهر
 (۱۰۲) اینیجه به داند کو اکناره آن بهود کش پرخت می ازش فردم نه وخت ؛
 (۱۰۳) هچی نیس جدا از اوی جدا ازش بودن نشاید ؛ (۱۰۴) به از ویند می اکنار می
 شناسید ؛ (۱۰۵) ایانه استردیها ' آن نیس می نداند کوچی همه گوید و سیزد و
 سخون اور راینند ' کودگان کودك دانشان بدش ویلوانیند ' اندا راه هوجی ؛ (۱۰۶)
 اگرش اخردیها اینیجه گوید کش خودی اکناره ' وش دانشیجه اکناره به اکناره -
 دانشی داند کو اکناره هست ؛ (۱۰۷) آن و اهر می دوبار و اهر ، (۱۰۸) یک این کودانشنی
 اور تیس آن می به دانشی ایافته و اندر دانشی پروسته ؛ (۱۰۹) تیسیجه به آن می اندر
 دانشی هماینها پروسته ' و ایافته اندا بوند ' شناسید ؛ (۱۱۰) می تیس دانشی به
 هما شناختن می تیس بهود ؛ (۱۱۱) هما شناختن می تیس به هما پروستی می تیس
 اندرون دانشی بهود .

(۱) بخت - از بخشیدن = قیمت کردن (۲) - سردگی - تحیر (۳) - راندن

(۴) ویلوانین = منحرف کردن - گمراه کردن (۵) محصور (۶) کامل - تمام *

دنباله

نکته هائی از باب یازدهم

((شکنند و یهانیك و یچار))

(۱) پیش ازین دوباره سفسطه و هرزه درائی و نظریه راست (راست فکرنشی) نوشتم ،
(۲) تا دانشمند بدان بنکرد .

(۳) نخست او (ایزد) يك بنیاد (مبدأ) نيك اندیش (هوسکال) است ، (۴) چون
گویند که : « ایزد یکی است ، نیکو کردار و دانا و توانا و آمرزنده و بخشایشگر میباشد ؛

(۵) چون کره و بزه و راستی و دروغ و زندگی و مرگ و خوبی و بدی از اوست . «
(۶) اکنون باید از ایشان پرسید ، (۷) که : « آیا ایزد همیشه آمرزنده و بخشاینده و

نیکوکار و دادگر و بهیگی آنچه هست و خواهد بود داناست و بهره چه آرزو کند کامروا
میباشد و نیز میانجیگری او از روی داد است با چنین چیزی نیست ، « (۸) چه اگر او

آمرزنده و نیکوکار و بخشایشگر است ، پس چرا اهریمن و دیو و اینبسه گروش های بددورخی
را با وجود آمرزندگی و نیکوکاری و بخشایشگری خود برای آفریدگان خویش روا داشته

است ، (۹) اگر او نیکو است داناتی و آگاهی مطلق او کجا بود ، (۱۰) اگرش نخواست که
زیان و بدی را از آفریدگان باز دارد و هر کس را جداگانه نیکو بدهد ، دادگری و میانجیگری

او یکجا رفته ، (۱۱) اگرش شایسته نبود که نداد ، توانائی مطلق او از چیست ، (۱۲) هر
کس چون نگرند بدان می تواند برد .

(۱۳) مگر گویند : هر نیکي و زیان از ایزد باشد ، جز هنگامیکه این چهار صفت
(هنر) که بایسته الوهیت (ایزدی) هست : آگاهی مطلق و توانائی مطلق و خوبی و بخشایشگری

(۱) قرآن سوره تنابین - ۶۴ آیات ۱۳ - ۱۴ - ۱۸ و سوره روم - ۳۰ آیه ۴۰ :
« اِنَّ اللّٰهَ الْاَهْمُ . . ان الله غفور رحيم . . عالم النیب والشهادة العزیز العکیم . . الله الذی خلقکم ثم
رزقکم ثم یتکم ثم یحییکم » . . خدائی که جز او خدائی نیست . . آمرزنده و بخشاینده است . . دای
نهان و آشکار ، بزرگ فرزانه خدائی که شما را میافرید پس بشما روزی داد پس شمارا
بپراند پس شما رازنده گرداند

را زاید بر ذات او دانند؛ (۱۴) و گرنه چاره دیگری نیست؛ (۱۵) چون هرگاه یکی ازین چهار صفت را از او جدا کند، پس ایزدی او کامل نباشد. (۱۶) چه اگر ایزد همه آگاه و همه توان و خوب و بخشایشگر باشد، پس کسیکه همه آگاه و همه توان و خوب و بخشایشگر نیست ایزد نباشد.

(۱۷) دیگر اینکه چون او خداوند کامروا بهر کس و بهر چیز بود، چرا آن ملک و شهر یاری خویش را چنان از هر گونه دشمن و ضد (بتباره) نگاهبانی نکرد، تا هیچ چیز نیز از مستندی و سنم و پیدای و گله مندی (گروزشنی) برای هیچکس در شهر یاری او نباشد؛ (۱۸) چه خداوندی و شهر یاری را مردی بر ازنده خداوندی و شهر یاری باشد که ملک و شهر یاری خویش را چنان باخرد خویش تواند پاسبانی کند که دشمن را از کردار خود با رانی کاستی (کستن) و گناه و زبان کردن نباشد؛ (۱۹) یا چه دشمن به کار او طمع کند (بازد) ناتوان باشد که از همت دوستان خود او را با ایزد و هر کس را نامستند تواند کرد.

(۲۰) دیگر اینکه چون پیروز و جیره و توانا (پادشاه) باشد؛ (۲۱) آن پیروزی و چیری بردشنان و ضد (همبندی) بر که میتواند باشد؛ (۲۲) زیرا برای پیروزی بردشنان باید که شدی وجود داشته باشد؛ (۲۳) سزاوار نیست که مخالف و دشمن خویش بوده باشند؛ (۲۴) تا زمانیکه دشمن و مخالفی وجود ندارد، بر که میتوان پیروزند و جیره شد؛ (۲۵) اینگونه پیروزی و چیرگی گفته نشود. (۲۶) زیرا گاو ان و گوسفندان نیز زمانیکه مخالف و ضدی ندارند بر خویشتن چیره و پیروزند میباشد.

(۲۷) دیگر اینکه: آیا دانسته به ایزدی و بزرگی خویش خورند است یا نه؛ (۲۸) اگر مرد دانا خورند است، پس او خورند میباشد باینکه با دانش خویش دشمن و گناهکاری میانبرند و همه آنچه که ملک را فاسد کند با دانش و خواهش خود بسود ملک و آفریدگان روا دارد. (۲۹) چگونه سزاوار است که گناه و زبان ایشان را خواستن و خود بر ایشان دشمن و نهرینگر بودن و دوزخ را آماده کردن و سبب زبان مردم شدن؛

(۳۰) دیگر اینکه: هر چه گوید باید راست و باور داشت یا نه؛ (۳۱) اگر بر راستی گوید و میتوان باور کرد که میگوید: «من دوست کربه و دشمن بزه ام.» (۳۲) همیشه گناه و گناهکار بیشتر میانبرند تا توابع و توابعکار. (۳۳) راستگویی او کجاست؛

(۳۴) دیگر اینکه: آیا اراده او خوبی و یا بدی است؛ (۳۵) اگر اراده او بر بدی است، ایزدی او از کجاست؛ (۳۶) اگر اراده او بر خوبی است، پس چرا بدگواران و بدی بیش از خوبان و خوبی است؛

(۳۷) دیگر اینکه: او بخشایشگر هست یا نه؛ (۳۸) اگر بخشایشگر نیست، پس

از روی او از کجاست ؟ (۳۹) اگر بخشایشگر است ، پس چرا میگوید که : « دلها و گوشها و چشمهای مردمان را بستم تا ایشان نتوانند اندیشیدن و گفتن و کردن مگر آنچه که من بخواهم » (۴۰) ایشان از وجود مهان و آزادگان بی نیازند ، (۴۱) کسانی هستند که به انواع مرگه کشته شوند و بدوزخ جاویدان انگنده شوند . (۴۲) تا آنهاییکه باز بیافرینم ثواب کتفه خوب باشند ، « (۴۳) کتون نیز آنهایی را که بعد بیافریدم آزار کتفه شدند ، (۴۴) و از آنهایی که پیش بودند جنایتکارتر و گناهکارتر باشند .

(۴۵) دیگر اینکه ، اگر او هر چه کند با دانش و بسبی بکند ، (۴۶) پس نیز اگر او راهیج شد و دشمن نبود ، چرا نخستین کاریکه او آماده کرد و انجام داد ، پرستندگانش به دیومنشی و نافرمانی ایستادند و مردمان به تابکاری (دروندی) گمراه و دوزخی گشتند ، (۴۷) اگر او ندانست که گمراه شوند ؛ سواوار بود آزمایشی در کار بکنه ، (۴۸) چه اکنون بیش از هزاران هزار که او برداخت ، که بایستی او را بیرستند و از فرمانروایش شادباشند . هگی نافرمان و بد اندرز شدند ، (۴۹) زیرا مردم با آن دانش کم ، چنان آماده و ساخته شده اند چنانکه آرزوی مردمان است ، (۵۰) اگر نیز چیزی آماده کنند ، و سازند که نباید باشد و بشود چنانکه آرزویشان بوده است ، دوباره برای ساختن چنین چیزی بالشاری نکنند بلکه از آن بیرهزند .

(۵۱) او که خداوند توانای مطلق و دانای مطلق است ، تاکنون از بسا چیزهای بیشاری که آفرید و آماده ساخت یکی نیز چنانکه آرزو میکرد نبود و نشد ، هنوز نیز از آماده کردن و آفریدن بسیاری چیزهای تازه بی بهره زد ، (۵۲) زیرا چون آفریدگار یکی از نخستین فرشتگانی بود ، که از روی مهرورزی او را برای چندین هزار سال از آتش آماده کرد ، (۵۳) چنین گویند که سواره پرستش او را میکرد ، (۵۴) در انجام بواسطه سربچی از يك فرمان او (ایزد) که : « باین نخستین مرد که من از گل آماده کردم سجده (نماز) بکن . » (۵۵) ، رشکاری ناسزای آشکارا در باره او مقرر داشت . (۵۶) پس چنانکه به گل خود خشمناک شونده و نفرین کند ، او را خوار کرد ، (۵۷) و به دیومنشی و دروغزنی گمراه شد او را از بهشت بیرون کردند ، (۵۸) و بلوزندگی هزاران سال خداوندی جاودانه بخشید ، (۵۹) چنانکه او گفت : « من میروم بندگان و پرستندگانت را گمراه سازم

(۱) « ۴ - اما خداوند دلی را که بدانید و چشمانی را که به بینید و گوشهایی را که

شنوید تا امروز بشان نداده است . « سفر تشبه باب بیستونهم .

(۲) احتیال میرود اشاره به سقوط آدم باشد . بند ۶۱ - ۶۷ همین باب دیده شود .

و بفریم. « ۱ (۶۰) و او (اورد) بیل خویش، زبان کننده و خدا را آفرید. (۶۱) در انجام نیز آن مرد را که از راه دوستی و آزریم به بزرگترین (بهشت) فرشته و بسیاری از پرستندگان فرمان داد که او را کرنش کنند، (۶۲) به بوستان بهشت فرستاد، (۶۳) تا کشاورزی کند و از همه میوه ها بخورد، (۶۴) بجز آن يك درخت که فرمود: « از آن مغور! » (۶۵) و با آنها فریفته و گمراه کننده را آماده کرد، (۶۶) و در بوستان گذاشت (۶۷) کسانی مار آگویند، کسانی اهریمن، (۶۸) و او خود آذونمایلی به خوردن آن برودم داد، (۶۹) پس، بدست گمراه کننده فریفته شدند که: « از آن درخت بخور! » (۷۰) برخی گویند که او به آدم گفت، (۷۱) بسبب آن تمایل خوردن (چپرخورداری)، ایشان خوردند. *

(۱) قرآن - سوره ۱۵ (عبر) آیات ۲۶ - ۴۰ « و چون را از پیش آفریدیم از آتش - دوم و چون پروردگار تو بفرشتگان گفت: من آفریدگار مردی از گلی از لجن بدبویم. پس چون آرا گشردم و در آن از روان خویش بدیدم پس سجده کنان بر او زانو زدند. پس فرشتگان همه با هم بھاک افتادند جز ابلیس که سرپا زد از اینکه باسجده کنندگان باشد، گفت ای ابلیس برای تو چاره ای جز اینکه از سجده کنندگان باشی نیست. گفت نشاید که من به بشری که از گلی از لجن بدبو آفریده ای سجده کنم. گفت پس از آن (بهشت) بیرون شو که تو بسنگ رانده شده هستی و بر تو تا روز قیامت نفرین خواهد بود. گفت پس بن مهلت بده تا روز رسانم. گفت پس تو از مهلت داده شدگانی تا روز وقت معلوم. گفت پروردگار! چون تو مرا از راه بند بردی من نیز در زمین آنها را بفریم و همگی را از راه بند برم جز از آنان که بندگان مخلص تو باشند. « (۲) ۱۵۰ - پس خداوند خدا آدم را گرفت و او را در باغ عدن گذاشت تا کار آنرا بکند و آنرا محافظت نماید ۱۷ - اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری زیرا روزیکه از آن خوری هر آینه خواهی مرد. « سفر پیدایش باب دوم. « ۲۰ و لا تقرباھن الشجره فتکونا من الظالمین - و بدین درخت نزدیک مشوید و گرنه از شکاران باشید. « قرآن (۳) ۱۷ - و مار از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود هوشیار تر بود و بزنی گفت آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید! « سفر پیدایش باب سیم. (۴) « ۹ - و آن ازدهای بزرگ و مار قدیم که به ابلیس و شیطان مسمی است که تمام مسکونه را میفریبد مطروح شده بر زمین انداخته شد و فرشتگانش نیز با وی افکنده شدند. « مکاشفات یوحنا باب دوازدهم. « ۲ - و ازدهای بی آن مار کهن را که ابلیس و شیطان است گرفتار نمود و او را تا مدت هزار سال بند نمود. « مکاشفات یوحنا باب بیستم. (۵) مقابله خود با سفر پیدایش باب سیم آیه ۱ - ۶.

(۷۲) پس از خوردن چنان دانشمند شدند که ایشان به خوب و آشنایته و دانستند (۷۳) از آن بگانه اندر که فراموش کردند، از احترام بزرگ و مهربانی بی بهره گردیدند، (۷۴) آن فراموشکاری باعث بهانه از ایشان شد، (۷۵) او (آدم) با زش یا خشم زیاد و بی آزرسی از بوستان بهشت بیرون رانده شدند ۲، (۷۶) بدست آن دشمن فریخته و گمراه کننده سپرده شدند؛ (۷۷) بدینسان اراده خویش را میان ایشان روا داشت، تا آنها بکار بندند؛ (۷۸) کنون پیدای، فرمان بی همت و بس خردی و کم دانشی و یاوه تر و زیان رسانتر ازین کدامست؛ (۷۹) این نیز که آن بوستان را چرا چنان مستحکم و استوار نکرد که آن فریخته تواند در آن شود؛ ۳

(۸۰) کنون نیز آن (فریخته) بسا از بندگان و پرستش کنندگان او را گمراه کرد و کند، (۸۱) و بهین سبب بسیاری پیغمبران و فرستادگان (و خشوران) را نوبت نبوت برای کینتی برگزید؛ (۸۲) که: «بندگان مرا از دست آن فریخته رهائی بخشند» (۸۳) و آنها را براه و رسم راست آورند؛ ۴، (۸۴) و نیز آت پرستش کنندگان و پیغمبران خویش آ، کوشش آنها مردم را براه راست و موعظه (بند) نیکو آورده بود، همگی به اراده او برگ دشوار (شکنجه) تسلیم و کشته شدند؛ ۵

(۸۵) آن مبدأ فریخته و گمراه کننده جاودان زنده است؛ (۸۶) تا کنون نیز اراده او به فریندگی و گمراهی پیروزمندتر و کامروا تر از آن ایزد میباشد؛ (۸۷) زیرا قریب خوردگان

(۱) > ۷ - آنگاه چنان هر دوی ایشان باز شد. « سفر پیدایش باب سیم. (۲) > ۲۳ - پس خداوند خدا او را از باغ عدن بیرون کرد تا کار زمینی را که از آن گرفته شده بود بکند ۲۴ - پس آدم را بیرون کرد و بطرف شرقی باغ عدن کروبیان را مسکن داد. « سفر پیدایش باب سیم. > الم انهکما من تلکما الشجرة و اقل لکمان ان الشيطان لکما عدو مین - شما را نهی کردم و گفتم در پیرامون این درخت نگریدید و متابعت سخن دشمن نکنید. - ابعطوا منها جیماً بفسکم لیمن عدو ولکم فی الارض مستقرو متاع الی حین - هر چهار بر زمین شوید و اقرار گیرید و هر یک دیگری را دشمن شدند. (آدم و حوا ابلیس را دشمن شدند و ابلیس فرزندان او را و حوا ما را دشمن شد.) (۳) در سیزدهم بند - ۱۴۲ دیده شود.

(۴) > ۲۲ - زیرا خداوند بضاطر نام عظیم خود قوم خود را ترک نخواهد نمود چونکه خداوند را بسند آمد که شما را برای خود قومی سازد ۲۳ - و اما من حاشا از من که بخداوند گناه ورزیده ترک دعا کردن برای شما نایم بلکه راه نیکو و راست را بشما تعلیم خواهم داد. « کتاب اول سمویل باب دوازدهم. (۵) > ۴۹ - ازین دو حکمت خدا نیز فرموده است که پسوی ایشان انبیاء و رسولان میفرستم و بعضی از ایشان را خواهند کشت و بر بعضی جفا خواهند کرد. « انجیل لوقا باب یازدهم

و گمراهان خیلی بیشتر از راست راهان و نا گمراهان میباشد .

(۸۸) دیگر اینکه هر چه او کند بسیی است بانه ، (۸۹) اگر بی سبب کند کار بیهوده

است ، (۹۰) کسیکه کار بیهوده کند سزاوار نیست که بتوان ایزد ستایش شود ، (۹۱) اگر

برای بسیی کند ، (۹۲) پس در صورتیکه هیچ ضد و مخالفی وجود نداشت ، اینها آفریدگان

مانند دیومشان و مردم نافرمان که بر ضد اراده او میکوشند و گمراه کننده میباشد و آفریدگان

یشاری که بی سود آفرید از بهر چه بود ،

(۹۳) دیگر اینکه : اگر او همه اینها را میدانست و خواست که بشود ، در خور او نبود

که با دانش و اراده خویش چیزی بیافریند که از آن پشیمان شود و در برابر اراده و فرمان

او ایستادگی نکنند ، (۹۴) و دشمن پیغمبران و کارفرمایان (کامشکران) خویش

بوده باشند ؛

(۹۵) اگر گویند که : « این ضد (بشاره) را اصلاً خوب و نیک آفرید ، پس آفریدگان

به بدی و گمراهی گرایند ، (۹۶) اینکه گویند او توانای مطلق است ، بهمان سبب

اراده ضد بگرایند به بدی و گمراهی آفریدگان چیره نر و زورمند تر از آن ایزد میباشد .

(۹۷) چه در هر زمانی بدی نیرومندتر از خوبی است .

(۹۸) دیگر اینکه گناهکار هم به اراده اوست ، (۹۹) او خود منش گناهکاران را

گمراه کرد ، (۱۰۰) او خود نظم بزه را کشت ، (۱۰۱) چونکه روید پس ریشه خود را از

کجا داشت ، (۱۰۲) از کدام نیروی دادگری پکی کشته شد و دیگری را پاداش دادند ؛

(۱۰۳) دیگر اینکه این جهان را بطنی برای رامش و آسایش خود و نیکی مردمان

آفرید و داد با بدون علت برای گرفتاری و رنج (شتاب) و فربخ خویش و درد و مرگ

مردمان ، (۱۰۴) چه اگر او بی سبب آفرید کار بیهوده ای بود ، (۱۰۵) چیز

بی جهت از دانایان پذیرفتنی نیست ، (۱۰۶) اگر او بطنی آفرید ، برای شدای خود و آسایش

و نیکی مردمان بوجود آورد ، (۱۰۷) چرا آنرا آبادان و پر از نیکی نیافرید ؛

(۱۰۸) اگر از آراستن مردم و آفریدگان مقصود رامش و نیکی بود ، از کشتن و فساد

چه سودی داشت ، (۱۰۹) اگر منش جنایت را او بر مردم نهاد ، او کیست که از فرمان خود

و اراده اش فکر جنایت میدهد ، (۱۱۰) اگر او خورد داد و اکنون آنها را بعیب (آهو) گیرد ،

پس راستی و مبالغه گیری او از چه است ، (۱۱۱) زیرا مردم نیز با دانش کم و کم خریدی

پس تا میتوانند شیر و کرک و خرگوش (جانوران) و طی (دبکر) را میان جوانان و زنان

آبستن خویش نیکنگذارند ؛ (۱۱۲) تا میتوانند آنها را بکشند ، (۱۱۳) اکنون ایزد پخشایشگر

اهریمن و دیو را چرا بجان آفریدگان خود رها کرد ، (۱۱۴) بدینسان آنها را کوز و گمراه

و نابکار و دوزخی کرد ، (۱۱۵) اگر برای آزمایش آفرید ، چون میکوبند آن بهر اولیای

آزمایش برای آفریدگان بوجود آورد؛ (۱۱۶) چرا آنها پیش از آمدن و آفریدگان شناخت؛ (۱۱۷) چه کسیکه دستورش بر پایه آزمایش باشد آگاه مطلق خوانده میشود؛

(۱۱۸) خلاصه اینکه اگر هیچ ضد (مسال) و مخالفی (پشماره) برای ایزد نبود میتوانست همه آفریدگان و آفرینش را بی‌گردد بیافریند، چرا اینگونه نکرد؛ (۱۱۹) آیا اراده‌اش ناتوان بود؛ (۱۲۰) اگر او خواست و نتوانست، توانایی او کامل نیست؛ (۱۲۱) اگر میتوانست و نتوانست؛ بخشایشگر نبیاشد؛ (۱۲۲) اگر میدانست که «ازین آفریدگان و آفرینشی که بوجود آورد» کسی یا چیزی باشد که بکام من نیست. «(۱۲۳) و در انجام بیافرید؛ (۱۲۴) پس اکنون اینته ناخورسندی بخود راه دادن و بیوست خشناک شدن و نفرین کردن و بیاداش بدوزخ افکندن بی‌سبب است.

(۱۲۵) دیگر اینکه اگر همه فکر جنایت (بزه‌منشی) و ارتکاب جنایت (بزه‌کنشی) و گناه که مردم اندیشند و گویند و کنند، همچنان نیز بسیاری و درویشی (فقر) و بیاداش زبان و دوزخ جز اینکه به اراده و فرمان ایزد باشد شایسته نیست؛ (۱۲۶) کام و توانایی ایزد هیچ‌یک است؛ (۱۲۷) زیرا خود او نیز همیشه است؛ (۱۲۸) ناامیدی از دستکاری جاوید و از زبان و بادقرا کتون نیز معفق است؛ (۱۲۹) چنانکه پاره‌ها گفته شد، که هیچ استاد باقر، سنگ (فرهنگود) نیست که بتواند خود را از فریب بدی و خواهشها باز دارد؛ (۱۳۰) اگر پرستندگان از همان پرستندگان و دستورات باشند که بر فرمان این اندرز داده‌اند که: «جنایت (بزه) و گناه نکند»؛ (۱۳۱) چه میخواهند از اراده و فرمان ایزد سر باز زنند؟ (۱۳۲) این نیز که چون اراده هر کس هم بزهکار است و هم نکوکار، پیدا نیست که نکوکاری نیکوکاران و یا جنایت بدکاران را می‌پسندد.

(۱۳۳) این نیز برشکانی که بامید روان بیماران را دارو دهند، (۱۳۴) ایشان درد و بسیاری را براندازند. (۱۳۵) آیا ازین کردار ایشان کار نیکی بخوبیش کرده باشند؟ (۱۳۶) یا اینکه بیاداش دوزخ را پیرایش کنند؛ (۱۳۷) و آنهایکه از راه غلاف روحانی (دوان دوشام) بدرویش نیازمند و مردم آزرده چیز دهند؛ (۱۳۸) ایشان نیاز و درویشی آنها را برطرف سازند؛ (۱۳۹) چگونه از آن کردار کار خوبی به خوبیش کرده باشند؟ (۱۴۰) بی‌شک ایشان گناه بزرگی مرتکب شوند. (۱۴۱) اگر گویند که: «آن برشکان و درمانی که کنند، همچنین کسانیکه بدرویشان و آزردگان چیز دهند همه به اراده ایزد باشد.» (۱۴۲) آسانتر و منطقی‌تر و بیشتر درخور ایزد بود، اگر ایزد بدون ضد و مخالف میبود؛ بسیاری و درویشی را عیب‌داد؛ (۱۴۳) تا اینکه ایشانرا خود بیمار و درویش کند و بر درمان فرماید.

(۱) بی‌اراده و فرمان او گناه و بدی نمیتواند وجود داشته باشد، چنانکه در بند ۱۲۵

ذکر شده است.

دهد که د شا ایشانرا تندرست و بر نیاز کنید « (۱۴۴) اگر گویند که : « مقصودش این بود که آن بزشکان و دهندگان را پیدایش نیکی بنماید ، (۱۴۵) ایشان را با نیکی جاودانی به بهشت جای دهد . « (۱۴۶) این بنگرید که : او از پیدادگری و ناتوانی برای نیکی و شادی و بر آوردن خواست بندگان دیگرش ، مایهٔ زیان بسیاری از یگانهان میشود که مشند و درویش و نیازمند و بیمار باشند (۱۴۷) این نیز که برای او مسکن نیست که نیکی و آبادی نیکی دهد مگر از راه مستندی و درد و بیچارگی دیگران ؛ (۱۴۸) کردار او نشان میدهد که کامکاریش از بند ضد آزاد نیباشد . (۱۴۹) اگر گویند که آن بیماران و درویشان را پیدایش به نیکی در بهشت مینوی (لاهوتی) جاویدان بفرستد ، (۱۵۰) چنین بدست میآید که کاملاً نمیتواند پیدایش مینوی بدهد مگر بوسیلهٔ درماندگی در زندگی نامونی (کیتی) ؛ (۱۵۱) این نیز که ایجاد بدبختی در زندگی مادی بی بریش و بی منطق و بی پیش بینی و از روی تصادف است ؛ (۱۵۲) پس از بیچارگی پیدایش بهشتی مشکوک و باور نکردنی است . (۱۵۳) چون درماندگی قبلی بی علت بود ، پیدایش بعدی نیز بی سبب و اسفناه است ؛ (۱۵۴) این نیز که هیچ آزادی بعدی بدست نیاید مگر پس از مستندی قبلی عاقلی ندارد .

.....

(۲۰۰) این نیز گویند که : « او (ایزد) مرگ و درویشی را باین علت بوجود آورد تا مردمان ارزش زندگی و تندرستی و توانگری را بیشتر شناسند ، (۲۰۱) و به ایزد سباسبگزار تر باشند . « (۲۰۲) آن کردار بی منطق او را بنگرید که بدانگونه او زهر ببرد میدهد تا ارزش و بهای پازهر را بیفزاید ؛ (۲۰۳) تا آن پازهر را گرانتر و ارزشمندتر بفروشد ؛ (۲۰۴) این از کدام میانجیگری (ایزد) ناشی میشود که برای شناختن ارزش نیکی ، بدیگر یگانهان درد و مرگ و زیان روا دارد ؟

(۲۰۵) دیگر آنکه گروهی از ایشان گویند که : « ایزد بهیسهٔ آفریدگان و آفرینش پادشاه است ، (۲۰۶) زیرا که آفریدگان همه از آن خود او هستند ، (۲۰۷) چنانکه باید و خواهد با آنها کند و دستگیر نیباشد ، (۲۰۸) چه بپیزی سنگری کنند که از خودشان نباشد ؛ (۲۰۹) پس کبیکه همه چیزها از خودش است ، چنانکه خواهد با آنها رفتار کند و دستگیر نیست . «

(۱) ۲۰۶ - نی بلکه تو حکیتی ای انسان که با خدا مبارزه میکنی آیا مصنوع صنایع میگوید که چرا مرا چنین ساختی ؟ ۲۱ - یا کوزه گم اختیار من گسل ندارد که از یک خمیره ظرفی عزیز و ظرفی ذلیل بسازد ؛ « باب نهم ، رسالهٔ پولس رسول پرور میان .

(۲۱۰) این بدانند که اگر پادشاهی نیز ستم کند ستمگر خواننده نشود (۲۱۱) این مانند آنست که پادشاهی دروغ گوید و راستگوش پندارند ، (۲۱۲) مانند اینکه چون پادشاهی جنایت گناه و دزدی کند و تاراج نماید گناهکار خواننده نشود ؛ (۲۱۳) همچنانکه آن بزرگوار (هوفرورد) روشن بر آفرینش ملو (انگوشیدم) گفته است :
 (۲۱۴) « چون دیدند مردی باختری نزدیکی می کند ، (۲۱۵) چون از او پرسیدند که : « این کار نکوهیده چرا میکنی ؟ » (۲۱۶) او بوزش خواسته گفت که : « ذر مال خودم است ! »

(۲۴۵) دیگر اینکه همه چیز در جهان ازین بیرون نیست که نام نیک و یابد دارد ، (۲۴۶) اگر گفته شود که : « خوبی و بدی مردو از ایزد و از اراده ایزد آمده است . » (۲۴۷) آن اهریمن مستمند بی جهت بدنام شده ؛ زیرا بیگناه و بی بنیاد است و نیز هرگز بد و سرکش (بازسر) نبوده و نخواهد بود ، (۲۴۸) چنانکه در کتاب گوید که : « اهریمن باز سر شد و او را از بهشت بیرون راندند . » بی علت است ، (۲۴۹) زیرا آن بازسری و نافرمانی نیز به اراده ایزد بوده است .

(۲۵۰) اگر نیز گفته شود که : « نیکی از ایزد و بکام ایزد و بدی از مردم سر زده » پس اهریمن بی بنیاد و بیگناه است و نفرین و نکوهش او بی سبب میباشد . (۲۵۱) اگر همه این زبان و بدی نه از گوهر جداگانه بلکه از ذات و خودی ایزد بوجود آمده ، (۲۵۲) لازم است که ایزد دشمن و مخالف تالیات (رون) خود بوده باشد . (۲۵۳) این نیز که از هستی بزهکاری گفتگو شود بی آنکه گوهر آنرا در نظر گیرند بسیار فریبنده است ، (۲۵۴) چنانکه اگر انگاشت شود جنایت از گوهر نیکی بوجود آمده فریبنده است ، هر گاه اهریمن نیز که مبدأ و بنیاد هر جنایتی است از آفرینش و انجام کار ایزد جدا انگاشته شود فریبنده تر میباشد .

(۲۵۵) خلاصه اینکه : اگر نخست چیزی وجود داشت که بکام ایزد نبود ، اگر هر چیز از اراده ایزد بوجود آمده است ؛ کسی گناهکار نباشد ، (۲۵۶) نیز پیغمبر و آوردن دین بی علت بوده ؛ (۲۵۷) اگر سزاوار است هر کس گناهکار است تباہ شود ، خیلی بیشتر سزاوار است که بنیاد نهند (بن کردار) و نگهدارنده (داشتار) و آفریننده هر گونه بدی و جنایت از میان برود . (۲۵۸) اگر نیز گفته شود که : « بدی و جنایت از اهریمن یا مردم سر میزند » ، چون ایشان نیز از جانب ایزد آفریده

شده و بوجود آمده اند که بنیاد آنها بشمار میرود، پس باید که هم او علت بنیاد بدی باشد، (۲۵۹) از بد پتر است .

(۲۶۰) این نیز بنگرید که ، همگی کیشها از (زبان) دستور خویش این گویند که بجماعت (رعه) خود گفته و اندرز داده که : « تو اب کنید و از گناه پرهیزید ! » (۲۶۱) بواسطه فریندگی این سخن نمی اندیشید ، که از چه و از کدام بنیاد گناه آمده ، که در باره آن فرمان داده : « شما نباید آنرا بکنید و کسیکه کرد او را بدوزخ جاودانی میافکنم ! » (۲۶۲) چون ، اگر چنین بود ، برای ایزد نیافریدن آن (گناه) آسانتر بود تا پس از آفریدن ، آنرا آشکار سازد و فرمان به پرهیز از آن بدهد . (۲۶۳) ازین رو ، نیز هیچ سود و بهانه ای برای آفریدن بدی نیشناسم .

(۲۶۴) دیگر اینکه در کتب (نیوگان) آنها ، گفتار متناقضی در باره تو اب و گناه دارد ، (۲۶۵) که : « تو اب و گناه هر دو از منست ، (۲۶۶) دیوان و جادو گران توانا نیستند که بکسی گزند برسانند . (۲۶۷) نه کسیکه دین پذیرفت تو اب کرد ، نه کسیکه بدین بدرفت گناه کرد ، مگر به اراده من . » (۲۶۸) در همین نامه بسیاری نا مربوط میگوید ، و نفرین به آفریدگان میکند ، (۲۶۹) که : « چرا مردم مایلند گناهیکه من برای آنها تعیین میکنم مرتکب شوند ؟ » (۲۷۰) چنین بر میآید که اراده و کردار در دست خودش است ، و آنها را بیاداش جسمانی و روحانی میترساند ! (۲۷۱) در جای دیگر گوید که : « من خود گمراه کننده مردم ، چه اگر اراده کنم پس راه راست را بنمایانم ، لیکن اراده منست که بدوزخ روند . » (۲۷۲) و جای دیگر گوید که : « خود مردم گناه کننده میباشند ! »

(۱) از اینگونه اشارات در قرآن فراوان است ، مثلاً سوره ششم (انعام) آیه ۳۹ - « من یشاء الله یضله و من یشاء یجمله علی صراط مستقیم - هر کرا خدا خواهد گمراه سازد و هر کرا خواهد براه راست اندازد - سوره چهاردهم (ابراهیم) ۳۲ و ۳۴ « خدائی که آسمانها و زمین را آفرید و از آسمان آب فرو فرستاد و بدان میوه رویانید که خورش شنا باشد و کشتی را مسخر شما گردانید تا در دریا روان گردد و جوپها را مسخر شما گردانید ... و از هر چه در خواستید شما را بهره ور ساخت و اگر نعمت خدا را شمار کنید بشمار آن نخواهید رسید » سوره ۱۴ (ابراهیم) آیه ۲-۴-۲۷ و سوره سیزدهم (رعد) آیه ۲۷ از اینقرار : « خدا گمراه سازد هر کرا که خواهد و رهنمایی کند هر کرا که خواهد ... و وای بر کافران از عذاب سخت ... و خدا استکاران را گمراه سازد ... بگو بدرستی که خدا گمراه سازد هر کرا که خواهد ، و هر که توبه کند باو راه خواهد برد . »

(۲۷۳) باین سه طریق (آئینه) ایزد در باره آفریدگان خودش که طریق جدا گانه دارند گواهی میدهد: (۲۷۴) یکی اینکه خود اهریمن است ۱، (۲۷۵) یکی اینکه خود گمراه کننده آفریدگان است ۲، (۲۷۶) و در دیگری او آفریدگان خود را در گمراه کردن آبه همکاری و همدستی اهریمن میآفریند چون میرساند: «در جایست که من مسبب آنم و در جای دیگریست که اهریمن...» (۲۷۷) اما آنکه گویند که: «مردم خودشان گناه کنند» آنها را اوبدستیزی اهریمن ساخته و خود او از جنایت و گناه دور است. (۲۷۸) زیرا، اگر مردم بحکم طینت (گوهر) خود جنایت کنند ایزد و اهریمن از گناه دور هستند. (۲۷۹) زیرا هرگاه کار ایزد نباشد، کار اهریمن نیز نخواهد بود.

(۳۵۲) این نیز گویند که: «ایزد به آدم فرمود که ازین يك درخت در بهشت مخور! ۴۴ (۳۵۳) از ایشان باید پرسید، (۳۵۴) فرمانی که ایزد به آدم داد که: «ازین درخت مخور! ۴۴ نيك بود باید؟ (۳۵۵) اگر فرمان نيك نبود، پیداست که درخت بد بود، (۳۵۶) سزاوار نیست که ایزد چیز بدی بآفریند، (۳۵۷) اگر درخت نيك بود، فرمان بد بود، از ایزد فرمان بد دادن سزاوار نیست؟ (۳۵۸) اگر درخت نيك بود، فرمانی که او به نخوردن داد در خورد خوبی و بخشایشگری ایزد نبود که از بندگان یگناه خود چنین بخششی را در پیغ بدارد.

(۳۵۹) این نیز که گویند که: «ایزد هر کسی را بخواهد به ایمان (گروش) و راه راست آورد، و پیدایش روش نيك، او را خوشی جاودانی بخشد؛ (۳۶۰) کسی را که نخواهد به ییدینی و خدا شناسی گذارد، و باین سبب، او را بدلت و دوزخ جاودانی افکند. ۵۴ (۳۶۱) باید از ایشان پرسید، (۳۶۲) که: «کسیکه میل وارده اش دین و ایمان بایزد و راه راست میباشد خوبست، یا کسیکه قصد و اراده او به بیراهی و ییدینی و خدا شناسی است؟» (۳۶۳) اگر گویند: کسیکه میل وارده او بدین ایزد و راه راست است خوب میباشد، (۳۶۴) کتون آن مرد که در باره او اراده ایزد اینست که میخواهد او را به ییدینی و گمراهی و خدا شناسی بگذارد هرگاه میخواهد بدین بکنفر دست باو دین ایزد و راه راست را بیاموزد، (۳۶۵) آیا ایزد برای او بدین اراده است یا آنست با آن پیغمبر و آن مرد؟ (۳۶۶) اگر گویند که: «اراده ایزد در

(۱) از بند ۲۶۹ نتیجه میگیرد. (۲) از بند ۲۷۱ نتیجه میگیرد. (۳) نگارنده از

بند ۲۷۲ نتیجه میگیرد. (۴) بند ۶۴ همین در دیده شود. (۵) بند ۲۷۱ همین باب

باره او بهتر است « ازین گفتار چنین برمیآید که ، خداشناسی و نپذیرفتن دین و پیراهن بهتر میباشد ؛ این مغلطه پذیرفتنی و آموختنی (چاشنی) نیست . (۳۶۷) اگر گویند که : بدین راست آمدن و خداشناسی برای او بهتر و سودمند تر است . (۳۶۸) دلیل روشنی است که پیغمبر و آن مرد برای او بهتر از ایزد است ؛ (۳۶۹) زیرا مردی که راه راست و خداشناسی را برای مردم لازم میدانند و اراده بدان دارد خیلی بهتر از ایزد است . (۳۷۰) گمانیکه پیراه و خدا نشناس و بدین میباشند ، برای آنها اراده ایزد بسیار بدتر از اراده آنمرد است .

(۳۷۱) این نیز که اگر بزه منشی و بزهکاری مردم به اراده ایزد است ؛ کنون از آنجاییکه ایزد موجد بزه منشی است ، پس بزه را در منش خود پرورید ، (۳۷۲) او اهریمن را باز به بزه کردن خواند و اغوا کرد ، پس باید که بزه منشی ایزد وارده اش بدانت زورمند تر و بدتر از آن اهریمن باشد ؛ (۳۷۳) چون نیز گوش کردن به اهریمن در بزهکاری از بزه منشی ایزد و نیز تمایلی که بدان دارد سر میزند ، کنون آشکار است که ایزد بسی بدتر و گناهکار تر از اهریمن میباشد .

(۳۷۴) در باره سخنانیکه یاد کردیم ، (۳۷۵) یکی ازین دو جنبه را داراست : (۳۷۶) یا همه راست و یا همه دروغ است ، (۳۷۷) یا برخی راست و برخی دروغ است ؛ (۳۸۸) اگر همه راست است ، هر سخنی که یا این سخن جور نیاید دروغ و یا برخی از آن دوراست و دروغ میباشد . (۳۷۹) اگر همه دروغ است ، هر سخنی که با این سخنان سازگار نباشد راست است و یا کسی از هر دو در بر دارد . (۳۸۰) اگر بخشی از آن راست و بخشی دروغ باشد ، (۳۸۱) پس آنکه راست است از گوهر و سرچشمه راستی سر میزند ، (۳۸۲) و آنچه دروغ است از گوهر و بنیاد دروغ سر چشمه میگردد . (۳۸۲) بنیاد دو است : یکی راستی و دیگری دروغ .

پایان

